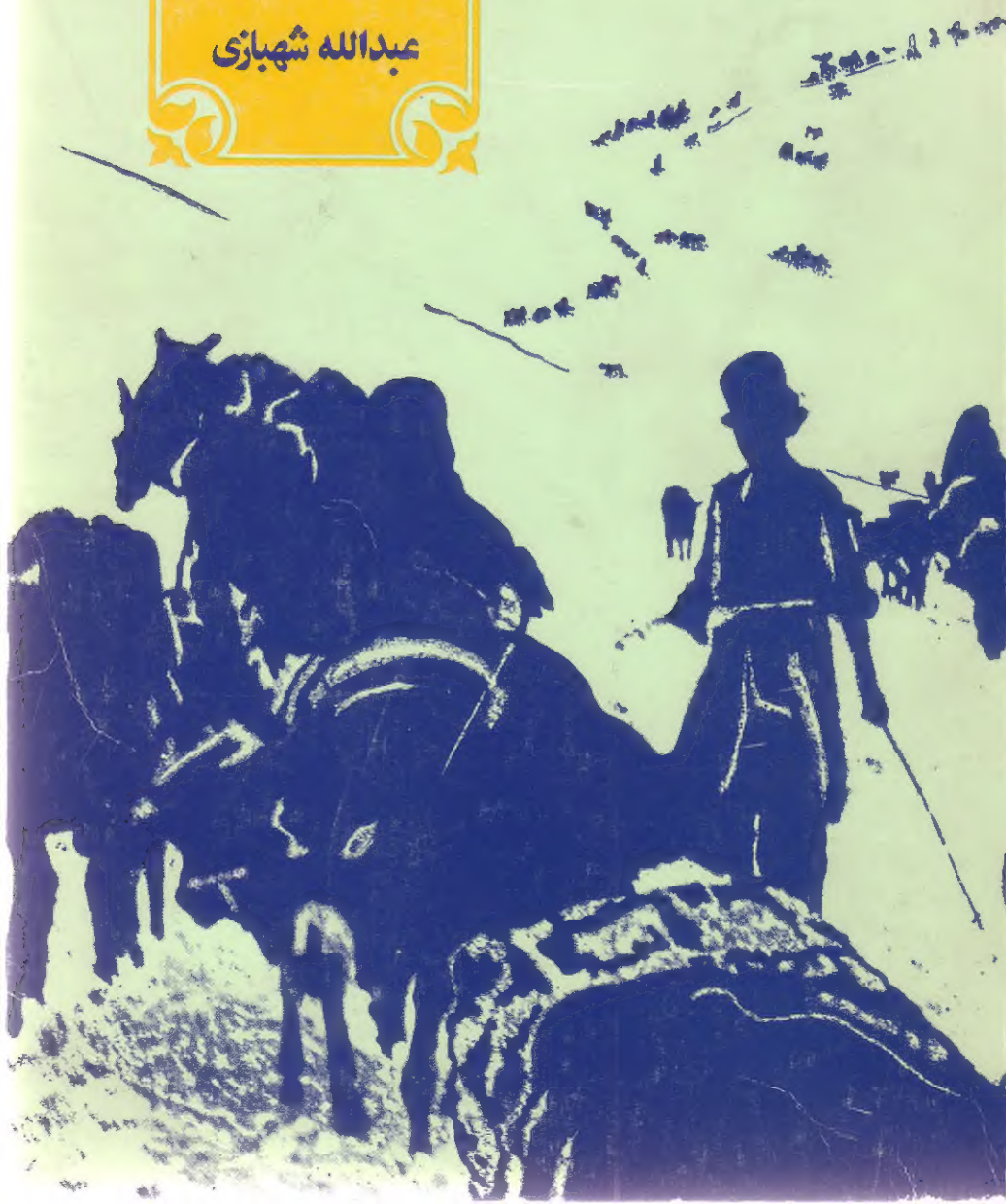


مقدمه‌ای بر
شناخت
ایلات و
عشایر

عبدالله شهبازی



مقدمه‌ای بر شناخت ایلات و عشایر

عبدالله شهبازی



نشرنی

پایه احمدیه

پیشرفت کلمات

رضا علیزاده



تهران، صندوق پستی ۵۵۶ - ۱۳۱۴۵، نشر فی
(تلفن: ۶۶۱۸۹۳)

شهبازی، عبدالله

مقدمه‌ای بر شناخت ایلات و عشایر

چاپ اول: ۱۳۶۹، تهران

تیراژ: ۳۳۵۵ نسخه

حروفچینی، قیام؛ لیتوگرافی، موج؛ چاپ، ممتاز

همه حقوق محفوظ است

Printed in Iran

- ۵۹ جنبش قزلباش‌ها
۶۰ دوران صفوی: رونق کوچ‌نشینی
۶۳ حکومت صفوی و ایلات
۶۵ ظهور نادر از ایل افشار
۶۷ کریمخان زند و حکومت الوار
۷۱ اقتدار قجرها
۷۲ ایلات در عهد قاجار
۷۳ — بختیاری‌ها
۷۳ — قشقایی‌ها
۷۶ — ایلات خمه فارس
۷۷ — طوایف کهکلیویه
۷۹ — کوهمره
۸۰ مأخذ

۳. نگاهی دوباره به «رموم پارس» ۱۱۸-۸۷

(گامی در پهنه مردم‌شناسی تاریخی ایران)

- ۹۰ نواحی عشایر نشین فارس در قرون اولیه اسلامی
۹۲ طوایف پارس
۹۷ شیوة زیست، معیشت و خلق و خوی «کردان پارس»
۱۰۰ «رم دیوان» یا کوهمره
۱۰۲ «قبیله مسعودیان» یا «ایل سرخی»
۱۰۶ درباره «رم لوالجان»
۱۱۰ تصویری تازه از جغرافیای قبیله‌ای فارس
۱۱۲ «الوار فارس» عنوان قراردادی و مشروط
۱۱۵ آیا می‌توان کوه‌نشینان خطه جنوبی را کرد دانست؟

۴. کوچ‌نشینی در ایران امروز ۱۴۴-۱۱۹

- ۱۲۱ ۱. کلیات
۱۲۱ پیشینه تاریخی کوچ‌نشینی
۱۲۳ الگوهای کوچ
۱۲۳ دگرگونی‌های کوچ‌نشینی
۱۲۵ واحدهای زیست در جامعه کوچ‌نشین

- ۱۲۶ مذهب کوچ‌نشینان ایران
۱۲۷ اقتصاد ایلات و عشایر (منابع درآمد، دام، مرتع)
۱۳۱ ۲. جغرافیای عشایری ایران
۱۳۲ حوزه غرب و جنوب کشور (حوزه زاگرس)
۱۳۶ حوزه شرق و جنوب شرقی
۱۳۹ حوزه شمال غربی
۱۴۱ حوزه شمال شرقی
۱۴۳ حوزه مرکزی
۱۴۵ پیوست: مهم‌ترین واحدهای کوچ‌نشین کشور (جدول)

۱. مبانی نظری در شناخت ایلات و عشایر

...آنها مالک زمینند، اما زمین مالک آنها

۱. مبانی نظری در شناخت ایلات و عشایر

هرگاه بخواهیم شناخت ایلات و عشایر را به گونه‌ای انجام دهیم که بتواند به ما در شناخت این پدیده‌ها کمک کند، باید به این نکته توجه کنیم که این پدیده‌ها در طول تاریخ و در مناطق مختلف، به گونه‌های مختلف ظهور کرده‌اند. بنابراین، شناخت این پدیده‌ها باید بر مبنای یک رویکرد علمی و نظامیافته انجام گیرد. در این راستا، می‌توان به چند نکته اشاره کرد: اولاً، شناخت این پدیده‌ها باید بر مبنای یک رویکرد چندرشته‌ای انجام گیرد. این رویکرد باید شامل رشته‌های مختلف از جمله جغرافیا، تاریخ، جامعه‌شناسی، اقتصاد و ... باشد. ثانیاً، شناخت این پدیده‌ها باید بر مبنای یک رویکرد میدانی انجام گیرد. این رویکرد شامل تحقیقات میدانی و گردآوری داده‌ها از طریق مشاهده، مصاحبه و ... است. ثالثاً، شناخت این پدیده‌ها باید بر مبنای یک رویکرد تطبیقی انجام گیرد. این رویکرد شامل مقایسه و تطبیق یافته‌ها از مناطق مختلف و در دوره‌های مختلف است. در نهایت، شناخت این پدیده‌ها باید بر مبنای یک رویکرد پویا انجام گیرد. این رویکرد شامل در نظر گرفتن تغییرات و تحولات در این پدیده‌ها در طول زمان است.

ایلات و عشایر در کنار دو جامعه شهری و روستایی، جامعه سومین نوع جامعه بشری هستند که دارای مشخصات اجتماعی و فرهنگی خاص خود هستند. این جامعه در طول تاریخ و در مناطق مختلف، به گونه‌های مختلف ظهور کرده‌اند. شناخت این جامعه باید بر مبنای یک رویکرد علمی و نظامیافته انجام گیرد. در این راستا، می‌توان به چند نکته اشاره کرد: اولاً، شناخت این جامعه باید بر مبنای یک رویکرد چندرشته‌ای انجام گیرد. این رویکرد باید شامل رشته‌های مختلف از جمله جغرافیا، تاریخ، جامعه‌شناسی، اقتصاد و ... باشد. ثانیاً، شناخت این جامعه باید بر مبنای یک رویکرد میدانی انجام گیرد. این رویکرد شامل تحقیقات میدانی و گردآوری داده‌ها از طریق مشاهده، مصاحبه و ... است. ثالثاً، شناخت این جامعه باید بر مبنای یک رویکرد تطبیقی انجام گیرد. این رویکرد شامل مقایسه و تطبیق یافته‌ها از مناطق مختلف و در دوره‌های مختلف است. در نهایت، شناخت این جامعه باید بر مبنای یک رویکرد پویا انجام گیرد. این رویکرد شامل در نظر گرفتن تغییرات و تحولات در این جامعه در طول زمان است.

...آنها مالك زمينند، اما زمين مالك آنها

نیست و به عوض پناهندگی به دیوارها تیغ تیز
و نیزه استوار را حصار و حافظ خویش کرده اند.
هر که يك قطعه زمين را مالك شود چنانست که
که همه زمين ازوست. به جاهای خوب روند و
از لطائف آن بهره برند... غذایشان گوشت و شیر
و نبید و خرما... اخلاقشان... عزت و شرف و
فضیلت و مهمان نوازی و دفاع از خانواده و
پناه دادن بی پناه و ادای غرامت نزدیکان و
جانبازی در راه بزرگواری، که آنها اشراف شب
و شیران دره و آبادی دشت و مایه انس بیابانند.
به قناعت عادت دارند و از تذلل بیزارند و به
انتقامجویی و دوری از ننگ و حمایت خاندان
شهره اند...^۱

ایلات و عشایر، در کنار دو جامعه شهری و روستائی، جامعه سومی
را در میهن ما تشکیل می دهد که دارای مختصات اجتماعی و فرهنگی و
اقتصادی متمایز و خود ویژه ای است. در نیمه دوم قرن ۱۹ میلادی عشایر
حدود ۲۵ الی ۵۰ درصد جمعیت ایران بود، و متناسب با این کمیت نقش
مهمی در حیات اجتماعی کشور ایفا می کرد. در دوران اخیر، به دلیل
فروپاشی جامعه سنتی و فرایند شتابان غربگرایی، جامعه عشایری ایران
۱. مسعودی. مروج الذهب. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، جلد
اول، ص ۴۸۰-۴۸۱.

دستخوش يك بحران همه جانبه و عمیق شد و جمعیت آن نیز به طرزی چشمگیر کاهش یافت و در فاصله کمتر از نیم قرن از ۲۵٪ به ۱۴٪ جمعیت در سال ۱۳۵۵ ش رسید. این سیر نزولی جمعیت، با ورشکستگی فاحش اقتصاد دامداری کشور توأمان بود، به نحوی که سهم دامداری در تولید

۱. ت. فیروزان، «درباره ترکیب و سازمان ایلات و عشایر ایران»، در ایلات و عشایر - کتاب ۴۳، ۱۳۶۲، ص ۱۷-۱۶.

تعیین جمعیت عشایری ایران یکی از پرنجترین مباحث آماری است و متأسفانه باید گفت که در این زمینه داده‌های دقیقی یافت نمی‌شود. این امر بیش از هر چیز ناشی از پرنجی حیات این جماعات و نیز فقدان تعاریف جامع و مورد پذیرش همگان است.

نخستین آمارگیری عشایر کوچنده کشور اخیراً به همت «مرکز آمار ایران» صورت گرفت. «یافته‌های مهم سرشماری اجتماعی - اقتصادی عشایر کوچنده ایران» جامعه عشایر کوچنده ایران را شامل ۹۲ ایل و ۴۵۴ طایفه مستقل می‌داند که ۱۸۸۳۵۴ خانوار کوچنده را در بر می‌گیرند.

به نظر نگارنده، رقم فوق تنها می‌تواند بیانگر بخش بالفعل کوچنده جامعه عشایری ایران باشد. بررسی اینجانب در عشایر فارس نشان می‌دهد که به علت تحولات اجتماعی - اقتصادی پس از انقلاب اسلامی ایران، سازمان اجتماعی و اقتصاد ایلات و عشایر در حال تحولی عمیق است و این فرآیند دوجوانی پرنجی را به حیات جماعات عشایری بخشیده است. سودآوری اقتصاد زراعی، افزایش چشمگیر بهای گندم، اعطاء خدمات و امتیازات دولتی به گندمکاران، سست شدن کنترل دولتی بر مراتع قابل تبدیل به زمین زراعی و یا مسامحه حساب شده دولت در این رابطه عوامل عمده‌ای است که شالوده مادی این تحول را تشکیل می‌دهد. در نتیجه طی سالهای اخیر، طوایف کوچنده یورش وسیعی را به اسکان و زراعت آغاز کرده و نوعی تلفیق میان شیوه زیست کوچ‌نشینی و اقتصاد شبنانی با شیوه زیست یکجانشینی و اقتصاد زراعی پدید آمده است. این امتزاج سبب پیدایش اشکالی نوین از کوچ شده است. با توجه به این ویژگی، خانوارهای بالفعل کوچنده امروزی، بیانگر کل جامعه عشایری نیستند و تنها چیزی حدود ۲۰ الی ۵۰ درصد عشایرند که کارکرد کوچ و حفظ و تأمین حقوق طایفه بر مراتع در ییلاق و قشلاق را به نمایندگی از سوی بقیه اعضاء طایفه، که در اراضی مزروعی اسکان یافته‌اند، به عهده دارند، نگارنده در کتاب ایل ناشناخته - پژوهشی در کوه نشینان سرخی فارس (نشر نی ۱۳۶۶) در نمونه مشخص این فرآیند را نشان داده است.

ناخالص ملی از ۱۲/۷٪ در سال ۱۳۱۶ ش به ۳/۳٪ در سال ۱۳۵۴ ش کاهش یافت.

ایلات و عشایر ایران از اقوام اصلی کرد، لک و لر، ترک، عرب، بلوچ و براعویی تشکیل شده‌اند.

طبق آمار سال ۱۳۶۴ مرکز آمار ایران، مجموعه عشایر کوچنده کشور (صرفنظر از ایلات و طوایف اسکان یافته و یا بالقوه کوچنده) ۱۸۸۳۵۴ خانوار، مشتمل بر ۹۲ ایل و ۴۵۴ طایفه مستقل، گزارش شده است.

علی‌رغم نقش و اهمیت کمی و کیفی ایلات و عشایر در تاریخ، سیاست، اقتصاد و فرهنگ جامعه ایران، متأسفانه باید اذعان کرد که این «جامعه سوم» بس ناشناخته مانده است و پژوهشهای مردم‌شناسی و مردم‌نگاری در این عرصه بسیار اندک است که از این میان نیز سهم عمده از آن پژوهشگران «بی‌غرض» یا «با غرض» خارجی است.

مقاله حاضر، تلاشی مقدماتی در جهت بیان مفاهیم بنیادین مردم‌شناسی عشایری ایران و گامی در تبیین برخی مبانی تئوریک شناخت ایلات و عشایر است.

برخی دیدگاههای معاصر در شناخت ایلات و عشایر

بررسی و شناخت ایلات و عشایر و تبیین پدیده «کوچ‌نشینی شبنانی» در ایران، در دوران معاصر توسط پژوهشگران خارجی آغاز شد و نخستین تحلیل‌های مردم‌شناسی توسط آنان صورت گرفت. تحلیل‌ها و مونوگرافی‌های مردم‌شناسان خارجی را می‌توان به دو گروه عمده تقسیم کرد:

گروه نخست، پژوهشگرانی هستند که بر مبنای بینش مارکسیستی به تبیین پدیده ایلات و عشایر در جامعه ایران پرداخته‌اند.

۱. برخی مردم‌شناسان ایرانی واژه «کوچ‌روی» را دقیقتر از «کوچ‌نشینی» می‌دانند؛ زیرا شاخص کوچ حرکت و جابجائی و خانه‌پدوشی است. باید گفت که شاخص کوچ تنها «حرکت» نیست، بلکه ترکیبی است از دو عنصر «حرکت» و «سکونت» و در واقع «سکونت» غایت «حرکت» محسوب می‌شود. واژه «کوچ‌روی» تنها بر بعد حرکت تأکید دارد، در حالی که «کوچ‌نشینی» در برگیرنده هر دو بعد کوچ، یعنی «حرکت» و «سکونت» است.

گروه دوم، پژوهشگران غربی (عمدتاً آمریکائی) می‌باشند که بویژه در سالهای ۱۳۵۷-۱۳۴۳ با اشتیاقی حیرت‌انگیز به تک‌نگاری و تحلیلهای تطبیقی جماعات عشایری ایران دست یازیدند.

پژوهشگران مارکسیست، بر مبنای الگوی کلی ماتریالیسم تاریخی - که گذار جامعه بشری را از پنج فورم‌اسیون کمون اولیه، برده‌داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری و سوسیالیسم عام و مطلق می‌انگارد - وارد این پهنه شدند، ولی وجود قالب نظری واحد سبب وحدت برداشتهای آنان نشد و در میان این گروه از محققین اختلاف نظر فراوان است.

محققین متقدم مارکسیست، ایلات و عشایر ایران را بقایای فورم‌اسیون کمون اولیه می‌انگاشتند و در این دآوری به ساختهای عشیره‌ای و پدر-سالاری نظر داشتند. بطور مثال، تاردوف، ایران‌شناس شوروی، پنج ویژگی مشترک زیرین را برای جماعات عشایری ایران قائل بود:

- (۱) در جامعه قبیله‌ای تولید غله مقام دوم را داراست؛
- (۲) مرتع و گلگه از نقش تعیین‌کننده‌ای برخوردار است؛
- (۳) تقسیم‌کار، مناسبات تولیدی و بهره‌کشی بر مبنای استفاده مشترک از مراتع قرار دارد؛
- (۴) بقایا و آثار نظام کمون اولیه دوران متمدنی به حیات خود ادامه داده است؛

(۵) بر مبنای شیوه زیست کوچ‌نشینی جنگی، حاکمیت رهبران و آریستوکراسی طایفه‌ای مدت مدیدی تداوم یافته است.^۱

ولی به تدریج، با توجه به وجود ساختارها و مناسبات طبقاتی و اشرافی و حتی کاستی در برخی ایلات در میان محققین متأخر مارکسیست این نظر شکل گرفت که پدیده ایلات و عشایر ایران گونه‌ای از فئودالیسم است؛ با همان ویژگیهای عام نظری.

به پیروی از این دیدگاه، دکتر فرهاد نعمانی در کتاب فئودالیسم در ایران پس از بحثی پیرامون «مسئله ایلات در تاریخ ایران» چنین نتیجه

۱. و. تاردوف. «خطوط عمده مناسبات تولیدی در میان قبائل ایران»، در مجموعه اسناد درباره مسائل ملی - مستعمراتی، شماره (۹)، سال ۱۹۳۲ م، مسکو.

می‌گیرد:

در واقع، می‌توان بر اساس یافته‌های تاریخی مربوط به ایلات پس از قرن پنجم هجری قمری به این نظر رسید که روابط انسانیها در تولید در جوامع ایلی در ایران ساختی فئودالی داشته است.^۱

وی پدیده کوچ‌نشینی شبانی را در ایران «نه زاده مقتضیات طبیعی، بلکه عمدتاً ناشی از حرکت ایلات ترك و مغول بین قرنهای پنجم و هفتم از نواحی آسیای مرکزی به فلات ایران» می‌داند.^۲

هرچند منابع و مآخذ تاریخی موجود اشارات بس نادری به ایلات و عشایر قبل از اسلام و حتی قرون اولیه اسلامی دارد، ولی همین اشارات اندک و نیز شواهد عقلی و نظری بر وجود و اهمیت طوایف کوچ‌نشین و شبان پیش از اسلام و نیز در قرون اولیه اسلامی دلالت متقن دارد و به هیچ روی نمی‌توان وجود و تداوم کوچ‌نشینی شبانی را پدیده‌ای عارضی و بیگانه با مقتضیات توپولوژیک و نیز اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران تلقی کرد.^۳ بعلاوه، دیرپائی و جان‌سختی شیوه زیست کوچ‌نشینی و سازمان اجتماعی قبیله‌ای طی قرون متمادی و بویژه در دوران ۵۷ ساله حکومت پهلوی، که حیات آن آماج سرکوبگریهای وحشیانه و کسم نظیر و تحولات بنیادین اقتصادی قرار گرفت، خود گواه بارزی است بر شالوده‌های نیرومند

۱. فرهاد نعمانی. فئودالیسم در ایران. خوارزمی، ۱۳۵۸، ص ۴۷۰.

۲. همان منبع.

۳. هرودوت ۶ طایفه پارسی را نام می‌برد، که ۴ طایفه چادرنشین هستند (حسن پیرنیا، ایران باستان، جلد ۱، ص ۲۲۷) و ابن حوقل (قرن چهارم هجری) در صورة الارض ۳۳ طایفه کرد را در فارس نام می‌برد. به گفته او اینها طوایف مشهورند و مجموعه طوایف کرد فارس بیش از ۵۰۰ هزار خانوار است و هر طایفه کمابیش هزار سوار دارد. «این طوایف جز گروه اندکی که در نواحی سردسیر سکونت دارند در زمستان و تابستان به چراگاه‌ها و قشلاق و ییلاق‌ها روند» (سفرنامه ابن حوقل، ترجمه و توضیح دکتر جعفر شعار، امیرکبیر، ۱۳۶۶، ص ۴۰). توضیح اینکه از طوایف ذکر شده توسط ابن حوقل، «طایفه مهرکبه» با نام «طایفه مهرکی» هم‌اکنون موجود است و در کوهستانهای شرقی کوهمره سرخی می‌زید.

مادی - فرهنگی آن و دلیلی است بر رد ادعای فوق.

به هر روی، به نظر می‌رسد که در میان پژوهشگران مارکسیست مسئله ایلات و عشایر، مسئله‌ای حل نشده است و معتبرترین منابع مارکسیستی متأخر، بر این امر اذعان دارند. دائرةالمعارف بزرگ شوروی کوچ‌نشینی شبانی را «یک شکل خاص فعالیت اقتصادی و شیوه زیست منطبق با آن» می‌داند که «بسیاری مسائل مربوط به آن هنوز حل نشده و بسیاری نقطه نظرات در این رابطه در میان صاحب‌نظران موجود است»^۱.

در میان مردم‌شناسان غربی نیز تنوع وسیعی از نظریه‌ها موجود است. ولی بطور کلی، بعنوان یک دیدگاه و نگرش خاص می‌توان گفت که آنان سه پدیده «Tribe» (قبیله)، «Clan» (عشیره) و «Pastoral Nomadism» (کوچ‌نشینی شبانی) را بطور انتزاعی جدا از هم مورد بررسی قرار می‌دهند. در حالیکه، در واقع امر سه پدیده فوق لاینفک بوده و ابعاد گوناگون حیات اجتماعی ایلات و عشایر را رقم می‌زنند.

مردم‌شناسان غربی معمولاً وقتی از «Clan» یا «Tribe» سخن می‌گویند بیشتر سرخپوستان آمریکا، قبائل استرالیا یا آفریقا را در نظر دارند و در رابطه با «کوچ‌نشینان شبان» آسیای میانه و نزدیک و شمال آفریقا عموماً به ویژگی‌های اقلیمی و توپولوژیک این نواحی می‌نگرند. «شیفتگی» آنها به شیوه زیست کوچ‌نشینی تا بدان حد است که ابعاد بس مهم سازمان اجتماعی قبیله‌ای و نظام عشیره‌ای این جماعات در هاله فراموشی قرار می‌گیرد و «فن‌شناسی» چادرنشینی از اهمیتی خاص برخوردار می‌گردد! از اینروست که در مونوگرافی‌های غربی، بویژه آمریکائی، بطور مثال، از ایل قشقائی با نام «کوچ‌نشینان قشقائی» یاد می‌شود؛ گویی همه ابعاد وجودی قشقائی در کوچ‌نشینی آن خلاصه شده است.

این نگرش تک بعدی مورد توجه داوید مارسدن قرار دارد، آنگاه که می‌گوید:

قشقائی‌ها کیستند؟ آنها در وهله نخست به عنوان کوچ‌نشینان شبان ارزیابی شده‌اند... کوچ‌نشینی آنها شاخص‌ترین وجه ممیزه

1) Great Soviet Encyclopedia. English Translation of the third edition, Macmillan INC., vol. 13, «Nomadism».

فرهنگی آنهاست، ولی به هیچ روی آنها را نمی‌توان تنها از یک بعد وجودیشان تبیین کرد... این تصور که همه قبائل کوچ‌نشینند و همه زارعین یکجانشین غیر قبیله‌ای، مخلوط کردن مسائل اقتصادی با مسائل سیاسی است. یکی از راههای ایضاح بیشتر مسئله، تفکیک دو دسته پدیده‌ها از یکدیگر است: نخست، قبیله گرائی در مقابل ناقبیله گرائی، دوم، کوچ‌نشینی در مقابل یکجانشینی...^۱

روشن است که کوچ‌نشینی را شاخص مطلق ایلات و عشایر دانستن حداقل کافی نیست. بطور مثال، ایل قشقائی پیش از آنکه «نوماد» باشد، «قبیله» است و ساخت قبیله‌ای بقاء و موجودیت سیاسی آن را سبب شده است. بسیاری ایلات و عشایر ایران سالهاست از نظر شیوه زیست دستخوش تحولات جدی شده و به گروه‌های مختلف یکجانشین، نیمه کوچ‌نشین، کوچ‌نشین کامل، کوچ‌بخشی از خانوار، کوچ‌دام منشعب شده‌اند، ولی «هویت ایلی» خود را حفظ کرده‌اند. این «تعلق» صرفاً یک علاقه نیست و معمولاً شبکه وسیعی از پیوندهای خویشاوندی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و تاریخی آن را سبب می‌شود.

شاخص دیگر برخی پژوهشهای مردم‌شناسان غربی فقدان «دیدگاه تاریخی» آنهاست. این نگرش غیرتاریخی بنظر می‌رسد واکنشی در قبال تاریخیگری مطلق مارکسیسم یا مکتب مورگان باشد. این واکنش بطور غیر معقولی به مطلق دیگری انجامیده و آن چشم‌پوشی بر سازمان اجتماعی ایلات و عشایر بمثابه بازمانده اصیل ساختهای اجتماعی و سیاسی کهن است.

ابن خلدون و «بادیه‌نشینان»

دریغ است که در این مختصر به رئوس نظریات عبدالرحمان بن-محمد بن خلدون حضرمی، فیلسوف و مورخ بزرگ اسلامی (۸۰۸-۷۳۲ق) پرداخته نشود. ابن خلدون در شاهکار خود، مقدمه، به مردم‌شناسی «جماعات»

1. The Qashqa'i of Iran, World of Islam Festival, 1970, p. 9.

بادیه نشین» دست می زند. و بحق باید اعتراف کرد که حتی همین بخش از کتاب او کافی است تا نام وی را به عنوان «پدر علم مردم شناسی» جاودانه سازد.

ابن خلدون در عصری می زیسته که دوران گسترش و رونق تمدن کوچ نشینی محسوب می گردد و لذا داده های او، که بر مبنای تحلیل عمیق علمی - حتی با معیارهای امروزی - صورت گرفته، پس از چند است.

ابن خلدون «جماعات بادیه نشین» را در ابعاد مختلف شیوه زیست، شیوه معیشت، سازمان اجتماعی (با تاکید خاص بر ساخت سیاسی و نظام عشیره ای) مورد بررسی قرار داده است:

الف) کوچ نشینی شبانی

۱) ابن خلدون رشد جامعه بشری را از دیدگاهی تاریخی بررسی می کند و معتقد است که این فرآیند از دو مرحله ماقبل شهری و شهری می گذرد.

او جماعات بادیه نشین را «نوعی تلاش و فعالیت پیش از مرحله شهر-نشینی و رسیدن به مرحله تمدن کامل» می داند.^۱ کوچ نشینی مقدم بر یکجانشینی است و «شهرنشینی مطلوبی است برای بادیه نشینی».^۲

۲) ابن خلدون جدائی جماعات کوچ نشین از یکجانشین را ناشی از شیوه معیشت آنها دانسته و مبنای این جدائی را «تقسیم کار» می داند.^۳

۳) ابن خلدون شیوه زیست کوچ نشینی را ناشی از الزامات شیوه معیشت شبانی می داند.^۴

۴) ابن خلدون کوچ نشینی شبانی را دارای مبنای توپولوژیک می داند، که نظر به مقتضیات محیط زیست در برخی نواحی کره ارض، امری «اجتناب ناپذیر»، «ضروری» و «طبیعی» است.^۵

۱. عبدالرحمن بن خلدون. مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی. نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷، جلد اول، ص ۲۲۵.

۲. همان منبع، ص ۲۳۰-۲۲۹.

۳. همان منبع، ص ۲۲۵.

۴. همان منبع، ص ۲۲۵.

۵. همان منبع، ص ۲۲۶.

۵) کوچ نشینی شبانی ناشی از اضطرار اقتصادی است، که حداقل معاش را در حد يك زندگی ساده فراهم می سازد. ولی آنگاه که بادیه نشینان به تنعم و رفاه دست یابند و تولید آنها به مرحله ای برسد که «برتر از میزان نیازمندی» شان را تأمین کند، به «آرامش طلبی و سکونت گزیدن» می گروند و در نتیجه شهرها را با همه امکانات رفاهی بنیاد می نهند.^۱

ب) روانشناسی اجتماعی

ابن خلدون به پدیده ای بنام «روان اجتماعی»، «روان جمعی» و «روانشناسی قومی» باور دارد و در تبیین روانشناسی اجتماعی جماعات شهر نشین و بادیه نشین بحث جالبی را ارائه می دهد.

دیدگاه ابن خلدون اولاً، تطبیقی است و او به مقایسه خلق و خوی بادیه نشینان و شهر نشینان می پردازد. ثانیاً، ارزشی است، زیرا ابن خلدون جانبدارانه برخورد کرده و به نحو بارزی خلق و خوی بادیه نشینان را بر شهر نشینان ترجیح می دهد و آن را «اصیل»، «فطری» و «طبیعی» می شمرد. رئوس نظریات او در باب روانشناسی اجتماعی ایلات و عشایر چنین است:

۱) «بادیه نشینان به خیر و نیکی نزدیکترند» تا شهر نشینان. این حکم روانشناختی دارای دو مبنای طبیعی و اجتماعی است.

مبنای طبیعی این است که کوچ نشینان به «فطرت نخستین نزدیکترند و از ملکات بدی که در نتیجه فزونی عادات ناپسند و زشت در نفوس نقش می بندد دورتر می باشند و بنا بر این بطور وضوح معلوم است که چاره جوئی و درمان آنان نسبت به شهر نشینان آسانتر است».^۲

مبنای اجتماعی این است که، کوچ نشینان بنا به شیوه زیست و شیوه معیشت خود به سختی و قناعت خو گرفته و معیشت آنها در حد نیازهای اولیه شان است و لذا آلوده به خوی های ناپسندی که برخاسته از تجمل و رفاه و فزون خواهی است نشده اند. در حالی که شهر نشینان «پیوسته در انواع لذتها و عادات تجمل پرستی و ناز و نعمت غوطه ورنند و به دنیا

۱. همان منبع، ص ۲۲۷-۲۲۶.

۲. همان منبع، ص ۲۳۲.

روی می‌آورند و شهوات دنیوی را پیشه می‌گیرند. نهادآنان به بسیاری از خویهای نکوهیده و بدیها آلوده شده است و به همان اندازه که خویهای ناپسند و عادات زشت در نهادآنان رسوخ یافته است از شیوه‌ها و رفتارهای نیک و نیکوئی دور شده‌اند، به حدی که از میان‌آنان شیوه‌های شرمندگی و سنگینی هم رخت بر بسته است...^۱

(۲) «بادیه‌نشینان از شهرنشینان دلیرترند». علت آن است که شهرنشینان امر دفاع از خویش را به حکومت و دستگاههای اجرائی واگذار کرده و در پناه برجها و باروها غنوده‌اند و لذا غریزه دفاع و صیانت نفس در آنها فروکش کرده و نسلهای متمادی بر این سرشت تربیت شده‌اند:

«هیچگونه بانگ و خروش سهمناکی آنان را بر نمی‌انگیزاند و هیچکس شکار ایشان را هم نمی‌رماند...»^۲

درمقابل، در کوچ‌نشینان کارکرد غریزی دفاع و صیانت نفس محفوظ مانده و پرورش یافته و به «غیر» واگذار نشده و آنها همواره مسلح و مجهزند.^۳

(۳) «گردنفرازی کوچ‌نشینان. شهرنشینان از آنجا که تابع احکام عرفی هستند، ممارست در این تبعیت روح سرسختی و دلاوری آنها را درهم شکسته و آنان را بر خلق و خوی تمکین‌گری و استکبارپذیری پرورش داده، درحالی که کوچ‌نشینان بطور فطری تابع احکام شرعی هستند و بر مبنای فطرت خود مراعی آداب اجتماعی می‌باشند، «از این رو سرسختی و دلیری و نیرومندی ایشان مانند پیش‌همچنان استوار و پایدار بوده و چهره شهامت و دلیری ایشان را ناخن تادیب و فرمانبری نمی‌خراشید»^۴. بر این اساس، ابن خلدون معتقد است که «فرمانهای حکام و تعلیمات عرفی مایه تباهی دلیری و سرسختی است، زیرا حاکم و رادع آنها بیگانه و برون از ذات آدمی است، در صورتی که احکام شرعی تباہ‌کننده نیست چه، رادع آنها ذاتی است...»^۵.

۱. همان منبع، ص ۲۳۱.

۲. همان منبع، ص ۲۳۵-۲۳۴.

۳. همان منبع، ص ۲۳۸.

۴. همان منبع، ص ۲۳۹.

(۴) «عصبیت» کوچ‌نشینان. از دیدگاه ابن خلدون، ویژگی دیگر «روان اجتماعی» بادیه‌نشینان چیزی است که او آن را «عصبیت» می‌نامد. این «عصبیت» بر «پیوندنسی و وابستگی خاندانها به یکدیگر» مبتنی است. این «عصبیت» فراتر از یک بدیده روانشناختی صرف بوده و دارای کارکرد اجتماعی است و صیانتگر حیات قبیله‌ای و انسجام و خودبودگی عشیره‌ای می‌باشد. کارکرد دفاع و صیانت نفس، که در شهرنشینان به حکومت سپرده شده، در کوچ‌نشینان به عهده‌آحاد مردم است و این کارکرد تنها بر اساس «عصبیت» خویشاوندی می‌تواند اعمال شود.^۱

(۵) استواری در پیمان و سوگند. همپیمانی (ولا) و همسوگندی (حلف) نیز برخاسته از خویشاوندی جماعات کوچ‌نشین است و از این رو است که در ایلات و عشایر مسئله پیمان، میثاق و سوگند از استواری ارزش خاصی برخوردار است.^۲

ج) سازمان اجتماعی

از دیدگاه ابن خلدون سازمان اجتماعی ایلات و عشایر، برخلاف شهرنشینان که بر «تعلیمات عرفی» و حکومت از بالا مبتنی است، از فطرت بر جوشیده، و از این رو او سازمان اجتماعی این جماعات را «نظام طبیعی» می‌داند. سازمان اجتماعی ایلات و عشایر بر «عصبیت» خویشاوندی مبتنی است و لذا «بادیه‌نشینی جز برای قبائلی که دارای عصبیت اند میسر نیست»^۳ زیرا «دفاع و حمایت از قبیله مصداق پیدا نمی‌کند مگر هنگامی که در میان آنها عصبیت باشد و همه از یک خاندان و یک پشت باشند، چه از این رو شکوه و قدرت ایشان نیرو می‌یابد و بیم آنان در دل دیگران جای می‌گیرد، زیرا غرور قومی هر یک از افراد قبیله نسبت به خاندان و عصبیت خود از هر چیز مهم‌تر است»^۴.

بر مبنای این نقطه‌آغازین، یعنی سازمان اجتماعی مبتنی بر نظام

۱. همان منبع، ص ۲۳۹.

۲. همان منبع، ص ۲۴۳.

۳. همان منبع، ص ۲۳۹.

۴. همان منبع، ص ۲۴۰.

عشیره‌ای، ابن‌خلدون فلسفه سیاسی خود را پی‌می‌ریزد. او سازمان سیاسی ایلات و عشایر را خاستگاه «دولت» می‌داند و تشکیل حکومتها و کشور-داری و فرمانروائی را غایتی می‌شمرد که سازمان سیاسی قبیله‌ای بسوی آن رهسپار است.

بر پایه مقدمات فوق، ابن‌خلدون قوانین عامی را ارائه می‌دهد که در جوامع گذشته، چه شرق و چه غرب، مصداق داشته و آن تشکیل امپراتوریا و دولتهای عظیم توسط قبائل کوچ‌نشین بوده است، که به پیدایش «ملت‌های عرفی (Nations) از درون اقوام «طبیعی» انجامیده است. عصبیت قبیله‌ای فی‌نفسه بسوی فرمانروائی و کشورداری متمایل است و به عبارت ابن‌خلدون، دومی غایتی است که اولی بسوی آن رهسپار است،^۱ زیرا «غلبه و قدرت و مدافعه بیگمان از راه عصبیت پدید می‌آید چون غرور قومی و حس حمایت و دفاع مشترك و جاسپاری هریک از افراد در راه یاران خویش از نتایج عصبیت است».^۲

این نخستین گام در تشکیل «دولت» است، ولی ابن‌خلدون معتقد است که پس از تشکیل و تحکیم «دولت» و اعمال سلطه و اقتدار خویش از راه عصبیت، آنگاه که فراخنای قدرت وی حیطه پهناوری را دربرگیرد و اهرم‌های سلطه و تأمین «نظام اجتماعی» فراهم شود، از عصبیت قبیله‌ای بی‌نیاز می‌گردد و حاکم می‌تواند با اهرم‌های جدید دیوانسالاری سلطه خویش را تأمین کند.^۳

این فرآیندی است که در حکومتهای دارای خاستگاه قبیله‌ای در ایران مشاهده می‌شود. بطور مثال، می‌توان به حکومتهای سلجوقی، ایلخانان مغول، صفویه و قاجاریه اشاره کرد. در نمونه صفویه می‌بینیم که این دودمان بر پایه اقتدار مذهبی خویش، نخست بر مبنای ائتلاف ایلات قزلباش (روملو، شاملو، استاجلو، تکلو، قره مانلو، قاجار، ذوالقدر، افشار، بیات و...)، در آغاز قرن دهم هجری، به قدرت سیاسی دست یافت، ولی با تحکیم سلطه خویش در عهد شاه عباس اول، او با تشکیل دیوانسالاری نظامی و حکومت

۱. همان منبع، ص ۲۶۶-۲۶۴.

۲. همان منبع، ص ۲۸۴.

۳. همان منبع، ص ۲۹۹-۲۹۵.

عرفی و ملی قدرت طوایف قزلباش را زیرکن ساخت.^۱

در ایلات و عشایر، ریاست معمولاً در دودمان یا عشیره خاصی برقرار است. این پدیده‌ای است که در اکثر جماعات عشایری مشاهده می‌شود و توجه مردم شناسان را بخود جلب کرده است. ابن‌خلدون این پدیده را چنین تحلیل می‌کند:

باید دانست که هر تیره‌ای (حی - بطن) از قبائل هر چند از لحاظ خاندان عمومی خویش از يك گروه جمعیت باشند باز هم در میان ایشان عصبیت‌های دیگر در خاندانهای خاص وجود دارد که پیوند و وابستگی آنان نسبت به خاندان و نسب عمومی مستحکم‌تر و نزدیک‌تر است، مانند يك عشیره یا اعضای يك خانوار. یا برادرانی از يك پدر، نه پسر عموهای نزدیک یا دور. چنین گروهی از یکسو به نیای نزدیک خودشان و سر سلسله قبیله نزدیک‌ترند و از سوی دیگر با کلیه عشایری که در دودمان عمومی با آنها شرکت دارند وابسته می‌باشند و در نتیجه هم مشمول غرور قومی خاندان مخصوص خود می‌باشند و هم کلیه اعضاء دودمان عمومی غرور قومی خویش را نسبت به آنان نشان می‌دهند...^۲

بر مبنای همین «اصل عصبیت»، بعنوان اصل بنیادین سازمان اجتماعی ایلات و عشایر، است که در جماعات عشایری ریاست بیگانه قابل پذیرش نیست، چه «کسی که از خارج بر قومی فرود آید و از دودمان ایشان نباشد

۱. طوایف قزلباش (کلاه سرخ) در آغاز ظاهراً اتحاد ۷ قبیله بود، که بعدها به ۳۲ قبیله بالغ شد. مالک با استفاده از «زهد التواریخ» محمد معسن مدعی بود که شاه عباس اول به انحلال اتحاد قزلباش دست زد و سازمان نظامی جدیدی بنام «شاهسون» از زهدگان ایلات تاسیس کرد. این روایت شهرت وسیعی یافته، هر چند محققین معتقد به صحیح آن را محقق نمی‌دانند. به هر روی، مسلم است که اقتدار سران قزلباش مورد پسند شاه عباس اول نبوده و وی به اصلاحات عمیق در جهت تضعیف قدرت سران قزلباش و جایگزین ساختن يك نظام نوین دست زد.

۲. ابن‌خلدون، مقدمه جلد اول، ص ۲۴۸.

در میان ایشان عصیتهی از راه نسب نخواهد داشت. چه، او بیگانه‌ای است که به آنان چسبیده است...».

دومقوله بنیادین در مردم‌شناسی عشایری ایران

بر مبنای مطالب پیش گفته، و بویژه با مدد از نظریات ابن‌خلدون در این بخش می‌کوشیم تا در جهت ایضاح دو مقاله بنیادین مردم‌شناسی عشایری ایران جسارت ورزیم؛ هرچند که این «تعاریف» صرفاً ارائه یک نظر است بمنظور نقد و داوری و نه بیش.

بنیادی‌ترین مقولات مردم‌شناسی عشایری ایران، یعنی «ایل» و «طایفه» هنوز نیز فاقد تعاریف جامع و مانع است و در این زمینه کنکاش، نقد و داوری اندکی صورت گرفته است.

از میان متقدمین، فسانی در فارسیخانه ناصری میان «ایل» و «طایفه» تمایز قائل شده و کوشیده تا از این دو واژه تعریفی بدست دهد؛

ایل مردمانی را گویند که در تمام سال در بیابانها و در چادرهای سیاه زندگی کنند و از گرمسیرات به سردسیرات رحله‌الثناء والسیف نمایند.^۲

طایفه قبیله‌ای را گویند که از تیره‌های ایلات نباشد و در یک بلوک توقف نمایند خواه در چادر سیاه و خواه در دهات زندگانی کنند.^۴

ولی با بررسی ایلات و طوایف مندرج در کتاب او روشن می‌شود که برخلاف تعریف خود عملاً به عامل جمعیت توجه داشته، قبائل بزرگ

۱. همان منبع، ص ۲۵۰-۲۴۹.

۲. واژه ایلات نخستین بار در دوران ایلخانان مغول در زبان فارسی بکار رفته است. برهان قاطع ایل را به زبان ترکی به معنای دوست و موافق و رام می‌داند که نقیض وحشی است.

۳. حاج میرزا حسن حسینی فسانی. فارسنامه ناصری کتابخانه سنائی، جلد ۲، ص ۳۰۹.

۴. همان منبع، ص ۳۳۰.

را ایل نامیده و قبائل کوچک را، که بعضاً کاملاً کوچ‌نشین هستند و فاصله کوچشان نیز طولانی است، طایفه.

از میان متأخرین، مردم‌شناس فقید ایرانی، دکتر نادر افشار نادری سه عامل را بعنوان عناصر اصلی تعریف «ایل» بیان می‌دارد:

(۱) وجود ساختار ایلی، تقسیم ایل به طایفه، تیره و...

(۲) باور اعضای ایل که به این ساخت و نظام تعلق دارند

(۳) وجود سرزمین مشترک.^۱

به اعتقاد نگارنده این تعریف بیش از حد عام است و هر نوع قبیله‌ای را، اعم از یکجانشین و کوچرو، دامدار و زارع و... در بر می‌گیرد.

در شناخت ایلات و عشایر باید سه عنصر اساسی از هم تفکیک شوند:

(۱) عنصر قبیله‌ای (Tribalism) بمثابه «سازمان اجتماعی» ایلات و عشایر.

(۲) عنصر کوچ‌نشینی (Nomadism) بمثابه «شیوه زیست» ایلات و عشایر.

(۳) دامداری (Pastoralism) بمثابه «شیوه معیشت» آنها.

با تفکیک سه عنصر فوق، که سازمان اجتماعی، شیوه زیست و شیوه معیشت عشایر را مشخص می‌سازد، می‌توان به تعریف زیر دست یافت:

ایل جماعتی است که سازمان اجتماعی آن قبیله‌ای، شیوه زیست آن کوچ‌نشینی (کوچ‌نشینی کامل یا نیمه‌کوچ‌نشینی، افقی یا عمودی) و شیوه معیشت آن بطور عمده دامداری باشد و یک واحد مستقل اجتماعی و فرهنگی را تشکیل دهد.

در ایل، بمثابه نوعی قبیله، نظام عشیره‌ای (Clan System) پایه ساختار اجتماعی است و ایل عبارتست از اتحاد چند عشیره در چارچوب سازمان اجتماعی واحد، که مبتنی بر اقتصاد شبانی و شیوه زیست کوچ‌نشینی است.

تعریف فوق را می‌توان بازکرد و شاخص‌های اساسی در شناخت ایل را چنین بیان داشت:

۱. نادر افشار نادری، «اسکان عشایر و آثار اجتماعی و اقتصادی آن»، در ایلات و عشایر - کتاب آ ۴، ص ۳۳۱.

(۱) معمولاً در سطح تیره‌ها و گاه در سطح طایفه‌ها مناسبات عشیره (پدر نسبی تک‌تباری) حاکم است و لذا عضویت در ایل مستلزم پیوندتباری به يك عشیره (کلان) عضو ایل است.

(۲) سازمان اجتماعی ایل بر پایه ساختار قبیله‌ای است، یعنی ایل به طایفه و واحدهای اجتماعی زیر - طایفه تقسیم می‌شود.

(۳) در این سازمان اجتماعی منصب ریاست ایل (چه به شکل فردی و چه به شکل جمعی) دارای کارکرد مهمی در رهبری و نیز در حفظ هویت ایلی است.

(۴) در اقتصاد ایل دامداری متحرك نقش اصلی دارد.

(۵) شیوه زیست ایل کوچ‌نشینی کامل (افقی یا عمودی) یا نیمه کوچ-نشینی است.

(۶) ایل دارای فرهنگ، گویش، تاریخ و سرزمین واحد است.

(۷) اعضای ایل دارای «احساس تعلق به ایل» (به تعبیر دکتر افشار نادری) و یا «عصبیت» (به تعبیر ابن‌خلدون) هستند. این روانشناسی را «عزق ایلی» می‌نامیم.

شاخص‌های هفت‌گانه فوق حالت تئوریک داشته و يك ایل کامل و تمام عیار را نشان می‌دهد، که تا نیم قرن پیش در بسیاری نقاط ایران وجود داشته و هنوز نیز بقایای ایلات «کلاسیک» موجود است. ولی با توسعه مناسبات سرمایه‌داری و رسوخ تمدن و فرهنگ معاصر غربی و بویژه از طریق اعمال فشارهای سهمگین حکومتی برخی از این شاخص‌ها از بین رفته و یا کم رنگ شده است:

- اکثریت مطلق ایلات سازمان سیاسی خود را از دست داده و کارکردهای رئیس ایل از میان رفته و هیچ نهاد جدیدی جایگزین آن نشده است. این کارکردها در رده‌های طوایف پایه توسط ریش سفیدان و بزرگان عشیره‌ها کم و بیش اعمال می‌شود.

- در بسیاری ایلات، اکنون زراعت نقش مهمی در اقتصاد ایفا می‌کند و نقش دامداری کم رنگ شده است.

- اکثریت ایلات، امروزه دارای محل سکونت بوده و اسکان یافته‌اند، بخشی کاملاً اسکان یافته‌اند، بخشی نیمه کوچ‌نشینند، بخشی با احشام خود

مهاجرت می‌کنند و بخشی احشام را بوسیله خویشاوندان و یا شبان به کوچ می‌فرستند.

طبیعی است با از میان رفتن شاخص‌های اصلی فوق، «هویت ایلی» نیز به همان نسبت رقیق شده، ولی در میان این گروه‌های کثیر از اعضاء ایلات، عواملی هنوز «هویت ایلی» را جان‌سختی و بقاء می‌بخشند. این عوامل عبارتند از:

(۱) عنصر خویشاوندی.

(۲) احساس تعلق به ایل یا «عرق ایلی» («اصل عصبیت» ابن‌خلدون).

(۳) فرهنگ، تاریخ و گویش مشترک.

(۴) خلق و خو و روانشناسی ایلی.

واژه عربی «طایفه» کهن‌تر از واژه «ایل» است و در گذشته به قبائل

دارای سازمان سیاسی عشیره‌ای اطلاق می‌شد و در این کاربرد نه اجزاء يك ایل، بلکه يك واحد خود بوده قبیله‌ای - چه بزرگ و چه کوچک - شمرده می‌شده است. با بررسی منابع و مآخذ تاریخی روشن می‌شود که واژه طایفه عموماً به قبائل کرد و لر اطلاق می‌شده، که از نظر پیشینه تاریخی بومی‌تر از قبائل ترک‌اند و از نظر سازمان سیاسی یا دارای نوعی «دمکراسی طایفه‌ای» (شیخوخیت پدرسالاری) بوده‌اند و یا نوعی «اشرافیت پدرسالاری»، که متجایز با آریستوکراسی نظامی نوع مغولی است.

امروزه، در ایلات و عشایر واژه «طایفه» به چهار معنا بکار می‌رود:

(۱) در معنای عام هر واحد خویشاوندی پدر نسبی، اعم از روستائی یا کوچ‌نشین، ذارع یا دامدار، دارای سازمان قبیله‌ای یا فاقد آن، «طایفه» خوانده می‌شود.

(۲) به معنای واحدهای اصلی تشکیل دهنده يك ایل - «طایفه» يك واحد ساختی است و هر ایل تجمع چند طایفه است. این طوایف ممکن است «عشیره» باشند (يك واحد خویشاوندی پدر نسبی) و یا «قبیله» (اتحاد چند عشیره در يك سازمان واحد).

(۳) به معنای قبائل مستقلى که عضو هیچ ایلی نیستند، ولی از نظر جمعیت تعدادشان کم است. طایفه، گاه منطبق با مفهوم عشیره است و گاه با مفهوم قبیله.

۴) در برخی ایلات واژه طایفه علاوه بر کاربرد آن بعنوان يك واحد ساختی، کاربرد دیگری نیز دارد و در مقابل واژه «خان» بکار می‌رود. طایفه همان معنایی را حمل می‌کند که در گذشته «ایل» حامل آن بوده است. در این معنا طایفه مساوی با اتباع و رعایای دودمان خان است. در این باره توضیح بیشتری خواهیم داد.

سازمان سیاسی ایلات و عشایر ایران

به اعتقاد نگارنده، در ایلات و عشایر ایران سه نوع سازمان سیاسی قابل تفکیک است که در طول تاریخ همزیستی داشته، بر یکدیگر تأثیر متقابل نهاده و ساختارهای متناسب با خود را ایجاد کرده‌اند.

الف) سازمان سیاسی مغولی

منظور نوعی سازمان سیاسی در ایلات و عشایر است که در آن، ایل بطور مطلق و بر اساس يك ساختار گسترده به دو بخش «خان»^۱ و «طایفه» تقسیم می‌شود.

«خان» يك عشیره و یا دودمان پدربارکاست گونه و يك واحد اشرافی ایلی است. «طایفه» بر محور «خان» اتحاد یافته و پیرامون این قطب گرد آمده است. «طایفه» به توده ایل اطلاق می‌شود، که خود مجموعه‌ای است از گروه‌های خویشاوندی پدربار. در درون طایفه نیز نیای واحد وجود ندارد و پیوند خویشاوندی بیشتر سببی است. مجموعه این گروه‌های عشیره‌ای تا همگون «ایل» را تشکیل داده‌اند. در این واحد اجتماعی، پیوندهای وحدت بخش بیشتر سیاسی-اقتصادی است. دودمان «خان» يك آریستوکراسی نظامی تام و تمام است. بین او با «طایفه» ازدواج صورت نمی‌

۱. «خان» يك واژه مغولی است. خان، قآن، قآن، و خاقان همه صورتهای مختلف این واژه هستند. در متون تاریخی، واژه فوق، چه بصورت خان و چه قآن، بعنوان لقب پادشاهان مغول ثبت شده است. مانند، چنگیز خان، منگوقاآن، قوبیلای قآن. (— شمس شریک آئین. فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوران مغول. فرهنگستان ادب و هنر ایران، ص ۱۲۸)

گیرد، گاه اتفاق می‌افتد که خانی از طایفه زن بگیرد، ولی هیچگاه خان به طایفه دختر نمی‌دهد. در این ساختار، «طایفه» دارای مفهومی مساوی با «رعیت» است.

نمونه بارز این ساختار در ایل قشقایی مشاهده می‌شود. مجموعه ایل پیرامون دودمان پدربار «شاهی‌لو» متحد شده، که نیای آن امیر قاضی شاهی-لوقشقایی نام داشته است. در مقایسه با دودمان شاهی‌لو، مجموعه ایل «طایفه» خوانده می‌شوند. طایفه عمده قشقایی يك سازمان نظامی از طایف جنگجو بوده، که بازوی اجرایی و کارگزاران و اکسره دودمان شاهی‌لو بوده‌اند. علاوه بر آن، هر طایفه (بمثابه واحدهای ساختی زیر-ایل) الگوی ساختی فوق را اقتباس کرده و خود به دو بخش «خان» و «طایفه»، با مشخصات پیشگفته، تقسیم می‌شود.

برای مثال، طایفه کشکولی را در نظر بگیریم:

«خان» در طایفه کشکولی، دودمان حسن آقائی و محمد آقائی به ده-اند، که نیای آنها به دو برادر مهاجر کرمانشاهی بنامهای حسن دوگنه و محمد آقا می‌رسد. خواهر آنها (نازلی) بعلت زیبایی فوق‌العاده مورد توجه ایلخان قشقایی قرار می‌گیرد و با او ازدواج می‌کند و دو برادر فسوق در دستگاه خان مقامی می‌یابند. محمد آقا و حسن آقا طایفه «بهلول‌لو» را بدلیل ضعف و ناتوانی خان آن تحت سلطه خود قرار می‌دهند و به مقام خانی ارتقاء می‌یابند. بتدریج، پسران حسن آقا و محمد آقا دو سلسله خوانین حسن آقائی و محمد آقائی را بنیاد می‌نهند. خاندان حسن آقائی (یا قاسم خانی) و محمد آقائی پیرامون خود طوایف پراکنده را، با منشأ نسوادی و قومی مختلف، متحد می‌سازند. بخشی از این طوایف، که واحدهای عشیره‌ای پدربار هستند، عبارتند از: آژغلو، یاد کوری، طیب‌لو، دیز گانی، جبرگانی، قرق‌لو، بربر، بگر، گجر، نسویلی، کشتاسب، گوبازلو، لک، محمدسالار، سولک‌لو، ملامهدی، اوقا، درکی و...

طوایف متحد در پیرامون خاندان حسن آقائی (برادر بزرگ) «کشکولی بزرگ» نام می‌گیرند و طوایف گرد آمده پیرامون خاندان محمد آقائی (برادر کوچک) «کشکولی کوچک». فرآیند تشکیل طایفه کشکولی حدود يك قرن و نیم پیش بوده است.

اوج انسجام و وحدت طایفه کشکولی در زمان کلانتری قاسم خان کشکولی است، که به خرید اراضی وسیعی در کُهر و کاکان و سایر نواحی فارس دست می‌زند. پس از او، در دهه‌های بعد، حاج عباسعلی خان و حاج محمدکریم خان کشکولی رهبران بلامنازع طوایف کشکولی بوده‌اند. ولی در نسلهای بعد، میان عموزادگان بر سر کلانتری نزاع درمی‌گیرد و طوایف کشکولی بین خوانین تقسیم می‌شود. مثلاً، طایفه جرکانسی متعلق به هادیخان کشکولی و پس از او پسرش کریم خان بوده است.

نمونه دیگر، ایل سنجابی در منطقه کردستان را در نظر بگیریم:

ایل سنجابی بر محور خوانین ثروتمند و قدرتمند سنجابی ایجاد می‌شود. حسن خان سنجابی به خرید دهات متعددی می‌پردازد و آنها را میان خویشان خود تقسیم می‌کند و بتدریج حاکمیت قبیله‌ای خویش را مستقر می‌سازد. قبل از آن، سنجابی‌ها جزء طایفه زنگنه بوده‌اند. پیرامون این سلسله خوانین طوایف مختلف متحد می‌شوند. مثلاً، طایفه عباسوند (هواسوند) در نیمه دوم قرن ۱۸ میلادی در ناحیه زهاب زندگی می‌کرده و پیرو مذهب تسنن بوده‌اند. ولی تحت تأثیر سید یعقوب گوران به سلك اهل حق گرویده، به سوی اراضی امروز سنجابی‌ها نقل مکان می‌کنند، حکومت، اراضی طایفه جلیلود را که از محل خود کوچ کرده و در نتیجه این اراضی خالی از سکنه بود به مرادعلی و لطفعلی، دو برادر از سران عباسوند، واگذار می‌نماید. سپس گروه‌های دیگری از عراق و شیراز به این نواحی مهاجرت کرده، به عباسوندها می‌پیوندند. این طایفه ناهمگون، پس از مدتی به ایل سنجابی می‌گروند و از چهار دسته نیروهای مسلحی که سنجابی‌ها موظف بودند در اختیار دولت قرار دهند، یک‌دسته را متقبل می‌شود و بدینسان جزء ایل سنجابی می‌گردد.^۱ همانطور که ملاحظه می‌شود، سازمان فوق‌یک نظام مبتنی بر اریستوکراسی نظامی است، نه یک سازمان عشیره‌ای مبتنی بر ریاست پسر-سالاری (دمکراسی قبیله‌ای)؛ هر چند که در سطوح طوایف پایه، نظام عشیره‌ای

۱. علی گلایوش، مناسبات ارضی کردستان (فروپاشی نظام عشیره‌ای)، انتشارات روزبه، ۱۳۶۱، ص ۴۱ الی ۴۴. (حسن خان سنجابی، اولین رئیس ایل سنجابی معاصر اواخر سلطنت فتح‌الشاه بوده و حکم ریاست خود را از والی کرمانشاه دریافت می‌دارد).

و دمکراسی قبیله‌ای وجود دارد. این سازمان سیاسی در فرهنگ مابه «نظام خانخانی» شهرت یافته و ولادیمیر تسف، مغول‌شناس شهیر روس، که رنه گروسه او را در تاربخ و زبان مغولی صاحب بصیرت بسیار می‌داند، آن را «فتودالیزم کوچ‌نشینی» خوانده است.

سازمان سیاسی فوق را «مغولی» می‌خوانیم، زیرا، اولاً از سازمان سیاسی اشرافی، که توضیح خواهیم داد، متمایز شود و ثانیاً، از آن‌رو که الگوی این نظام، بطور کلاسیک در قبائل مغول وجود داشته است. در قرون ۱۱ و ۱۲ میلادی بتدریج قبائل مغول تجزیه می‌شوند و از درون آنها اشرافیت نظامی منشأ تشکیل قبائل جدیدی با ساختار سیاسی-نظامی می‌گردد:

ایلات مقتدر و توانا و ثروتمندان بزور و بوسائل گوناگون افراد ایلات دیگر یا شعبات کاملی از آن را بسوی خود می‌کشاندند و دستجات مهمی تشکیل می‌دادند. این تحول از خصوصیات تشکیلات ایلات اشرافی می‌باشد که در عرصه اقتصاد بدوی فرد متولد و بوسیله جنگ با دسته‌هایی که از لحاظ اقتصادی ضعیف بودند نشو و نما کرده است.

در راس خانواده‌ها و ایلات مقتدر، رهبران و روسای خاص بوجود آمده‌اند. این اشخاص قدرت خود را بخاطر قدمت در ایل و یا مقام خانوادگی احراز نکرده‌اند بلکه با زور اسلحه، روشن-بینی و هوش و ثروت خود به این مقام رسیده‌اند و بهتر بگوئیم آن را غصب کرده‌اند. این روسای خانواده‌های اشرافی، بنام نویان - از باب و صاحب - خوانده می‌شدند.^۲

منشأ واژه و منصب خانی نیز به اینجا می‌رسد. در این دوران بتدریج از درون قبائل مغول رؤسائی برجسته شدند و بعنوان فرماندهان نظامی قبیله خود، در شرایط جنگی، قدرت یافتند. پیش از آن قبائل مغول بصورت

۱. رنه گروسه، امپراطوری صحرا نوردان، ترجمه عبدالحمین میکده. انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، ص ۳۱۹.

۲. ب. ولادیمیر تسف، نظام اجتماعی مغول-فتودالیزم خانه بدوشی، ترجمه شیرین بیانی. انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، ص ۱۲۳-۱۲۲.

شیخوخیت اداره شده و فاقد ریاست فردی و مقتدرانه‌ای چون خان بوده‌اند؛ اغلب اتفاق می‌افتاد که بین شعبات يك قبیله (ایسرگان) در اردوهای مختلف تصادمی روی می‌داد و حتی کار به جنگ و جدال می‌کشید. شوراهای قبائل روسا و رهبران خود را انتخاب می‌کردند و این روسا حتی در زمان صلح نیز بکار خود ادامه می‌دادند و ایشان را عموماً «خان» می‌نامیدند. این خان‌ها قدرت و توانائی فراوان نداشتند ولی ایلی مقتدر می‌توانست با وضع خاص خود خاانی را توانا جلوه دهد. يك قبیله قدیمی مغول می‌توانست در آن واحد چندین خان داشته باشد. گاهی عنوان خاانی به روسای دسته‌های بی‌اهمیت نیز اطلاق می‌شد که این دسته‌ها از چند شعبه تشکیل شده بود و هر يك از آنها وابسته به ایلات گوناگون بودند. بتدریج برخی از این خان‌ها سیطره خود را تحکیم بخشیده، قدرت حاکمه خود را در شرایط صلح نیز ادامه داده و تبدیل به روسای مقتدر قبیله خود شدند و به همان نسبت نیز از منتخبین قبیله خود به حاکمین بر آن بدل گردیدند. برجسته‌ترین این خان‌ها دامنه سیطره خود را بر سایر قبائل گسترش دادند و آنها را پیرامون خود متحد ساختند و واژه «ایل» (= ایل) به اتباع و پیروان خان‌ها اطلاق می‌گردید. رشد این اشرافیت نظامی بود که به ظهور چنگیز خان (۱۱۹۵-۱۲۲۷)، متحدکننده قبائل مغول، انجامید و او با نبوغ نظامی خود یورش بی‌امان به غرب را سازمان داد.

در این نظام، برخلاف نظام عشیره‌ای که تمایز نسبی وجود ندارد و همه خود را متعلق به «أجاق» واحد می‌دانند و خون واحدی را در رگهای خود در جریان می‌بینند، تفاخرات نسبی و خونی به اوج می‌رسد:

بین يك اصل و نسب «عالی» و مشهور و اصل و نسب «پلید» و تار يك و مبهم (هوجا اور) و «آداب و رسوم اربابی» یا نوباداون-بیری تمایز وجود داشته است. اولین صفحات تاریخ سری ملو از شجره‌نامه‌های ایلات اشرافی می‌باشد^۱

با هجوم قبائل ترك از آسیای مرکزی به فلات ایران در فاصله قرون پنجم تا نهم هجری قمری، نظام ایلخانی و خانخانی در ایران شیوع یافته و به الگوی ساختی مسلط بر جوامع عشایری بدل می‌گردد.

ب) سازمان سیاسی عشیره‌ای

منظور آن نوع سازمان سیاسی در ایلات و عشایر است که بر پایه نظام عشیره‌ای (کلان) استوار باشد. در این سازمان سیاسی، شالوده ساختار اجتماعی را پیوندهای خویشاوندی پدر نسبی تشکیل می‌دهد و يك واحد پدر تبار يك واحد اجتماعی خود بسوده محسوب می‌شود. مضمون مناسبات اجتماعی با سازمان مغولی متفاوت است و مبتنی بر همیاری و تعاون است تا بر انقیاد و تبعیت و استعباد. تمایزات طبقاتی کم و روانشناسی اجتماعی مبتنی بر «روح جمعی» است و نه جمع‌گرایی اشرافی. اصالت و تفاخر تباری در درون جمع کم است و همه خود را از نظر خونی هم‌تراز و «عموزاده» می‌دانند. نظام بسته‌کاستی در روابط اجتماعی و با ازدواج وجود ندارد. در چنین جماعتی رهبری سیاسی تکامل شیخوخیت و ریش سفیدی پدرسالاری و جوشیده از متن جمع است.

در ایلات و عشایر ایران، سازمان سیاسی عشیره‌ای گاه در امتزاج با سازمان مغولی وجود دارد، بدین معنا که در رده‌های پائین و میانی ایل، ساخت قدرت عشیره‌ای است و در سطوح بالای ایل اشرافی، و گاه در برخی ایلات و طوایف سازمان عشیره‌ای یگانه ساخت قدرت است.

در میان ترکمن‌ها، نظام عشیره‌ای و سازمان سیاسی شیخوخیت در سطح ایل برقرار بوده است:

در بین هر ایل همیشه چند مرد وجود داشتند که به درایت و نفوذ معروف بودند. این مردان عنوان خاصی نداشتند بلکه تنها یاشول (بزرگتر یا ریش سفید) خوانده می‌شدند. هر گاه ایل مجبور می‌شد تصمیمی بگیرد (فی‌المثل اقدام به جنگ یا صلح با ایل دیگر) ریش سفیدان شناخته شده هر آیه ابتدا نظر عمومی آیه خود را جویا می‌شدند و سپس دور هم جمع می‌شدند تا تصمیم نهایی را اتخاذ کنند. گاهی در جریان بحث لازم می‌شد که ریش-

۱. همان منبع، ص ۱۳۲.

۲. همان منبع، ص ۱۲۹.

سفیدان برای مذاکره بیشتر با مردان جماعت خود به‌آه بازگردند. زیرا هیچ ریش سفیدی نمی‌توانست انتظار داشته باشد که مردان آبه او از تصمیمی که درباره آن با آنها مشورت نشده بود، پیروی کند.

ایل‌ها اغلب بطور عمده از اعضای يك گروه هم‌تبار واحد هستند، گروهی که از نظر تعداد بزرگتر است و تباری دورتر از گروه‌های تشکیل‌دهنده آبه‌ها دارد. بنابراین اغلب ترکمن‌ها در پیگیری شجره‌النسب پدری خود می‌توانند به نیائی برسند که مشهور به نیای اغلب ساکنان آبه اوست. به همین ترتیب بیشتر مردم می‌توانند نیای نسبتاً دورتری را که جد بزرگ‌آغلای اعضای ایلشان است مشخص کنند...^۱

در ایل بختیاری سازمان سیاسی عشیره‌ای در سطح طایفه برقرار است: هر طایفه سرزمین و مسیر کوچ مشترکی دارد، خود را يك گروه نسبی می‌داند، و رهبریش را يك کلانتر از خاندان خانی برعهده دارد.^۲

در ایل قشقائی سازمان سیاسی عشیره‌ای تنها در سطح طایفه‌های پایه (که به «تیره» شهرت یافته‌اند)^۳ وجود دارد و سازمان طوایف اصلی سازنده ایل بر پایه الگوی مغولی است: هر طایفه به يك تیره از خوانین مربوط است. تیره‌های خوانین فقط با یکدیگر ازدواج می‌کنند.^۴

۱. ویلیام آیرونز «کوچ‌نشینی بعنوان راهی برای سازگاری سیاسی، نمونه ترکمن‌های یموت» ترجمه پیروز آلف، در ایلات و عشایر، مجموعه کتاب ۳، ص ۱۵۷-۱۵۵.

۲. ریچارد، ل. تیره «سازمان اجتماع‌های کوچ‌رو در خاورمیانه»، ترجمه ه. مزدا، همان منبع، ص ۸-۲۸۶.

۳. برخلاف غلط مشهور، ایل قشقائی به، ایل «طایفه» تیره تقسیم نمی‌شود، بلکه تقسیم‌بندی واقعی، ایل «طایفه» طایفه است. مثلاً طایفه کشکولی خود اتحاد طوایف کوچکتر است.

۴. همان منبع، ص ۲۸۸.

برای نمونه، طایفه جرکانی از طایفه کشکولی بزرگ يك واحد خویشاوندی نسبی است و در درون آن ساخت عشیره‌ای وجود دارد، یعنی طایفه به ۶ اولاد بنام‌های: اولاد محمدعلی (۲۷ خانوار)، اولاد نظر (۱۵ خانوار)، اولاد سبزه‌علی (۴ خانوار)، اولاد حاجی (۲ خانوار)، اولاد علی مراد (۲ خانوار)، اولاد رحم‌علی (۲ خانوار) تقسیم می‌شود. منشأ آنها به طایفه بزرگی می‌رسد که گویا دو نفر از آنها به قشقائی پیوسته، به خدمت خوانین کشکولی در می‌آیند و نیاکان طایفه جرکانی می‌شوند. فرآیند شکل‌گیری طایفه جرکانی، بشکل کنونی، طی يك الی ۱/۵ قرن پیش بوده است.^۱ در سازمان سیاسی عشیره‌ای، رئیس عشیره (ایل، طایفه و...)، اگر به شکل فردی باشد، برگزیده خویشاوندان هم‌تبار خود و سخنگوی آنسان محسوب می‌شود و لذا همبستگی نیرومندی میان رئیس، بزرگان و توده عشیره وجود دارد. در ایل قشقائی ریش‌سفیدان (کدخدایان) طوایف پایه، در ایل بختیاری ریش‌سفیدان (کدخدایان) طوایف و در ترکمن‌ها ریش‌سفیدان ایل چنین کارکردی دارند.

ج) سازمان سیاسی اشرافی

منظور آن نوع آریستوکراسی ایلی است که در برخی قبائل و طوایف ایران تسلط داشته، ولی دارای تمایزاتی با سازمان مغولی است. در این ایلات، ساختار مغولی (تقسیم ایل به دویخش کاست گونه «خان» و «طایفه») دارای اصالت نیست و در گذشته دور یا نزدیک وحدت و رهبری سیاسی ایل بر مبنای دموکراسی قبیله‌ای تأمین می‌شده. ولی بتدریج سازمان سیاسی عشیره‌ای به پیدایش قدرت متمرکز و مطلق در دست يك فرد یا خاندان منجر شده و دموکراسی قبیله‌ای جای خود را به آریستوکراسی قبیله‌ای داده است.

سازمان سیاسی اشرافی را متمایز با سازمان سیاسی مغولی می‌دانیم، زیرا در اینگونه ایلات ساخت کاستی و باساگونه مطلق و نهادی شده توسط سنن و عرف ایلی وجود ندارد و تحرك اجتماعی و حتی انتقال ریاست ایل

از يك دودمان، عشیره یا طایفه به دودمان، عشیره یا طایفه دیگر امکان پذیر بوده است. از سوی دیگر، «خان» و خاندان او هر چند از نظر نقش اجتماعی و اتوریته شخصی مقامی چون ایلات نوع اول را یافته و حتی کوشیده تا برای خود تفاخرات نسبی و خونی جعل کند، ولی به هر روی عضو «کلان» محسوب می‌شود و میان او با «طایفه» پیوندهای خویشاوندی موجود است. بدون تردید، چه پیش از اسلام و چه در قرون اولیه اسلامی در برخی قبائل کوچ‌نشین ایرانی سازمان سیاسی اشرافی و آریستوکراسی قبیله‌ای وجود داشته و حتی نیرومند بوده. همین ساخت مبنای دولت‌های بزرگی چون عیلام، ماد و پارس و دولتهای کوچک محلی پس از اسلام را تشکیل داده است.

در دوران معاصر، نمونه بارز اینگونه سازمان سیاسی را در ایل بختیاری می‌بینیم:

در گذشته گاهی با روی کار آمدن فرد قدرتمندی بصورت يك بزرگ ایل در می‌آمدند، ولی با نبودن چنین رهبری، هر ایل بطور جداگانه و مستقل و بصورت يك واحد سیاسی عمل می‌کرد. در دوره قاجار ابتدا محمدتقی خان چهارلنگ (از ایل کیانرسی) قدرتمندترین فرد بشمار می‌رفت، اما با این حال وی نتوانست بر همه بختیارها حکومت کند. نامبرده بوسیله متوجه چهار خان معتمدالدوله با همکاری بعضی از خوانین بختیاری از میان برداشته شد. پس از او، ایلات بختیاری تا مدتی به صورت واحدهای مستقل امور خود را اداره می‌کردند. اما سرانجام حسینقلی خان از طایفه زراسوند (از ایل دورکی باب هفت لنگ) پس از نبردهای خونین و مغلوب کردن رقیبان خود، در سال ۱۲۶۳ هجری قمری از طرف دولت به سمت ایلخانی (والی بختیاری) منصوب گردید... بدون شك دخالت دولت مهم‌ترین عاملی بود که حسینقلی خان را روی کار آورد، زیرا اولا اگر دولت محمدتقی خان قدرتمندترین مرد بختیاری را از میان بر نمی‌داشت، احتمالاً حسینقلی خان به قدرت نمی‌رسید. ثانیاً اگر دولت حسینقلی خان را بعنوان والی بختیاری منصوب نمی‌کرد، نامبرده نمی‌توانست به این منصب

مبانی نظری در شناخت ایلات و عشایر * ۳۷

دست یابد... اعضای این خاندان بزودی در ردیف فتودالهای سرشناس و قدرتمند قرار گرفتند و به واسطه همین نفوذ و قدرت بود که توانستند نقش بسیار مهمی در انقلاب مشروطیت ایفاء کنند...

در نمونه دیگر، مجدداً به فارس بازمی‌گردیم و توصیف فردريك هارت را از «نقش اجتماعی» رئیس ایل باصری (در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰) می‌خوانیم:

در ذهن افسراد ایل و در نظر خارجیان رئیس ایل (کلانتر و یا خان) و بستگان بلافاصله‌اش به طبقه‌ای جدا از ایل باصری تعلق دارند. آنها خوانین دودمان «خان» می‌باشند که برای آنها احترامی قائل و قدرتی اعطاء شده است.

... تمام افراد ایل باصری در رابطه تبعی مستقیم خود با رئیس ایل یکسانند. رئیسی که ممکنست هر زمان به هر شخصی دستوری دهد و این شخص بایستی که بدون توجه به هرگونه قواره تشکیلاتی مقررده قبلی وی را اطاعت کند. سلسله مراتب سازمان عبارتست از زنجیرهای ارتباطی از رئیس مرکزی به تمام رعایای پراکنده او از طریق سلسله مراتب فرماندهی و این خود طریق دیگر بیان انحصار قدرت جابری است که در بالا به آن اشاره شد.

تیره مخصوصی از ایل بنام دربار همراه و همانجنم با رئیس ایل هستند که در میان سایر ایلات در فارس به عمله معروفند. آنها با رئیس ایل و همراه با اردو سفر کرده و کدخدای رسمی ندارند...

در رابطه با مطالب فوق، لازم به توضیح است که، در سازمان سیاسی ایل باصری در دوره فوق، آنچه اساسی و تعیین کننده بوده سه مناسبات

۱. سکندرامان اللهی بهاروند. کوچ نشینی در ایران. نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰، ص ۲۰۶-۲۰۵.

۲. فردريك هارت. ایل باصری، ترجمه دکتر کاظم ودیعی، موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۳، ص ۱۲۶-۱۲۱.

درونی و ساختی سنتی خود ایل، بلکه اراده فردی «خان» است، که خود در رقابت‌های سیاسی و ایلی به اقتباس يك الگوی اشرافیت قبیله‌ای و توتالیتار بر اساس نمونه ایل قشقایی پرداخت. بطور مثال، طایفه «خان» (کلمبه‌ای) بعنوان يك عشیره پدرتبار در این ساخت قدرت سهمی نداشت و تنها «خان» و بستگان مستقیم او بودند که بلامعارض در رأس هرم قدرت سیاسی ایل قرار گرفته و همه کلان‌ها (از جمله کلمبه‌ای) را به سطح «رعایا» تنزل دادند.

پایان سخن

برخی مردم‌شناسان معتقدند که جامعه بشری بر آیندی است معقول از اختلافات زیستی، فرهنگی، قومی و تمدنی. پیمانیه خلقت معجونی از ناهمگونی‌ها را با ظرافتی عجیب درهم آمیخته و در کثرت تنوع‌ها و تضادها، همگونی و وحدت بشری را رقم زده و تعادلی سرشار از تعارض را به ارمغان آورده است. به اعتقاد نگارنده، تعارض تاریخی و دیرینه کوچ‌نشینان و یکجانشینان، که به تعبیر زیبای زنده یاد دکتر علی شریعتی پیشینه آن به نزاع‌های بیل و قابیل بازمی‌گردد، از این دست است. با رشد تمدن معاصر بنظر می‌رسد که این تنازع به سود فرادست حل شده و دستان ظریف یکجانشین‌متنعم گردن فرازیده کوچ‌نشین آزاده و سرکش را به تمکین واداشته. ولی اگر به «اصل تنوع معقول» تمدن بشری باور داشته باشیم، مجبوریم با کلودلوی اشتروس همصدا شویم که:

اگر آنطور که مردم‌شناسان می‌گویند يك «تنوع و اختلاف معقول» وجود دارد که شرط ثابت و دائمی رشد بشری است، در اینصورت باید مطمئن باشیم که تفاوت‌های موجود میان جامعه‌ها و گروه‌های داخل جامعه‌ها هرگز از میان نمی‌رود مگر آن که بصورت‌های دیگر دوباره بجوشد و بوجود آید - شك نیست که وظیفه دائمی مردم‌شناسی در اینجا قرار گرفته است.^۱

شیراز ۱۳۶۶/۱۱/۲

۱. کلودلوی اشتروس، «بحران در مردم‌شناسی امروز» (نوامبر ۱۹۶۱م)، در مجله پیام، فروردین ۱۳۶۶.

۲. پیشینه ایلات و عشایر در تاریخ ایران

پژوهش‌های باستانشناسی نشان می‌دهد که در هزاره پنجم پیش از میلاد، سکنة فلات ایران با اهلی کردن حیوانات آشنائی داشته‌اند.^۱ در هزاره‌های سوم تا اول پیش از میلاد، در سرزمین کنونی ایران اقوام و قباایل متعددی می‌زیسته‌اند، که به دو گروه کوه‌نشین و جلگه‌نشین تقسیم می‌شوند:

در شمالی‌ترین نقطه ایران، در حاشیه‌های دریای خزر، به نام اقوامی چون **سکاها** (سیت‌ها - در جلگه‌های بین بحر خزر و دریاچه آرال)، **کاسپیان** (در حاشیه جنوب غربی و غرب بحر خزر)، **کادوسی‌ان** (در کوه‌های جنوبی بحر خزر و حوالی رود قره‌سو)، **گلان** (در سرزمین گیلان)، **امردان** (در طالش)، **تپوران** (در مازندران)، **هرکانیه** (در منطقه گرگان) برمی‌خوریم. در ناحیه غربی و جنوب غربی ایران، در سلسله جبال زاگرس، نیز اقوام و قباایل زاگرس‌نشین می‌زیسته‌اند. **هوری‌ها** (در غرب دریاچه ارومیه)، **کوتی‌ها**، و **لولوبی‌ها** (در نواحی کردستان و همدان) و **کاسی‌ها** (در لرستان و ایلام) شناخته شده‌ترین این اقوام کوه‌نشین هستند.

در جنوب ایران، در جلگه حاصلخیز خوزستان، قوم **عیلام** وجود داشته

است.^۲

در شرق کشور، اقوامی چون **ساکارتیان**، **پاریکانیان** (که از نژاد

۱. گیرشمن، ر. ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۵.

۲. به همان منبع، فصل ۱ و نیز فصل اول تاریخ ماد، آدیا کونوف، ترجمه کری-م

کشاوری مراجعه شود.

دراویدی بوده و در بلوچستان می‌زیسته‌اند)، **سارانگی‌ها** (زرنگی‌ها - در سیستان و در حاشیه دریاچه هامون) برای خود رونقی داشته‌اند.

این اقوام و قبائل همه دارای **سازمان اجتماعی قبیله‌ای** بوده و در ساختار اجتماعی آنها **نظام عشیره‌ای** و مناسبات خویشاوندی نقش اساسی داشته‌است. تا پیش از هزاره دوم، شیوه زیست و معیشت اقوام کوه‌نشین ساکن سرزمین ایران را باید از نوع **کوچ‌نشینی بدوی** دانست، زیرا طبیعت کاوی و شکار در کنار دامداری و زراعت ابتدائی تصویر يك شیوه معیشت ساده و بسیط را رقم می‌زند. در این میان، تمدن جلگه‌نشینان عیلام (که از اوائل یا اواسط هزاره سوم آغاز می‌شود) دارای اقتصاد پیشرفته مبتنی بر زراعت مشروب از آب رود بوده و مهم‌ترین تمدن ماقبل آریائی سرزمین ایران محسوب می‌شود. تنها در هزاره دوم پیش از میلاد است که تقسیم اجتماعی کار میان دامداری و زراعت آغاز می‌شود و قبائل **کوچ‌نشین** شبان پدید می‌شوند.^۱ در هزاره اول پیش از میلاد با پرورش وسیع اسب و دامداری پیشرفته مواجه هستیم. پرورش اسب با پیدایش **کوچ‌نشینی** شبانی در ارتباط مستقیم است، زیرا اسب - به عنوان وسیله حمل و نقل - تحرک قبائل دامدار را در پهنه‌های گسترده در جستجوی چراگاه میسر می‌سازد. از میان اقوام و قبائلی که برشمرديم، **سکاها** (سیت‌ها) در شمال و کاسی‌ها در جنوب غربی از این زمره‌اند.

سکاها (سیت‌ها) قومی آریایی نژاد بودند که در جلگه‌های سرسبز میان بحر خزر و دریاچه آرال (سرزمینی که بعدها مأوای قبایل ترک و مغول شد و در دوران معاصر «ترکستان» نام گرفت) می‌زیستند. آنها قبائلی چادرنشین و شبان بودند و رمة‌های عظیم مواشی خود را - به شیوه آشنای قبائل ترک و مغول - به کوچ طولانی می‌بردند. اسب و مرتع و رمة سه رکن اساسی اجتماعی آنها بود و کوچ‌شان منظره «شهرهای متحرک» را تداعی می‌کرد. سکاها، که در اساطیر ایرانی **تورانی** خوانده می‌شوند، در هزاره اول پیش از میلاد در کشاکش دائمی با هم‌نژادان آریائی خود در جنوب (مادها و پارس‌ها) بودند و این تنازع دائمی میان «ایرانی» و **تورانی** مضمون

اساسی تاریخ اساطیری ما است. سکاها هرچند آریائی نژاد بودند، ولی فرهنگ و روانشناسی آنها منظره‌ای مشابه با اقوام ترک و مغول را، که بعدها جای آنها را اشغال کردند، مجسم می‌سازد. در قرن یکم پیش از میلاد، هجوم قوم صحرائشین **یوئنجی** از شرق (که خود زیر فشار هیونگک نوها - هون‌های سفید - به سوی غرب به حرکت درآمده بودند) سکاها را به مهاجرت از مأوای ۱۹۰۰ ساله‌شان در ماوراءالنهر واداشت و آنان در گریز خود به جنوب، قبائل **سارانگی** (زرنگی، زرنجی) را از موطن خود بیرون کرده و نواحی پیرامون دریاچه هامون را مأوا قرار دادند. با سکونت سکاها، این منطقه سکستان و بعدها سیستان نام گرفت.

سکاها تصویری از انگوی کوچ درازمدت و طولانی شبانان آریائی باستان را مجسم می‌سازند. در حالیکه نمونه قوم کاسی، انگوی دیگری از کوچ را، که حیات کوچ‌نشینان جبال زاگرس شاخص آن است، درازمنه کهن جلوه گر می‌سازد.

کاسی‌ها (که از گذشته‌های دور ساکن جبال زاگرس بوده‌اند) در هزاره دوم پیش از میلاد، در شمال تمدن جلگه‌نشینان زراعت پیشه عیلامی، در کوه‌های لرستان و ایلام کنونی، تمدن پر رونق مبتنی بر کوچ‌نشینی شبانی پدید آوردند.^۱ دام (با حفظ اقتصاد زراعی در کوهپایه‌ها) ثروت اصلی کاسی‌ها بود و رمة‌های عظیم بز و گوسفند در اختیار داشتند. کاسی‌ها، به عنوان مهم‌ترین قوم ماقبل آریائی جبال زاگرس، از ربع دوم هزاره دوم پیش از میلاد از اسب به عنوان حیوان حمل و نقل استفاده می‌کرده‌اند. مذهب کاسی‌ها نمونه‌ای کهن از نیابرسی را مجسم می‌سازد، مهمترین خدایان آنها، خدای «کاشو»، در عین حال نیای کاسی‌ها نیز محسوب می‌شده است.^۲

مادها و پارس‌ها

در هزاره اول پیش از میلاد، که مهاجرین شبان و جنگاور آریائی

۱. به نظر يك منشی بابلی، عالم تمدن به دامنه‌های زاگرس خاتمه می‌یافت (ایران از آغاز تا اسلام، ص ۳۹).

۲. به گفته گیرشمن «اسب نشانه‌ای الهی در نزد کاسیان بود» (ایران از آغاز تا اسلام، ص ۵۵).

عنصر ایرانی را در سرزمین ایران بنیاد می‌نهند، دامداری و پرورش اسب در کنار زراعت از رونق چشمگیری برخوردار بوده است. در قرن نهم پیش از میلاد در جلگه جنوبی دریاچه ارومیه اتحادیه‌ای از طوایف آریائی بنام ماد تشکیل می‌شود. در سرزمین ماد دامداری (در کنار زراعت) از اهمیت درجه اول برخوردار بود و مادها به پرورش بز و گوسفند و دامهای بزرگ شاخدار و اسب و خر و سگ و تا حدی شتر اشتغال داشته‌اند و رمه‌های خود را به چسراگاههای بیلاقی و قشلاقی می‌برده‌اند. به گفته هروdot، قوم ماد به ۶ قبیله بنام‌های «بوزائی» (Bousai)، «پریته‌کینوئی» (Parita kinoi)، «استروخاتس» (Strawxates)، «اریزانتوئی» (Arizantoi)، «بودیوئی» (Boudioui) و «ماگوئی» (Magoi) تقسیم می‌شده است.^۱ مرز ایالات بر اساس قلمرو قبائل بوده است.

در ساختار اجتماعی قبایل ماد، «خوائتو» (Kavaeto - خانواده) کوچکترین واحد اجتماعی بوده است، پس از آن «مان» (Mano - دودمان، خاندان) قرار داشته و از اجتماع دودمان‌ها، «ویس» (Vis - عشیره) پدید می‌شده است. ویس‌ها در چهارچوب يك «زنتو» (Zantav - قبیله) متحد بوده‌اند و از اتحاد قبائل، «دهیو» (Dahyu) پدید می‌آمده است. پدر رئیس خانواده بوده و سایر واحدهای اجتماعی فوق هر يك دارای رئیس بوده‌اند، که «پیتی» (poiti) نامیده می‌شده، مانند «نمان پیتی» (رئیس دودمان). این رؤسا کهنسال‌ترین افراد واحد اجتماعی خود بوده‌اند. ویس يك عشیره پدرتبار بوده، که از نیای مشترك - غالباً واقعی و نه اساطیری - پدید می‌آمده است. هر «ویس» دارای نام خود بوده است. به زبان اوستایی، ویس «توخم» (تخمه) فارسی) نیز نامیده می‌شده است. این ساختار اجتماعی هم قبایل یکجانشین و هم کوچ‌نشینان را دربر می‌گرفته است. به همین دلیل به تدریج در میان یکجانشینانی که بر اساس ساختار فوق اسکان یافته بودند، واژه‌های قبیله‌ای فوق مضمون مکانی می‌یابند و مثلاً «مان» به معنای خانه و مسکن، و «ویس» به معنای دهکده بکار می‌رود.

قبایل آریائی پارس نیز، که در سال ۵۵۹ پیش از میلاد امپراتوری

هخامنشی را بنیاد نهادند، از ساختار اجتماعی مشابه برخوردار بودند. گزنفون، مورخ و سردار یونانی، پارس‌ها را شامل ۱۲ قبیله می‌داند، که هرودوت تمام ۱۰ قبیله را چنین ذکر می‌کند: «پاسارگادائی» (Pasargadai)، «مارا فیوئی» (Maraphioi)، «ماسپی یوئی» (Maspioi)، «پانتی‌الایوئی» (Panthialoi)، «دروسیایوئی» (Derousiaoi)، «گرمانیوئی» (Germanioi) - که در زمان هرودوت یکجانشین و کشاورز شده بودند - «دائوئی» (Daoui)، «ماردوئی» (Mardoi)، «دروپیکوئی» (Dropikoi)، «ساگارتیوئی» (Sagartioi) - که در زمان هرودوت کوچ‌نشین و شبان مانده بودند.^۱

پارت‌ها، که چهار قرن (از ۲۵۰ سال پیش از میلاد تا سال ۲۲۴ میلادی) بنام اشکانیان بر ایران حکومت کردند، از قبایل کوچ‌نشین سکائی بودند. منابع تاریخی نام قبیله پارت‌ها را «پرنی» (Parni) از قوم «دهه» از اقوام سکائی گزارش می‌دهند. مورخین اسلامی، پارت‌ها را «ملوك الطوائف» نام نهاده‌اند.

بایتخت شاهان ساسانی (۲۲۶ میلادی تا ۶۵۱ میلادی: ۳۱ هجری)، مانند شاهان هخامنشی و اشکانی، فصلی بوده، که گواه بر بقای فرهنگ کوچ‌نشین است. در عهد ساسانیان، قبائل کوچ‌نشین - که مورخین اسلامی از آنها بنام «گُرد» یاد کرده‌اند - در سراسر ایران پراکنده بودند. استرابون در ایالت فارس از قبائل کورئی نام می‌برد، که احتمالاً همان گردان پارس هستند که اردشیر بابکان به جنگ با آنها می‌پردازد.^۲

قرون اولیه اسلامی: گردان پارس

مورخین اسلامی گزارش می‌دهند که در عهد ساسانی و قرون اولیه اسلامی، ایالت فارس به پنج ولایت یا «کوره» تقسیم می‌شده و در هر «کوره» يك ناحیه عشایر نشین یا «رُم» وجود داشته است. در این رموم پنجگانه،

۱. زرین کوب، تاریخ ایران قبل از اسلام، ص ۸۴.

۲. رشید یاسمی، کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، فصل ششم.

۱. زرین کوب، تاریخ ایران قبل از اسلام، ص ۸۳ و هرودوت، تواریخ، ترجمه وحید مازندرانی، ص ۶۱.

طوایف کرد پارس مأوا داشته‌اند. اصطخری و ابن حوقل در قرن چهارم هجری گزارش می‌دهند که کردان پارس پیش از یکصد قبیله و شامل پانصد هزار خانه‌اند، که ذکر نام تمامی طوایف آنها تنها از دیوان صدقات میسر است. از این میان نام ۳۳ قبیله ثبت شده است.^۱ ابن حوقل بنقل از حماسه ابن درید، کردان فارس را از نژاد عرب می‌داند.^۲ به گفته ابن بلخی (قرن ششم هجری)، کردان فارس که زمانی پنج رُم بودند و هر رُم صد هزار خانه، در عهد اسلام همه یا در جنگها کشته شدند و یا در کوه‌ها آواره گشتند و تنها يك مرد از آنان باقی ماند، که نژاد او باقی است. ابن بلخی از ۵ طایفه کرد فارس نام می‌برد، که به گفته او توسط عضدالدوله (متوفی ۳۷۲ ه.ق.) از حدود اصفهان به فارس آورده شدند. از میان آنها، تنها «اسمعیلیان» اصیل‌اند و نسب‌شان به منوچهر، شاه پیشدادی، می‌رسد. اسمعیلیان در پی حمله عرب سالها آواره کوه شدند تا بالاخره در شورش عشایری فضلویه شبان و سقوط آل بویه مجدداً به فارس بازگشتند.^۳ بخش مهمی از کردان فارس در رُم جیلویه (کهکیلویه کنونی) مأوا داشته و بخش مهم دیگری اگراد شاپور فارس خوانده می‌شدند، که در منطقه شرقی کازرون در کوه‌مره کنونی مأوا داشته‌اند.

گفته ابن بلخی درباره ناپودی اگراد فارس در حمله عرب مبنائی ندارد؛ زیرا ابن حوقل در قرن چهارم هجری نه تنها آن را مطرح نمی‌سازد، بلکه از پیش از یکصد قبیله موجود کرد فارس، که تعدادی از آنها دارای نام پارسی هستند، یاد می‌کند. به علاوه، ابن اثیر خبر می‌دهد که در سال ۸۳ ه.ق. اگراد شاپور فارس علیه حجاج بن یوسف ثقفی قیام کرده و با حمایت از سردار یاغی او - عبدالرحمن بن محمد الاشعث - کوفه را تصرف نموده و بر سراسر فارس مسلط می‌شوند. در پی این قیام، «اگراد شاپور فارسی» قتل‌عام نشده و وجود داشته‌اند، زیرا در سال ۱۲۹ ه.ق. توان آن را داشته‌اند که با خوارجی که منطقه‌شان را محاصره کرده بودند نبرد سخت کنند.^۴ ظاهراً بخش مهمی از کردان فارس در سال ۸۳ ه.ق. مسلمان بوده‌اند و

۱. اصطخری، ممالك و ممالك، ص ۹۷ - ۹۶.

۲. سفرنامه ابن حوقل، ص ۴۰.

۳. ابن بلخی، فارسنامه، ص ۱۲۷ - ۱۶۴.

۴. کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، ص ۱۷۸.

به همین دلیل نیز به مداخله در شئون سیاسی جامعه اسلامی می‌پرداخته‌اند. در قرن چهارم هجری، علاوه بر فارس، کوچ‌نشینان شبان (که در آن زمان با واژه‌های عام «کردان» و «شبانکارگان» خوانده می‌شدند) در طبرستان و قهستان (کوه‌های قائن خراسان) نیز گزارش شده‌اند. به گفته ابن حوقل، لرستان در دست اگراد بوده و در کردستان طوایف کرد حمیدیه و لاریه و هذبانیه مأوا داشته‌اند. بیابان میان کرمان و مکران وسند نیز سراسر مسکونی و پوشیده از چادرها و خانه‌هایی از نی بوده است.

در نیمه دوم قرن پنجم هجری، در اوج قدرت الب ارسلان سلجوقی، شاهد دوشورش عظیم عشایری در فارس و قفص (میان فارس و کرمان) هستیم: در سال ۴۵۴ ه.ق.، کردان فارس برهبری امیری از طایفه «رامانیان» بنام فضلویه شبان شورش عظیمی بپا می‌کنند. ابومنصور فولادستون، آخرین امیر دیالیم فارس، وزیر خود، معروف به «صاحب کافی»، را به سعایت مادرش می‌کشد و فضلویه شبان به خونخواهی برمی‌خیزد و امیر و مادر او را دستگیر و در قلعه‌ای محبوس می‌سازد و سپس به هلاکت می‌رساند. شبانکارگان و کردان بر سراسر فارس مسلط می‌شوند. تابستان همان سال، الب ارسلان سلجوقی، ملک قاورد حاکم کرمان را به جنگ با شبانکارگان فارس می‌فرستد. او به کشتار کردان فارس دست می‌زند. فضلویه به الب ارسلان پناه می‌برد و امان می‌یابد، ولی پس از چندی به علت شورش‌های مکرر، در زمان ملک‌شاه سلجوقی به هلاکت می‌رسد و پوستش را از کاه پسر می‌کنند. در سالهای ۵۱۰-۴۹۸ ه.ق. نیز کردان فارس توسط فخرالدوله چاولی (اتابك چاولی)، حاکم جابر سلجوقی، به شدت سرکوب و قتل‌عام می‌شوند.

طوایف کوچ

در قرون اولیه اسلامی، منطقه‌ای کوهستانی میان کهنوج کرمان و هامون جازموریان و خلیج فارس - که امروزه محل تلاقی سه استان بلوچستان و کرمان و هرمزگان است - «جبال قفص» خوانده می‌شده و در آن طوایف

۱. مجمع‌الانساب، ص ۹۵-۹۴.

قفص یا کوچ (کوفج) مأوا داشته‌اند. منابع تاریخی، طوایف کوچ (کوفج، قفص) را (پس از اکراد طبرستان) از کهن‌ترین عشایر شیعه مذهب ایران گزارش می‌دهند. ابن حوقل در قرن چهارم هجری که اکثریت مردم ایران (بجز اهالی ولایات ساحلی جنوب خزر که در نیمه دوم قرن سوم هجری توسط علویان زیدی شیعه شدند) سنی مذهب بودند، گزارش می‌دهد که «در سراسر جزیره خراسان» تنها طوایف کوچ‌اند که دعوت اهل مغرب (قرمطیان) را پذیرفتند. جنبش قرامطه در نیمه دوم قرن سوم هجری برای سرنگونی خلافت عباسی و دعوت به یکی از ائمه آل علی (ع)، که نام او را پنهان می‌داشتند، رخ داد و تا اواسط قرن چهارم هجری مایه نگرانی جدی خلفای عباسی بود و کشتارها و غارت‌های وسیع را موجب شد. ابن حوقل می‌گوید که طوایف کوچ مال‌های اتبوه و ذخایر گرانبها فراهم آورده‌اند و می‌گویند که این اموال برای صاحب‌آن، امام زمان، اندوخته شده است.^۲ طوایف کوچ، هم‌زمان با شورش فضلویه و تسلط اکراد بر فارس، به یک حرکت مسلحانه و گسترده دست می‌زنند، بنحوی که موجبات ناامنی شرق ایران را فراهم می‌آورد. سالها قبل، در سال ۳۶۰ ه.ق. عضدالدوله دیلمی به سرکوب طوایف کوچ دست زده و گروهی از آنها را به فارس تبعید کرده بود. در نیمه دوم قرن پنجم و بدستور ابوالارسلان، ملک قاورد سلجوقی به قلع و قمع و کشتار آنها پرداخت و طوایف کوچ را به کوه‌های میان بم و جیرفت (منطقه کنونی طوایف مهنی) تبعید کرد. این منطقه مأوای جدید طوایف قفص قرار گرفت. امروزه طوایف مهنی کرمان خود را بازمانده طوایف کوچ می‌دانند.^۳

تصویری که مورخین آن عصر از طوایف کوچ ارائه می‌دهند، تصویری هولناک و آشکارا مغرضانه است. مردمی بدسیرت و بیرحم و سنگدل، با چهره‌هایی هول‌انگیز و بسیار شجاع و چالاک، به هر کس دست می‌یافتند سر او را با سنگ می‌کوبیدند تا جان دهد. آنها در جواب مقدسی که سبب اینگونه کشتن را می‌پرسد، پاسخ داده‌اند که می‌خواهیم شمشیر ما بی‌جهت کند نشود. به گفته مقدسی سنی مذهب، این قوم گرچه اسماً مسلمانند، ولی

۱. سفرنامه ابن حوقل، ص ۷۵.

۲. همان منبع.

۳. مقدمه‌ای بر شناخت ایلات، چادر نشینان، ص ۷۱۶.

بیش از مسیحیان روم و بت پرستان ترك بر مسلمانان ستم روا می‌دارند و هر مسلمانی را که اسیر کنند بیست فرسخ او را پیشاپیش خود گرسنه و تشنه با پای برهنه می‌رانند!^۱

طوایف کوچ هفت طایفه بوده‌اند و در راس هر طایفه رئیسی بوده است. ابن حوقل آنها را از نژاد و قبیله اکراد می‌داند و تعدادشان را ۱۰ هزار تن، که همه نیرومند و دلیرند. این قبایل پیاده‌اند و از اسب استفاده نمی‌کنند. اندامی لاغر و گندم‌گون و تام‌الخلقه دارند و خود را از عرب می‌دانند.^۲ آنها علاوه بر زبان فارسی به زبان دیگری نیز تکلم می‌کرده‌اند، که ظاهراً بجز زبانهای شناخته شده بوده است.^۳

در دامنه کوه قفص (کوچ)، طوایف بلوچ یا بلوس مأوا داشته‌اند. بگفته ابن حوقل، مردم قفص (کوچ) جز از بلوچ‌ها از کس دیگر نمی‌ترسند و ایشان اغنام و احشام دارند و چون چادر نشینان در خیمه‌هایی از موی بز می‌زیند و مردمی تندرست و بی‌آزارند.^۴

در شرق قفص، در منطقه‌ای که اکنون موطن بادیه‌نشینان پیرامون هامون جازموریان است، در قرن چهارم هجری نیز مردمی بادیه‌نشین و شتردار می‌زیسته‌اند و مسکن آنها خانه‌هایی از نی بوده است.

کوه‌نشینان جبال بارز تا روزگار بنی‌امیه در مذهب زردشت بوده‌اند و مسلمانان بر ایشان تسلط نداشتند، زیرا از طوایف کوچ نیرومندتر بودند و زیان و صدمه ایشان بیشتر بود. آنها سرانجام در روزگار بنی‌عباس اسلام را پذیرفتند.^۵

در قرون اولیه اسلامی، علاوه بر طوایف بومی فوق، قبائل جدیدی به درون سرزمین ایران سرازیر می‌شوند.

۱. احسن التقاسیم، ج ۲، ص ۷۲۰-۷۱۸.

۲. سفرنامه ابن حوقل، ص ۷۵.

۳. پرتولد اشپولر، تاریخ ایران، ص ۴۳۲ و سفرنامه ابن حوقل، ص ۷۸.

۴ و ۵. سفرنامه ابن حوقل، صفحات ۷۵، ۷۶ و ۱۱۳.

مهاجرتها: اعراب و اوار

نخستین گروه قبائل مهاجر، اعرابی هستند که با سپاه اسلام به ایران آمده و متوطن شده‌اند و یا بعدها راهی این سرزمین می‌گردند. بسیاری از آنها در شهرها سکنی گزیده و با ایرانیان آمیختگی نژادی می‌یابند. بگفته ابن حوقل، اکثر مردم قم عرب هستند. قبائل عرب عمدتاً در جنوب و شرق ایران (خوزستان، فارس، کرمان، سیستان، خراسان) مأوا می‌گیرند. در بیابان جوزجانان طایفه بیست هزار نفری عرب مأوا داشته، که دارای اخشام فراوان گوسفند و شتر بوده‌اند.^۲

در حدود سال ۵۰۰ ه. ق. بین صد تا چهارصد خانوار کرد از جبل-السماق سوریه مهاجرت می‌کنند و از جانب شمال (از طرف اشترانکوه) به منطقه لر بزرگ وارد شده و مستقر می‌گردند. سرزمین لرستان بعثت حکومت دو برادر به دو بخش تقسیم می‌شده، سرزمین برادر بزرگ «لر بزرگ» و سرزمین برادر کوچک «لر کوچک» خوانده می‌شده. نام لرستان ظاهراً مأخوذ از موضعی بنام «لر» در ولایت مانرودکردستان بوده است. بزرگ این طوایف مهاجر کرد ابوالحسن فضلوی نام داشته است. نواده او بنام ابوطاهر به خدمت اتابک سنقر سلغری (۵۵۶-۵۴۳ ه. ق) درمی‌آید و بواسطه رشادت در جنگ با ملوک شبانکاره، کهکیلویه را به پاداش می‌گیرد و بر خود نام اتابک می‌نهد. در اوایل قرن هفتم ه. ق.، در زمان حکومت پسر او بنام اتابک هزارسف، طوایف بسیاری از جبل‌السماق شام به سرزمین لرستان می‌آیند، که در میان آنان عده‌ای طوایف عرب مانند عقیلی و هاشمی و ۲۸ طایفه متفرقه وجود داشتند، که در بین آنها بنام‌های بختیاری، جوانکی (مراسلی)، موند (ممیوند)، کوتوند، مموئی، جاکلی، لیراوی، ممسنی و غیره برمی‌خوریم.^۳ اگراد فوق، که اکنون نیرومند شده‌اند، به سرزمین قوم شول حمله می‌برند و آنها را به فارس می‌رانند و سرزمین شولستان را تا چهار فرسنگی اصفهان تصرف می‌کنند. طایفه بختیاری در قرن معاصر به بزرگترین ایل ایران بدل

می‌شود. بعدها، طایفه ممسنی شول‌ها را از سرزمین جدیدشان در فارس بیرون رانده و خود جایگزین آن می‌شود و ایل ممسنی فارس را بنیاد می‌نهد. طوایف کرد و عرب مستقر در سرزمین‌های لر کوچک و لر بزرگ بنام مناطق خود به لر کوچک و لر بزرگ شهرت می‌یابند.

ورود قبائل ترك

مهاجرت قبائل ترك به ایران از نیمه اول قرن پنجم ه. ق. آغاز می‌شود. در قرون نخستین تمدن اسلامی، قبائل ترك اغز یا غز در دشت‌های ماوراءالنهر به کوچ‌نشینی می‌پرداختند. این ترکان بقایای همان هون‌های سفید (یا هپتالیان) بودند که همزمان با سکاها (سیت‌ها) در جلگه‌های شرقی آسیا می‌زیستند و اکنون در مهاجرت خود به غرب، مأوای پیشین سکاها، آریائی نژاد را موطن قرار داده و سراسر ماوراءالنهر را قلمرو خویش ساخته بودند. این ترکان تا اوایل قرن سوم هجری، شمنی‌مذهب و نیاپرست بودند. با استقرار حکومت سامانیان، در سال ۲۸۰ ه. ق. اسمعیل سامانی تحت عنوان جهاد با کفار، لشکرکشی وسیعی را به ماوراءالنهر سازمان داد و قلمرو خود را تا اعماق آسیای میانه گسترش داد. بدینسان قبائل ترك به اسلام گرویدند، بنحوی که در قرن چهارم هجری ترکان ماوراءالنهر کاملاً عضو جامعه اسلامی محسوب می‌شدند. مسلمان شدن ترکان، نفرت از آنان را بعنوان کافر از میان برد و راه ورودشان را به ایران و سایر سرزمین‌های اسلامی تا بدان حد گشود که غلامان ترك به سرداری و سپس به سلطنت رسیدند و سلسله غزنویان را بنیاد نهادند.

با ضعف دولت سامانی، در سال ۳۹۰ ه. ق. (۱۰۰۰ میلادی) ترکان خلیج (قرلقان)، به رهبری روسای خود قراخانیان یا (ایلک‌خانیان) به حرکت درآمدند و ماوراءالنهر را به تصرف خود درآوردند و حکومت قراخانی را بنیاد نهادند. غزنویان عده زیادی از ترکان را - در کنار اعراب - به خدمت گماشتند. ولی این مهاجرت‌ها چهره قومی نداشت و تنها همراه

۱. همان منبع.

۲. لمبتون، «تاریخ ایلات ایران»، (کتابخانه، ص ۲۰۲).

۳. حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۵۴۲-۵۴۰.

سلجوقیان بود که قبائل ترك به شكل گسترده وارد ایران شدند.

ترك‌های اغز یا غز، که خود را تورکمن، یعنی ترك خالص و اصیل، می‌خواندند، در زیر فشار ترکان قبیچاق به حرکت درآمدند. شاخه‌ای از آنها به سالکان رفت و شاخه دیگر در سال ۴۱۷ ه. ق. به خاک ایران وارد شد. بخشی از آنها با گذر از خاک ایران به آسیای صغیر و شام (سوریه) رفتند و با عناصر نژادی دیگر آمیختند و در زمان تیمور لنگ و سپس به هنگام اقتدار سلسله‌های قره قویونلو، آق قویونلو و صفویه به ایران باز گشتند. شاخه دیگر ترکان غز، به رهبری سلجوقیان، در ایران ماندند و در نیمه قرن پنجم ه. ق. حکومت سلجوقی را بنیاد نهادند. ترکان غز از ۲۴ طایفه، از جمله خلیج و افشار و سلجوق، متشکل بود. آنان پیروان مذهب تسنن بودند. حکومت سلجوقیان مهاجرت و میع قبائل ترك ماوراءالنهر را به ایران در پی داشت و ترکان را از نظر جمعیت و نفوذ سیاسی به مهم‌ترین بخش جامعه عشایری ایران بدل ساخت.

در این زمان جبال قفقص (کوچ)، لرستان، طبرستان، کردستان و فارس همچنان پناهگاه قبائل کوچ‌نشین بسومی بود، که در برابر هجوم ترکان مقاومت می‌کردند. حکومت سلجوقی در قبال این مقاومت به کشتار و سرکوب وسیع آنان دست زد. کشتار و تبعید طوایف شیعی کوچ توسط ملک قاورد و به دستور البارسلان انجام شد و سپس، بگفته محمد راوندی در «دحة الصدور» سلطان البارسلان به همه عالم تاختن کرد و پارس بگرفت و بر شبانکاره تاخت و خلقي بسیار از ایشان بکشت^۱. در عهد ملک‌شاه نیز، اتابك چاولی به قلع و قمع عشایر کوه‌نشین فارس پرداخت. مع هذا، قسمت اعظم جوامع عشایری تحت اداره حکومت مرکزی نبود. کردان و اعراب و قبائل طبرستان تحت سلطه حکام محلی یا يك نفر مقطع بودند و اگر اد و شبانکارگان فارس تا زمانی که توسط چاولی سقاو و سرکوب شدند، توسط رهبران خود اداره می‌شدند. اداره طوایف تورکمن به دست صاحب منصبانی بنام شحنة بود، که مراتع و آب را متناسب با تعداد چادرهای طوایف مختلف میان سران آنها تقسیم می‌کرد و در مقابل عوارضی بابت علف چر و عوارضی

نیز بابت دیوان و خود دریافت می‌داشت.^۱ در جنوب، منصب رئیس برقرار بود. رئیس نماینده رسمی مردم منطقه یا عشیره خود در نزد حکومت محلی محسوب می‌شد و دارای اختیاراتی وسیع‌تر از کلافت‌ر عهد صفوی بود. امروزه، لقب «رئیس» در نواحی عشایری جنوب ایران، یادگاری از این ساخت سیاسی عهد سلجوقی است. با فروپاشی حکومت سلجوقی، شبانکارگان فارس مجدداً حیات عشایری خود را از سر گرفتند. مسلماً این تجدید حیات عشایری در سایر نواحی نیز بوده است.

در عهد سلجوقیان، مهاجرت‌های متعدد طوایف ترك به فارس گزارش شده است: گویا اتابك سعدبن زنگی سلفری (۶۲۳ - ۵۹۹ ه. ق.) ۲۰ هزار نفر از قراتاتاران ناحیه کاشغر را به فارس کوچ می‌دهد و در جریان ستیز او با قطب‌الدین مبارز، از ملوک شبانکاره، طایفه غز هوادار او بوده است. ظاهراً گروهی از خلیج‌ها نیز، که به جنوب افغانستان مهاجرت کرده بودند، پس از فروپاشی غزنویان راهی فارس شدند. به هر روی، در سال ۷۲۷ ه. ق. ابن بطوطه در دشت روم فارس چادرنشینان ترك را مشاهده کرده است.^۲ همین طوایف ترك، و طوایفی که بعدها بد آنها پیوستند، در سده‌های بعد اتحادیه ایلی به نام قشقایی را بنیاد می‌نهند. بد گفته ایرج افشار، قدیمی‌ترین سندی که نام قشقایی را در بردارد کتاب جامع التواریخ حسنی (سالهای ۸۵۷-۸۵۵ ه. ق.) در شرح احوال شاهزادگان تیموری می‌باشد. در زمان صفویه نیز در دو مورد بنام «قشقای» (۱۱۲۸ ه. ق.) و «قشقائی» در کنار طایفه ترك «خلیج» بر می‌خوریم، که پنیرون از شهرتی برخوردار بوده است (در تذکره نصرآبادی مربوط به عهدشاه عباس دوم صفوی)^۳.

یورش مغول

در نیمه اول قرن هفتم هجری با هجوم مغول، مهاجرت قبائل ترك و

۱. دحة الصدور، ص ۱۱۸.

۱. لمبتون. «تاریخ ایلات ایران» (کتاب آگاه ص ۲۰۵ - ۲۰۴).

۲. سفرنامه ابن بطوطه، ج ۱، ص ۲۱۶.

۳. «ایلات و عشایر»، کتاب آگاه، ص ۲۶۵ - ۲۴۱.

مغول به ایران به اوج خود می‌رسد. یورش مغول دارای تفاوت کیفی با مهاجرت ترکان غز در زمان سلجوقی بود: ترکان غز مسلمان و عضو جامعه اسلامی بودند و «بیگانه» و «کافر» محسوب نمی‌شدند و لذا به سرعت در همزیستی با اهالی و طوایف بومی قرار گرفتند، در حالیکه قبایل شمنی-مذهب مغول، به عنوان «دشمن کافر» به صورت دستجات نظامی که به هر جا می‌رسیدند می‌کشتند و غارت می‌کردند و در پشت خود تلی از خرابه و جسد به جای می‌گذارند، وارد ایران شدند. هجوم بنیان‌کن مغول دگرگونی عمیقی در وضع اقتصادی و اجتماعی و جمعیتی و فرهنگی کشور ایجاد کرد و قتل عام و فرار و مهاجرت بسیاری از سکنه یکجانشین و جابجایی قبائل کوچ‌نشین را در پی داشت. قبایل مغول در سراسر کشور پراکنده شدند و به همراه خود الگوی کوچ‌نشینی آسیای مرکزی و الگوی نظامی سازمان قبیله‌ای را اشاعه دادند. قبایل مغول نامتجانس بودند و به صورت واحد-های عشیره‌ای کوچک می‌زیستند. اتحاد آنها در چارچوب نظامی-سیاسی و یا در چارچوب وحدت قومی و نژادی و شیوه زیست به تشکیل اتحادیه‌های کوچک و بزرگ ایلایاتی منجر می‌شد.

با استقرار حکومت ایلخانان مغول، به تدریج ثبات و امنیت برقرار شد. در سال ۶۹۴ ه. ق. غازان‌خان به دین اسلام تشرف یافت و علاوه بر آن نسبت به مذهب تشیع حسن نیت از خود نشان داد و به زیارت مرقد حضرت علی (ع) و امام حسین (ع) رفت. با اسلام آوردن غازان‌خان، فرایند جذب قبائل مغول و ترک در جامعه اسلامی ایران به نقطه محتمل رسید و آنان به بخشی از جامعه ایرانی تبدیل شدند.

بسیاری از این قبائل نورسیده با طوایفی که پیشتر به ایران آمده بودند خویشاوندی داشتند، مانند طایفه افشار که بخشی از آن در زمان سلاجقه مهاجرت کرده بود و بخشی در زمان هلاکوخان به ایران آمد، و ایل بهارلو، که بخشی در زمان سلجوقیان و بخش دیگر در زمان مغول آمد و بعدها مدتی ریاست اتحادیه قره قویونلو را به دست گرفت. از دیگر قبائلی که در عهد مغول به ایران آمدند باید از طوایف قاجار (که سپس به شام رفتند و با تیمور به ایران بازگشتند)، بیگدلو (که بخشی به شام رفتند و در بازگشت به ایران به شاملو معروف شدند)، ایل هزاره خراسان

و افغانستان و ایل اینالوی فارس نام برد که در قرون معاصر به همراه ایل بهارلو جزء اتحادیه ایلات خمره فارس شد و روسای آن از طایفه ابولوردی در دربار صفویه و زندیه از اهمیتی برخوردار بودند. در پایان عهد ایلخانان، اتحادیه‌های مشهور قبائل ترک بنام‌های قره‌قویونلو و آق‌قویونلو پدید شد.

تیمور و ترکان جغتائی

تیمور، که در یک خانواده جغتایی و مسلمان به دنیا آمده بود، در سال ۷۲۸ ه. ق. به رهبری قبائل ترک جغتائی یورش بی‌امان خود را به ایران آغاز کرد و دگر باره جغرافیای عشایری کشور را دستخوش دگرگونی و تلاطم ساخت.

تیمور، شاید به دلیل تعصبات مذهبی اشرافیت حاکم در تسنن، به کشتار عشایر شیعه قره‌قویونلو دست زد و بخشی از آنها را با خود به شام برد و بخشی را به ارمنستان راند. آنان پس از مرگ تیمور به آذربایجان بازگشتند. تیمور به سرکوب شدید عشایر ارستان دست زد و جابجایی اجباری وی تأثیر بسیار جدی در ساختار قبیله‌ای این سامان گذاشت. ابن عرب‌شاه از مقاومت‌های جانانه قبائل کوه‌نشین مازندران به رهبری ابوبکر شاسپانی، قبائل ترکمن به رهبری امه ترکمن و عشایر کردستان به رهبری سید علی کردی در برابر تیمور خبر می‌دهد. کردها در کوه‌های پلند و ناهموار جای داشتند و راه را بر لشکریان تیمور می‌بستند، مردانشان را به خونخواهی مسلمانان هلاک می‌کردند و چندان که یارایشان بود از سال و حشم برگرفته کامروا به جایگاه خویش باز می‌گشتند. سپاه تیمور در سال ۸۰۲ ه. ق. به غارت الوار کهکیلویه پرداخت.^۲

کلاویخو، سفیر شاه اسپانیا در دربار تیمور، در سفرنامه خود از رونق کوچ‌نشینی شبانی در سرزمین ایران منظره‌های بدیع ترسیم می‌کند.

۱. عجایب‌المقدور فی اخبار تیمور، ص ۳۹ - ۳۸.

۲. فارسنامه ناصری، ج ۱، ص ۳۲۶.

قبائل ترك جغتایی، یا رمه‌ها و احشام قراوان، در سراسر کشور پراکنده بودند. کلاویخو از جمله در اطراف طوس به چادرهای بیشمار جغتائیان قبیله تیمور بر می‌خورد. این مردم با همه گله‌گوسفند و شتر و اسب در آنجا مانده بودند تا چارپایان خویش را از چراگاه‌های آن حدود سیر کنند. همه این حیوانات به شمارش آمده بودند، تا بابت آن مالیات گرفته شود. کلاویخو در سر راه خویش به کوچ ایلات برخورد می‌کند و از عظمت آن ابراز حیرت می‌کند: «در میان آنان می‌رانندیم، زیرا که این ایلات گروه‌های عظیمی بودند. چنین به نظر ما می‌آمد که در میان اینان غرق و محاط شده‌ایم. تا چشم کاری کرد از این ایلات دیده می‌شد.»

علاوه بر ترکان، کردانی بنام «الواری» (لر؟) نیز در خراسان از مسال وحشم و رونق برخوردار بوده‌اند: «يك فرسخ مانده به نیشابور... اردوگاه بزرگی دیدیم مرکب از ۴۰۰ چادر. این چادرها چادرهای عادی نبودند بلکه چادرهای دراز و کوتاه نم‌دین سیاه بودند. در این چادرها قبیله‌ای بنام الواری (که کرده‌ستند) زندگی می‌کنند و هیچ مسکن و خانه‌ای ندارند جز این چادرها و هر گزهم در شهر یا دهکده‌یی مسکن نمی‌کنند، بلکه زمستان و تابستان را در هوای آزاد به سر می‌برند و به گله‌چرانی اشتغال دارند. گله‌های آنان عبارتند از دسته‌های کوچ و میش و گاو. مردم این قبیله بخصوص در حدود ۲۰ هزار شتر دارند. اینان عرض و طول این استان را می‌پیمایند و تحت فرمان تیمور هستند و سالانه ۳ هزار شتر و ۱۵ هزار گوسفند به رسم خراج به او می‌دهند.»^۱

تیمور طوایف متعددی از ترکان، از جمله قاجار، را با خود از آسیای صغیر و شام به ایران باز گردانید. او در سال ۸۰۴ ه. ق. در ملاقات با خواجه علی (نوه شیخ صفی‌الدینی) به خواهش این زاهد ۳۰ هزار اسیری را که از آناتولی آورده بود آزاد کرد. بخشی از آنان در حوالی اردبیل مانده و ایل روملو (منسوب به روم) را - که بعداً از طوایف قزلباش شد و نقش مهمی در تاریخ سیاسی ایران ایفاء کرد - بنیاد نهادند.

۱. سفرنامه کلاویخو، ص ۲۰۲

۲. همان منبع، ص ۱۸۸.

رشد تشیع در ایلات و عشایر

در این دوران، ایلات و طوایف ساکن ایران و قبائل ترك ماوراءالنهر همه مسلمان هستند. تا قرن هفتم هجری (۱۳ میلادی) تسنن مذهب غالب است و به ویژه قبائل ترك و مغول بر تسنن خود تعصب بسزائی دارند. ولی تشیع مدتهاست که در عشایر اشاعه یافته و توسعه می‌یابد. در نیمه قرن سوم هجری، قبائل کوه‌نشین طبرستان توسط علویان زیدی به تشیع گرویدند و در سالهای ۳۲۴ تا ۴۴۷ ه. ق. دودمان شیعی - دیلمی آل بویه بر بخش وسیعی از ایران حکومت داشت. حکومت آل بویه فارس، که تا سال ۴۵۴ ه. ق. تداوم داشت، منجر به گرایش اکراد فارس به تشیع گردید و از آن پس عشایر فارس یکی از کانون‌های مهم تشیع اثنی عشری در کشور شد. شورش فضلویه شبان، که با کشتار بیرحمانه قاورد سلجوقی به پایان رسید، نمی‌توانست از کین توزی متعصبین ترك سلجوقی نسبت به شیعیان برکنار باشد. همزمان جنبش وسیع طوایف کوچ (قفص) در همسایگی کردان فارس توسط قاورد به خاک و خون کشیده می‌شود و سپس اتابك چاولی در اوائل قرن ششم هجری آخرین بقایای اقتدار طوایف کوه‌نشین و شبانکاره فارس را بیرحمانه پایمال می‌کند. در قرون ششم و هفتم، به تدریج تشیع به عنوان مذهب محرومان و ستم‌دیدگان به پرچم همه گیر عصیان بدل می‌شود. در قرن هفتم، یاقوت حموی خبر می‌دهد که اهالی شیعه‌کاشان همه روزه اسبی سفید را زین کرده به دروازه شهر می‌برند و در انتظار ظهور مهدی منتظر (عج) هستند. اهمیت تشیع در قرن هفتم تا بدان حد می‌رسد که غازان‌خان ایلخان مغول، پس از تشرف به اهل‌لام نسبت به تشیع حسن نیت نشان می‌دهد و سپس، در سالهای حکومت الجایتو، ایلخان دیگر مغول در سالهای ۷۷۶ - ۷۰۴ ه. ق.، او با نام سلطان محمد خدا بنده به مذهب شیعه می‌گردد. در قرن هشتم، جنبش شیعی سربداران علیه آخرین بقایای سلطه مغول نقطه عطفی در تاریخ تشیع است |

در جنبش سربداران مسلماً ایلات و عشایر شرکت داشته‌اند. محل تحصیل شیخ حسن جویری (اندخود) مأوای عشایر دامپور بوده است.^۱

۱. یعقوب‌آزند، قیام شیعی سربداران، ص ۸۰، زیرنویس ۲۲.

بگفته نادرانه ایلات و عشایر نواحی کلات و رادکان، از جمله بخش‌هایی از ترکان افشار، متحد شده و به سرداری شیخ سردار (خواجه یحیی کرابسی) حکمرانان مغول را منکوب و طغا تیمورخان را به قتل می‌رسانند (سال ۷۵۴ ه. ق. ۱).

بدینسان در آستانه قرن نهم هجری، بخش مهمی از مردم ایران، بویژه مردم روستائی و عشایر، به تشیع گرویده‌اند. علاوه بر عشایر فارس و کرمان و خراسان، تحت تأثیر حکومت آل بویه طوایف لرستان از دیر باز به تشیع گرایش داشته‌اند و آنان، حتی طوایف عرب لرستان، از شیعیان قدیمی به حساب می‌آمده‌اند و به گفته مورخین آن عصر در اعتقادات خود تعصب داشته‌اند. در قرن هشتم هجری، در لرستان جنبش حروفیه، برهبری فضل‌الله استرآبادی (معاصر تیمور، مقتول در ۷۹۶ ه. ق.) رخ می‌دهد و غلات شیعه در این خطه پیروان فراوان می‌یابند. تیمور، فضل‌الله را به ماوراءالنهر تبعید می‌کند و در آنجا نیرانشاه (پسر تیمور) او را با دست خود خفه می‌کند. جنبش حروفیه در شمال شرقی ایران توسعه یافت و به پیدایش چهره‌هایی چون نسیمی شاعر انجامید. در سال ۸۴۰ ه. ق. یکی از شاگردان فضل‌الله بنام احمد، که از عشایر لرستان بود، به جان شاهرخ تیموری سوء قصد کرد. پیروان فضل‌الله، سپس با گروش به طریقه اهل حق، آن را در طوایف لرستان اشاعه دادند، که در زمان صفویه با فرقه اسماعیلی - باطنی سید محمد مشعشع (از عشایر عرب خوزستان، داماد و شاگرد ابن-فهدحلی، متولد ۸۷۵ ه. ق.) توسعه چشمگیر یافت.

در قبائل ترك نیز گرایش به تشیع توسعه یافته و بخشی از آنها، بویژه در آناسطولی، حتی در زمره غلات شیعه‌اند. احتمالاً طوایف ترك فارس نیز در قرون هفتم و هشتم به شیعه گرویده‌اند. اتحادیه قبایل ترك قره‌قویونلو مذهب شیعی داشت و در آستانه قرن نهم ترکان سنی آق‌قویونلو نیز به تشیع گرویدند، بنحوی که رهبر آنان، اوزون حسن، دختر خود را به نکاح شیخ حیدر شیعی (نواده شیخ صفی اردبیلی) درآورد.

جنبش قزلباش‌ها

پس از عهد تیموریان، قبائل قره‌قویونلو (در غرب و شمال غربی) و آق‌قویونلو (در مرکز و جنوب) حکومت‌های خود را بنیاد می‌نهند. در سال ۸۷۲ ه. ق. (۱۴۶۷ میلادی) آق‌قویونلو، که اکنون رؤسایشان از از ایمل بایندر هستند، حکومت قره‌قویونلو را برانداخت و شهر تبریز را پایتخت خود کرد. ته قره قویونلوها و نه آق قویونلوها هیچیک به اتحاد قبائل پراکنده ترك ایران موفق نشدند. در اواسط قرن نهم هجری (۱۵ میلادی) بخش اعظم کردستان تابع قره‌قویونلو بود، ولی در غرب کردستان این سلطه صوری بود. در سال ۸۷۵ ه. ق. (۱۴۷۰ م.) آق قویونلوها کردستان را تحت تسلط گرفتند. ولی با زوال آنان، طوایف کرد جداسری پیشه کردند، تا بار دیگر توسط شاه اسمعیل صفوی منقاد شدند. شاید یکی از علل پایداری تسنن در طوایف کردستان همین تنازعات خونین آنها با حکام شیعه باشد.

در چنین جو فرهنگی، که تشیع بعنوان مذهب عصیان و ستیز در میان محرومان شهری و روستائی و عشایر گسترش وسیع یافته بود، اسمعیل صفوی در نیمه دوم قرن نهم ه. ق. توانست، براساس عامل مذهب، قبائل پراکنده ترك را در چارچوب طوایف قزلباش (کلاه سرخ) متحد کند. بخش عمده ایلات قزلباش چادرنشینان ترکی بودند که بدلیل ستیز با سلاطین سنی مذهب عثمانی از آسیای صغیر به آذربایجان کوچیده و به تشیع گرویده بودند. پیشوای صفوی نه تنها «مرشد کامل» روحانی طوایف قزلباش بود، بلکه در عین حال رئیس ورهبر سیاسی و فرمانروای بلامنازع آنها نیز محسوب می‌شد. بدینسان، وحدتی را که قره‌قویونلوها و آق قویونلوها نتوانستند بر پایه ایستارهای قبیله‌ای و قومی به فرجام رسانند، پیشوای صفوی بر پایه آرمان‌های مذهبی به انجام رسانید. طوایف قزلباش، در آغاز هفت قبیله روملو، شاملو، استاجلو، تکلو، قاجار، ذوالقدر و افشار بود، که بعدها قبائلی چون قره‌مانلو، بیات، ترکمن، خنسلو، ورساق، قره‌داغلو، طالش و... به آن پیوستند و به ۳۲ قبیله بالغ شدند. ظاهراً طالش‌ها تنها طایفه غیر ترك بودند که از قرن ۱۱ هجری به اتحادیه قزلباش وارد شدند. درباره منشأ قبائل افشار، روملو (یا اروملو)،

شاملو و قاجار قبلاً سخن گفتیم. استاجلوها، که نخستین بار در سال ۸۹۳ ه.ق. نام‌شان ثبت شده، شاید از تیره‌های شاملو بوده که سپس استقلال قبیله‌ای یافته و شاید از طوایف مهاجران منستان بوده‌اند. نام قره‌مانلوها منسوب به ولایت قره‌مان در جنوب آناتولی است. نام ذوالقدر از «ذالقدر» یا «تُرقدلی» در ناحیه البستان آسیای صغیر و نام تکلرها از ناحیه تکه در آسیای صغیر است. منشأ بیات‌ها از قسطنطنیه آسیای صغیر است و رساق‌ها از نواحی کوهستانی کیلیکیه به ایران آمدند. در راس ایلات قزلباش ۳۵ امیر (باغدان، سلطان، خان) قرار داشت، و از آن میان تنها شاملوها و روملوها کاملاً از صفویه اطاعت داشتند. تکلرها بدلیل عصیان‌های مکرر در سال ۱۰۰۵ ه.ق. (۱۵۹۶ م.) بدست شاه عباس اول نابود شدند.

دوران صفوی: رونق کوچ‌نشینی

اسمعیل صفوی در سال ۹۰۷ ه.ق. در تبریز خود را شاه ایران خواند و سلسله صفوی را بنیاد نهاد. عهد صفوی دوره رونق کوچ‌نشینی شبانی در ایران محسوب می‌شود. دامداری، چه دامداری عشایری و چه دامداری یکجانشینان روستائی، شکوفائی تمام داشته است. آدام اولثاریوس (از نمایندگان دوک هولشتین در دربار صفوی) از تعداد کثیر گوسفندان دنیه‌دار، که از لحاظ جنس بهتر از گوسفندان اروپائی است، سخن می‌گوید. همراهان اولثاریوس چند گوسفند از بهترین نژادهای ایرانی را به سرزمین خود (هولشتین) می‌برند. گوسفند بخارائی بهترین پشم را داشته است. گله‌های بز نیز فراوان بوده و بسیاری از آنها تا ۲۵ فونت (حدود ۱۰/۲ کیلو گرم) پیه می‌داده‌اند. لبنیات فراوان بوده و به‌همراه نان و میوه و سبزی غذای اصلی زحمتکشان بوده است. شتر یک‌کوهان و دوکوهان نیز فراوان بوده و به‌لطف رونق حمل و نقل در کشور، شتر از اهمیت اقتصادی زیاد برخوردار بوده است. سیاحان غربی از «کثرت عجیب» اسب در ایران سخن می‌گویند و از نژادهای فراوان اسب‌های سواری اصیل، مانند عربی و ترکمنی، روایت می‌کنند و فراوانی «بی‌حد و شمار» قاطر و خر را گزارش می‌دهند. بگفته

اولثاریوس، شاه رومه‌های بسیار داشت که در بهترین مراتع ییلاقی و قشلاقی جای داشتند. صنایع وابسته به دام، مانند منسوجات و قالی بافی در عهد شاه عباس اول از شکوفائی چشمگیر برخوردار بود و منسوجات و قالی ایران قلب بازارهای روسیه و اروپا را در تسخیر داشت. قالی کرمان، که از پشم گوسفند و موی بز بافته می‌شد، مقام اول را واجد بود. منسوجات، قالی، پشم شتر و گوسفند و چرم ساغری در زمره صادرات فراوان ایران به بازارهای جهانی بوده است.^۱

حکومت صفوی با سلطنت شاه عباس کبیر (۱۰۳۹-۹۹۶ ه.ق. برابر با ۱۶۲۹-۱۵۸۷ میلادی) به اوج استحکام و شکوفائی خود رسید و سپس دوران انحطاط و فروپاشی آن آغاز شد و در سال ۱۱۳۵ ه.ق. (۱۷۲۲ م.) ساقط شد.

حکومت صفوی، نخستین حکومتی است که پس از اسلام توانست بر بنیاد مذهب تشیع وحدت ملی بی‌سابقه‌ای را در میان اقوام و قبائل نامتجانس و ناهمگون کوچ‌نشین و یکجانشین ایران پدید آورد و پایه‌های ملیت ایرانی را قوام بخشد. در اوایل دوران صفوی، در آسیای صغیر ترکان چادر نشین و یکجانشین می‌زیستند، که $\frac{۴}{۵}$ آنها شیعه بوده‌اند و با شعارهای شیعی و در حمایت از شاه اسمعیل علیه سلاطین متعصب عثمانی علم عصیان برافراشتند. رهبری عصیان با حسن اوغلو از ایل تکللو بود. بایزید دوم این شورش را با خشونت تمام سرکوب کرد و بقایای شورشیان به ایران گریختند. مهاجرت طوایف ترک و شیعی آسیای صغیر به ایران تداوم یافت. در عهد شاه عباس اول گروهی از آنها به رهبری یونسور پاشا به ایران پناهنده شدند. شاه عباس به آنها لقب «شاهسون» (دوستدار شاه) داد و آنان را در چراگاههای خرم آذربایجان و مغان مأوا داد. بدینسان ایل بزرگ شاهسون (ایلسون فعلی) پدید شد.^۲

در زمان شاه طهماسب اول (۹۸۴-۹۳۰ ه.ق.) طوایف ترکمن اقلی، **توکمن**، **ایمر** و **سائر**، که در کنار رود اترک می‌نشستند، به گران آمدند و

۱. تاریخ ایران از دوران باستان... ج ۲، ص ۵۶۹-۵۶۸.

۲. مقدمه‌ای بر شناخت ایل‌ها، چادر نشینان... ج ۱، ص ۸۴-۸۳.

تابع صفویه شدند. در سال ۹۵۷ ه. ق. فشار ماموزین مالیات سبب عصیان طوایف ترکمن شد و آنان برهبری جوانی از طایفه اقلی بنام آبا سردار، با قتل داروغه خراج‌گیر، شورش وسیعی را آغاز کردند. در زمان شاه عباس اول مهاجرت ترکمن‌ها به استرآباد بنحوی شدت یافت که چادرهای آنان ۱۰ روز منزل را می‌پوشانید. شاهان صفوی، همچنین طوایف قاجار را، که مقیم آذر بایجان بودند، به حدود گران‌کوچانند تا تفوق ترکمن‌ها را در شمال شرق کشور متزلزل سازند.

شاه عباس اول به اصلاحات جدی در امور اداری دست زد و دیوانسالاری سنتی ایلیاتی را متزلزل ساخته، پایه‌های یک دیوانسالاری «عرفی» و «ملی» را بنیاد نهاد. او از زبده‌ترین جوانان طوایف قزلباش یک صنف ممتاز نظامی بنام «شاهسون» تشکیل داد، که نخستین گام بسوی تشکیل یک ارتش ملی محسوب می‌شود. در زمان شاه عباس اول، قدرت ایلات ترك در حکومت مرکزی، پس از قریب به ۶ قرن، کاهش یافت و طوایف غیر ترك در دیوانسالاری کشور مقام و جایگاه قابل توجه یافتند. در سال ۹۸۴ ه. ق. (۱۵۷۵ م. - سال وفات شاه طهماسب اول) در فهرستی نام ۱۱۴ نفر امیر طراز اول کشور ثبت شده که همه از ایلات قزلباش هستند. ولی در فهرست دیگر بتاریخ ۱۰۳۸ ه. ق. (۱۶۲۸ م.) یکسال پیش از وفات شاه عباس کبیر، فقط از ۹۰ امیر نام برده شده که ۳۵ نفر آنها از ایلات غیر قزلباش (و بیشتر از طوایف کرد و لر) و ۲۱ نفر از دیوانسالاران حرفه‌ای هستند.^۱

در دوران صفوی، منصب رئیس عهد سلجوقی متروک شد و به جای آن منصب جدیدی بنام کلانتر وضع گردید. «کلانتر» مساند «رئیس» بیشتر نماینده «رسمی» مردم صنف خود بود تا یک مامور دولتی و بعبارت دیگر، منصب «کلانتری» از یک مضمون دمکراتیک و مردم سالارانه برخوردار بوده است.^۲ «کلانتر» تنها در شهرها و محلات و صنوف شهری وجود نداشت،

۱. تاریخ ایران از دوران باستان... ج ۲، ص ۵۱۵ و سیری در تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمن‌ها، ص ۹۵-۹۴.

۲. تاریخ ایران از دوران باستان... ج ۲، ص ۵۵۶ (به نقل از عالم‌آرای عباسی).

۳. لمبتون، سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۱۶۵-۱۶۴.

بلکه نواحی روستائی و طوایف عشایری نیز دارای «کلانتران» خود بوده‌اند. در جماعات عشایری معمولاً صالح‌ترین و مقتدرترین فرد از دودمان سران سنتی طوایف، «کلانتر» می‌شده‌اند. منصب کلانتری، بعنوان یک ساخت سنتی سیاسی، تا چند دهه پیش در عشایر، بویژه در فارس، وجود داشت و تنها در سال ۱۳۳۵ ه. ش. رسماً ملغی شد. با توسعه دیوانسالاری غربی در ایران، در اوائل دهه ۴۰ شمسی آخرین بقایای این ساخت سنتی قدرت نابود شد.

حکومت صفوی و ایلات

همانگونه که گفتیم، طوایف کردستان که با فروپاشی آق قویونلو مجدداً علم جداسری افراشته بودند، توسط شاه اسمعیل اول منکوب شدند. پس از آن در عهد شاه طهماسب اول (به سال ۹۳۶ قمری برابر با ۱۵۲۹ م.) ذوالفقاریک امیر ایل کلهر، که از بزرگترین ایلات کشور بود، شورید و بغداد و سراسر عراق عرب را تصرف کرد. علیرغم لشکرکشی شاه طهماسب، کلهرها «هماره یاغی بودند» و کردستان تنها در عهد شاه عباس اول، با سرکوب ایل مکری، بطور واقعی و جدی جزء قلمرو کشور شد. بالاخره در زمان شاه صفی (۱۰۵۲-۱۰۳۸ ه. ق.) حکومت ایل کلهر به حاکم سنقر و کرمانشاهان، که از ایل زنگنه بود، سپرده شد. در قرن دهم هجری (۱۶ میلادی) کردستان سنج در حکومت خاندان شیعی و کرد اردلان بود و از ایلات گروس، کلهر و مکری گویا $\frac{1}{4}$ جمعیت شیعه بوده‌اند. روسای ایل پازوکی در دربار صفوی از اهمیت برخوردار بوده‌اند.

در سال ۹۹۷ ه. ق. (۱۵۹۸ م.) به عهد شاه عباس اول، شاه‌وردی‌خان، اتابک لر کوچک، علم‌طغیان افراشت. شاه صفوی با لشکرکشی وسیعی او را سرکوب و منهزم ساخت. بدینسان به ۴۲۶ سال حکومت خورشیدیان پایان داده شد و با الغای منصب اتابکی، حسین‌خان فرزند منصور بیگ، از میرهای ربیعه (اعراب مهاجر جبل‌السماق شام) بعنوان والی لرستان منصوب گردید (از سال ۱۰۰۶ ه. ق.). اعقاب حسین خان والی تا زمان سلطنت رضا شاه پهلوی بر سرزمین لر کوچک حکومت کردند و آخرین آنها بنام غلامرضاخان

ابوقدره (پدر شمشیر) توسط رضا شاه سرکوب شد.

در زمان صفویه، سرزمین لر کوچک به **لرستان فیلی** معروف شد و سرزمین لر بزرگ، از اصفهان تا کهکیلویه و از شوشتر تا بهبهان، بعنوان قلمرو **ایل بختیاری** شناخته شد، که اکنون ایلی مهم و پرجمعیت است. در زمان شاه طهماسب، حکومت منطقه بختیاری با شخصی بنام تاج از **ایل استرکی** بود. او بعزت امتناع از پرداخت مالیات به قتل رسید و حکومت بختیاری، در ازای پرداخت سالی سه هزار راس قاطر، به میرجهانگیرخان سپرده شد. در زمان میرجهانگیرخان و به تحریک او، بختیاری به دو قسمت **بزرگ هفت لنگ** و **چهار لنگ** تقسیم شد که باهم خصومت داشتند. در دربار شاه سلطان حسین، سران بختیاری اهمیت داشتند، بنحوی که قاسم خان بختیاری برای دفع افغان ۱۲۰۰۰ مرد جنگی به میدان آورد.

الوارمه‌سنی، که اکنون سرزمین شول را در فارس موطن کرده بودند، تابع بیگلربیگی فارس بودند و **طوایف لك** نیز در منطقه کراز می‌زیستند.

با مرگ شاه عباس اول، سلسله صفوی به سران ایلان زوال درغلطید. رقابت‌های سران ایلات قزلباش، که به دسیسه‌های درباری و تصفیه‌های خونین می‌انجامید، پایه‌های حکومت را به شدت تضعیف کرد و «تقدس» مرشد کامل را فرو ریخت. فساد دربار موجب نارضایتی عمیق در توده مردم شد. مجدداً شورش‌های عشایری سراسر ایران را فراگرفت. در سال ۱۱۲۷ ه.ق. طوایف کرد به عصیان گسترده دست زدند که چند سال دوام داشت و حتی پایتخت (اصفهان) را مورد تهدید قرار داد. در سال ۱۱۳۰ ه.ق. **ایل شاهسون** در مغان، در سال ۱۱۳۳ ه.ق. **عشایر لر** و در سال ۱۱۳۳ ه.ق. **عشایر بلوچ** شوریدند. مهم‌ترین این شورش‌های عشایری، **عصیان ایل غلجه‌زائی** در قندهار بود که به یورش سپاه ۲۰ هزار نفری افغانان برهبری محمود به اصفهان و سقوط سلسله صفویه انجامید (۱۱۳۵ ه.ق. - ۱۱۷۲ ه.ق.).

هسته اولیه **ایل غلجه‌زائی** از **ایل ترك خلیج** (از طوایف ۲۴ گانه غز) بود که با قبائل افغانی آمیخته شده بودند. نام خلیج نیز به گویش محلی به

غلجیج و غلجه‌زائی تحریف شده بود. **ایل مقتدر و نیمه کوچ‌نشین غلجه‌زائی** در حوالی قندهار ماوا داشت و کلانتر آن - **میرویس** - در عین حال کلانتر قندهار نیز بود.

حکومت افغانان سنی مذهب غلجه‌زائی با نارضایتی عامه مردم مواجه شد و قیام‌های شهرنشینان، روستائیان و عشایر را در پی داشت. از جمله، اهالی فارس و کهکیلویه به حرکت‌های گسترده‌ای علیه محمود افغان دست زدند. محمود برای تصرف کهکیلویه چندین بار لشکر کشید، ولی با مقاومت سخت مواجه شد. دولت عثمانی نیز از به هم ریختگی اوضاع استفاده کرد و در سال ۱۱۳۵ ه.ق. به خاک ایران تجاوز نمود، تجاوز عثمانی با مقابله و دفاع میهنی عشایر آن سامان، بویژه ایلات شاهسون و شقاقی، مواجه شد.

ظهور نادر از ایل افشار

در چنین شرایطی، نادر از طایفه قرخلوی افشار در خراسان توانست عده زیادی از جنگجویان کرد و ترك را گرد خود آورد و با شکست قطعی افغانان غلجه‌زائی، در سال ۱۱۴۹ ه.ق. در **يك كنگره** ایلایاتی، به سبک مغول (قرولتای) در دشت مغان، سلطنت را بدست گیرد.

رشیدالدین فضل‌الله منشاء **ایل افشار** را به «اوشار» نامی می‌رساند که در جانب چپ ارتش جدش «الوز» می‌جنگید. همانگونه که گفتیم، **ایل افشار** از طوایف ۲۴ گانه ترکان غز یا اغوز بود که بخشی از آن در زمان سلجوقیان به ایران آمد و در قرن ششم هجری مدتی در خوزستان بود. خوانین افشار در زمان صفویه بیگلربیگی ولایات خوزستان و کهکیلویه و خراسان و فارس بوده‌اند. شاه اسمعیل اول بخشی از **ایل افشار** را به خراسان کوچانید. **ایل افشار** به دو طایفه «قرخلو» (یا «قرقلو») و «قاسملو» تقسیم می‌شد.

عهد نادری، دوران استقرار **يك** حکومت قدرتمند بر مبنای جهان‌نگشایی و نظامیگری بود. در چنین شرایطی از **يك** سو اشراف و سران قدرتمند برخی از ایلات و عشایر دربار و ارتش نادری برای خود منافی داشتند و از سوی دیگر فشار مالیات‌های سنگین - برای تأمین مخارج کلان

۱. مقدمه‌ای بر شناخت ایل‌ها، چادرنشینان... ج ۱، ص ۴۵۵.

۲. ایران و قضیه ایران، ج ۲، ص ۳۵۰.

نظامیگری - عامه عشایر را ناراضی می ساخت. از اینروست که در حکومت نادر با شورش های متعددی مواجهیم، که جابجائی و کوچ اجباری ایلات و طوایف را در پی داشت. از جمله، در خروج صفی میرزای دروغین در ایل بختیاری (سال ۱۱۳۴ ه. ق.) - جمع زیادی به وی پیوستند. نادر علی مردان خان اول، خان بزرگ بختیاری را کور کرد و ۳۰۰۰ خانوار هفت لنگ را به خراسان کوچاند (۱۱۴۵ ه. ق.). آنان پس از مرگ نادر به وطن بازگشتند. در همین سال، نادر (که هنوز شاه نبود) ۶۰ هزار تن از ایل ابدالی افغان را به مشهد و نیشابور و دامغان کوچ داد و ۶۰۰۰ خانوار گرجی را به خراسان تبعید کرد. شورش وسیع مردم و عشایر فارس به رهبری تقی خان بیگلربیگی، قتل عام و اسارت ۳۰ هزار نفر را در پی داشت (۱۱۵۷ - ۱۱۵۶ ه. ق.).

در سالهای ۱۱۵۶ تا ۱۱۵۹ ه. ق.، موج عصیان عشایر خراسان و کرمان و بختیاری و لرستان بالا گرفت، ایل کرد دنبلی نیز در ناحیه خوی و سلماس علیه مالیات های سنگین خروج کرد. در شمال شرقی کشور نیز ایل قزلباش قاجار به ریاست محمد حسن خان به شورش دست زد و ایل ترکمن يموت و اهالی مازندران و استرآباد نیز به شورش پیوستند. این قیام بیرحمانه سرکوب شد.

نادر همچنین، حدود ۱۲ هزار خانوار شاهسون دشت مغان را به منظور حفاظت از مرزهای غربی به آن خطه کوچاند. این عده در زمان زندیه به شیراز گسیل شدند. آنان پس از مرگ کریم خان زند به سوی دشت مغان به راه افتادند، ولی آقا محمدخان قاجار از حرکت شان جلوگیری کرد و در حوالی قزوین و همدان و ساوه جابگیری شدند و عشایر ترک زنجان را پایه گذاردند. نادر طایفه ترک بوچاقچی را نیز از قره داغ آذربایجان به کرمان کوچاند. بوچاقچی ها در گذشته در آسیای صغیر بوده اند و این بطوطه (اوائل قرن هشتم هجری) حضور آنها را در ناحیه سیواس ترکیه گزارش داده است. در دوران معاصر، ایل بوچاقچی کرمان به یکی از ایلات مهم کشور بدل شد.

در دوره نادری، در فارس ایلات ترك بهارلو و اینالو و نفر واجد اهمیت بوده اند و خوانین این ایلات در دربار صفوی و نادری جایی داشته اند. ریاست ایلات عرب و باصری فارس به دست خسوانین عرب شیپانی بوده است. ظاهراً نادر گروهی از ترکان قشقائی را به خراسان کوچاند، که در عهد کریم خان زند به فارس بازگشتند.

با مرگ نادر (۱۱۶۰ ه. ق. - ۱۷۴۷ م.) روسای ایلات و طوایف بزرگ در گوشه و کنار کشور علم اقتدار خود را برافراشتند. از جمله، ایل ابدالی (درانی) افغانستان بر این خطه تسلط یافت و رئیس آن، احمدخان ابدالی، خود را شاه خواند. نصیرخان بلوچ نیز ایلات بلوچستان و سیستان را زیر لوای خود متحد ساخت و دعوی استقلال کرد. در استرآباد و مازندران ایل قاجار، به رهبری محمدحسن خان، قدرت را به دست گرفت و ایلات ترکمن نیز به اطاعت او درآمدند. در آذربایجان نیز آزادخان افغان (سرداد سابق نادر) قدرت را به دست گرفت.

کریم خان زند و حکومت الوار

در مرکز ایران، رئیس ایل بختیاری (که این بار نیز علیمردان خان نام داشت) و کریم خان (توشمال طایفه لك زند) به اتحادی موقت دست زده و زیر لوای نیابت سلطنت شخصی بنام شاه اسمعیل سوم صفوی، به حکومت رسیدند. سرانجام علیمردان خان به دست کریم خان کشته شد و سلسله زندیه تأسیس یافت (۱۱۶۴ ه. ق. - ۱۷۵۰ م.).

طوایف لر به دو قسمت لك ولر تقسیم می شوند. لك ها، که گویش شان به کردی کرمانجی شباهت دارد، گاه کرد نیز به حساب آمده اند. در این تقسیم بندی قومی، بدلیل موقعیت قبائل لك که در مرز دو ناحیه کرندشین و لر نشین قرار دارند و فرهنگ شان آمیزه ای از هر دو قوم است، تسامح و آشفته گی رسمیت یافته است. مهم ترین ایلات لك عبارتند از کلهر و رنگنه و مافی و باجلان، که در نواحی ایلام و کرمانشاه و لرستان مأوا داشته اند. در گذشته، لك ها به طوایف «وند» و لر ها به «فیلی» شهرت داشته اند. گروهی

از طوایف لك، که در کوه‌های زاگرس به کوچ‌نشینی شبانی می‌پرداختند، پس از قیام شاه‌وردیخان اتابك و لشکرکشی شاه عباس اول اجباراً در نواحی مرکزی و جنوبی ایران آواره شدند و گروهی به خوزستان و فارس رفتند و در بازگشت در ناحیه پری و کمازان (نزدیکی ملایر) مستقر شدند. نادر، طایفه زند را که برهبری مهدی‌خان شورش کرده بود، سرکوب کرد و پس از قتل سران‌شان آنها را به ناحیه ابیورد و دره گز در خراسان تبعید کرد. طایفه زند به سه تیره زند بگل، زند هزاره و زند خراجی تقسیم می‌شد. با مرگ نادر، طایفه کوچك زند، پس از ۱۵ سال تبعید، برهبری توشمال‌شان، کریم پسر ایتاق از تیره بگل، به ناحیه پری و کمازان بازگشت. توشمال کریم، پس از چندی لقب خانی یافت و بتدریج به قدرتی بدل شد و سرانجام به حکومت رسید. حکومت زندیه نخستین حکومت قبائل ایرانی تبار پس از دیالمه و آل بویه محسوب می‌شود.

در عهد کریم‌خان زند، ایلات و طوایف بزرگ، مانند بختیاری و الوارقیلی، بوسیله سران و کلانتران سنتی خود اداره می‌شدند. سران اکراد اردلان، افشار ارومیه و قاجار استرآباد علاوه بر ریاست طوایف خود، حاکم ایالت نیز بوده‌اند.

دوران کریم‌خان زند نیز با شورش‌های عشایری مملو است. مثلاً، در سال ۱۱۷۴ ه. ق. عشایر شاهسون و شقاقی به شورش دست زدند، که منجر به لشکرکشی خان زند به آذربایجان شد و بگفته فسائی ایلات فوق را «تنییه لایق» کرد! کریم‌خان زند، پس از قتل علیمردان‌خان بختیاری به جابجائی طوایف بختیاری دست زد و هفت لنگ‌ها را به اطراف قم و ورامین و چهار لنگ‌ها را به نزدیکی فسای فارس کوچاند و حیدرخان چهار لنگ و سایر سران مهم بختیاری را در شیراز به گروگان نگه داشت و بدینسان سلطه خود را بر بختیاری تحکیم کرد (سال ۱۱۷۶ ه. ق.). پس از وفات کریم‌خان، طوایف چهار لنگ به وطن بازگشت، ولی طایفه‌ای از آن در تنك کرم و کنگان فسا باقی ماند و به کوچ‌نشینی پرداخت، که به ارنو ترکی معروف است. کریم‌خان همچنین به سال ۱۱۷۸ ه. ق. به سرکوب شورش طوایف عرب خوزستان، بویژه طایفه بنی کعب دست زد.

در این زمان در کهکیلویه، طوایفی چون باوی (باوئی) و لیراوی و

پیشینه ایلات و عشایر... * ۶۹

جایی و آقاجری و قره‌جری اهمیت می‌یافتند. لیراوی و جاکلی از جمله طوایفی بودند که در اوائل قرن هفتم هجری به عهد اتابك هزارسف، به‌مراه طوایفی چون ممسنی، بختیاری، استرکی، موند (ممیوند) و... از جبل‌السماق سوریه به سرزمین لرستان کوچیدند. بعدها، در اوائل صفوی، بختیاری قدرت را از دست طایفه استرکی به‌درآورد و خود ایل بزرگ شده که سامان آن سراسر سرزمین لر بزرگ را فرا می‌گرفت. طوایفی چون ممیوند و استرکی به تیره‌هایی از بختیاری بدل شد (امروزه ممیوندها مجدداً خود را ایلی مستقل از بختیاری می‌دانند). کهکیلویه و طوایف آن (جاکلی و لیراوی و...) نیز جزء سامان بختیاری محسوب می‌شد. با سرکوب بختیاری توسط خان زند و تبعید آن و پایان دوران اقتدارش، طوایف کهکیلویه سر برکشیدند و واجد اهمیت شدند. از جمله، جاکلی خود به ایلی بزرگ بدل شد، که بویراحمد یکی از شاخه‌های آن بود.

به هر روی، کریم‌خان به کهکیلویه لشکر کشید و حکومت آن سامان را به رئیس طایفه باوی (هیبت‌الله‌خان) داد. ولی او بعلت گردنکشی لیراوی‌ها کشته شد و در نتیجه خان زند مجدداً در سال ۱۱۷۸ ه. ق. به کهکیلویه لشکر کشید و تمامی طوایف را مطیع ساخت. مقاومت لیراوی‌ها (شامل طوایف بهمنی، طیبی، شیرعالی، یوسفی) جدی بود و لذا خان زند با خشونت که در او بیسابقه بود آنها را درهم کوبید، هزار و صد مرد را کشت و بقیه را به فارس کوچاند. از این پس لیراوی اهمیت خود را از دست داد و به یکی از تیره‌های دو گانه ایل جاکلی بدل شد. کریم‌خان سادات میرسالاری منطقه بهمنی را مشمول لطف خود قرار داد و آنان را از مالیات معاف کرد.

کریم‌خان همچنین تعدادی از ایل گوران و احمدوند کرد، تیره هداوند طایفه میش‌مستی عرب خرم‌آباد و تعدادی از ایلات بیرانوند و زنگنه را به فارس کوچاند.

در حکومت کریم‌خان، لرها و لك‌ها، ایلات زنگنه و کلهر و طوایف همدان و ایل قره‌گوزلو اهمیت داشتند. از آنجا که پایتخت کریم‌خان در شیراز بود، عشایر فارس در دربار مقام و منزلتی یافتند. روسای ایل اینالو، که از دوره نادری در طایفه بوالوردی بود، مقام خود را حفظ کردند و حاج قهرمان خان بوالوردی در دربار زند احترامی داشت. ریاست ایلات ترك

نفر و بهارلو به دست حاج حسین خان نفر بود و میرسلیم خان و میرشفیع خان شیبانی، به ترتیب ریاست ایلات عرب و باصری را داشتند. طوایف کوه- نشین خطه جنوبی فارس نیز اهمیتی یافتند و شهبازخان بککی، از طایفه کوه- نشین بککی در کوه مزدک کوهمره (سرخس)، سر دسته تفنگچیان بوده است. در زمان کریم خان زند، خوانین طایفه ترک قشقایی نیز اهمیت می- یابند. در زمان شاه عباس اول، به دلیل مشارکت در قتل یعقوب خان حاکم فارس از ایل ذوالقدر شخصی بنام ابوالقاسم بیک از طایفه فارسیمدان به سیاست می‌رسد، در سال ۱۱۵۹ هـ. ق. به عهد نادرشاه، چنین گزارش شده که قیایلی آقا قورث والی فارس قصد کوچانیدن ایلات رحیمی و شش بلوکی را از فارس به خراسان داشته است، که با مقاومت مواجه می‌شود. ظاهراً در آن زمان ایلات فارسیمدان و رحیمی و شش بلوکی به قشقایی شهرت نداشتند و تنها بعدها به طوایف عضو اتحادیه ایل قشقایی بدل شدند. به هر روی، تنها در عهد زندیه است که قشقایی اهمیت می‌یابد و سران آن لقب خانی می‌یابند. رئیس ایل قشقایی بنام اسمعیل خان، پسر جانی آقا، در دربار خان زند منصبی داشته و برادرش حسن خان محل مشاوره کریم خان بوده است. آنان پس از چندی مغضوب می‌شوند، حسن خان را دست می‌برند و اسمعیل خان را کور می‌کنند، ولی ظاهراً پس از این سیاست مورد بخشودگی قرار می‌گیرند.

بگفته لمبتون، دربار کریم خان زند، پسان دربار بسیاری از فرمانروایان ایلیاتی، مرکز مردان دانش و فرهنگ بوده است. کریم خان، بر خلاف نادرسنی مذهب که اصولاً نسبت به مذهب بی‌التفات بود، بعنوان لری شیعه و دلیسته اهل بیت (ع) به تقویت تشیع پرداخت. او بنام امام غایب (عج) سکه زد، نماز جماعت را توسعه داد و روحانیون را ارج نهاد؛ همچنانکه به سایر مذاهب و اقلیت‌های دینی احترام می‌نهاد. در زمان کریم خان، تصوف و فرقه اهل حق نیز، بویژه در الوار، توسعه یافت.

با وفات کریم خان (۱۱۹۳ هـ. ق. - ۱۷۷۹ م.) سلسله زندیه در سرایش انحطاط قرار گرفت و سرانجام با استیلای آقا محمدخان قاجار،

علیرغم دلاوری‌های لطفعلی خان زند، ساقط شد.

اقتدار قجرها

ایل قاجار از اترک دشت قیچاق بود، که در زمان ملکشاه سلجوقی به روم رفت و با امیر تیمور گورکان به آذربایجان آمد و در عهد صفویه به شمال خراسان کوچ داده شد. قاجارها نسبت خود را به شخصی به نام «قاجار نویان» از روسای ایل جلایر مغول، می‌رسانیدند. واژه «قجر» در ترکی جغتایی به معنای «تندرو» است. طوایف قاجار، به علت اقامت در دو سوی رود گرگان به دو شاخه اوشاقه‌باش و یوخاری‌باش معروف شدند، که میان آنها خصومت و رقابت بود. هر یک از این دو شاخه به طایفه تقسیم می‌شدند. طوایف اوشاقه‌باش: قوآنلو، عزالدین‌لو، داشلو، شام بیاتی، قراموساله‌لو، زیاده‌لو و طوایف یوخاری‌باش: دولو، قیاخ‌لو، خزینه‌دارلو، سپانلو، کهنه‌لو، گرو بودند. در زمان صفویه، فتحعلی خان از طایفه قوآنلوی اوشاقه در استرآباد قدرتی یافت و در محاصره اصفهان توسط افغانه به یاری شاه سلطان حسین شتافت. او به دستور نادر کشته شد. پس از چندی پسر او بنام محمد حسن خان مجدداً قدرت یافت. او نیز به دستور کریم خان زند و به دست یکی از افراد طایفه دولوی قاجار (یوخاری‌باش) کشته شد. با مرگ کریم خان زند، آقا محمدخان، پسر محمد حسن خان، از تبعیدگاه خود در شیراز گریخت و در رأس طوایف قاجار قرار گرفت و سلسله قاجاریه را بنیاد نهاد (۱۳۶۴ - ۱۱۹۳ هـ. ق. برابر با ۱۹۲۵ - ۱۷۷۹ م.).

در دوران حکومت قاجاریه، ایل قاجار موجودیت خود را به عنوان یک قبیله کوچ‌نشین از دست داد. سران طوایف قاجار یا مغضوب و نابود شدند و یا به اشرافیت جدید حاکم بدل گردیدند و عامه ایل، که در نیمه قرن ۱۹ میلادی بین ۳۰۰ تا ۲۰۰ خانوار گزارش شده‌اند، به تدریج در دستگاه دیوانسالاری هضم گردیدند. در این دوران جابجایی ایلات و طوایف متناسب با سیاست‌های حکومت جدید، تداوم یافت و بتدریج جغرافیای عشایری کشور سیمای امروزی خود را یافت. از جمله، آقا محمدخان ایل

عبدالملکی یا طایفه‌ای از آن (حدود ۳ هزار خانوار) و ایل حاجیوند (۴ تا ۵ هزار خانوار) را از فارس به کلارستان و کجور و ایل عمله را از لرستان به فارس کوچاند. شاهان بعدی نیز به مناسبت‌های مختلف این سیاست را ادامه دادند.

ایلات در عهد قاجار

در عهد قاجار، پس از ایل حاکم، سران ایلات بختیاری، کرد، لر، افشار، قراگوزلو، قشقایی و عرب فارس متنفذترین گروه‌های سیاسی ایلیاتی بودند. امور ایلات بزرگ بدست روسائی بود که توسط حکومت مرکزی یا حکام ولایات تعیین می‌شدند. این روسا غالباً - و نه همیشه - از دودمان سران سنتی خود این قبائل بودند. در راس برخی از ایلات بزرگ يك رئیس بنام «ایلخان» نصب می‌شد و معاون او «ایل بیگی» نام داشت. در سال ۱۲۳۴ ه. ق. فتحعلی شاه قاجار به جانی‌خان قشقایی (پسر اسمعیل خسان) منصب ایلخانی داد و پسرش محمدعلی‌خان ایل بیگی شد. بگفته فسانی، پیش از این در فارس چنین لقبی نبوده و تنها در خراسان رئیس ایلات را ایلخانی می‌گفته‌اند. در زمان فتحعلی شاه، بجز ایلخان قاجار (که بجز شاه بود) و ایلخانان زعفرانلو (خراسان) قشقایی (فارس) بقیه ایلخانان تأثیر جدی در حکومت نداشته‌اند. شاهان قاجار معمولاً از خاندان سران ایلات مهم گروگانی در دربار نگه می‌داشتند. برای تضعیف قدرت سران نیرومند عشایر رقبای را علیه‌شان می‌شورانیدند و یا با دودمان‌های مهم‌ترین ایلات کشور وصلت می‌کردند. تنازع قدرت میان اشرافیت ایلی نقش مهمی در خرابی اوضاع اجتماعی و سیاسی کشور داشته است.

در راس ایلات کوچک و مناطق عشایر نشین، «ضابط» و «کلانتر» هائی نصب می‌شدند، که معمولاً از سران سنتی و مورد قبول طایفه و عشیره بودند. ایلات و عشایر هر يك سهم معینی در تأمین نیروی مسلح کشور داشته‌اند. قشون ثابت فتحعلی شاه ۱۲ هزار تنگچی بود، که عمدتاً از ایلات و عشایر و بویژه از قاجار بودند. عشایر در مواقع بحرانی برای جنگ یا

دفاع از کشور بسیج می‌شده‌اند. بطور مثال در جهاد ضد روسی زمان فتحعلی شاه، عشایر آذربایجان، بویژه شاهسون‌ها، نقش مهمی ایفاء کردند. جمعیت ایلات و عشایر ایران در زمان قاجاریه با ارقام مختلف بیان شده است. از جمله، در سال ۱۹۰۰ م. هوتوم شیندلر جمعیت عشایر را ۲،۲۰۰،۰۰۰ نفر از جمعیت ۹ میلیونی کشور ذکر می‌کند. بنظر او ترکیب عشایر چنین بوده: ترک‌ها و ترکمن‌ها ۸۵۰ هزار نفر، کردها و لک‌ها ۸۰۰ هزار نفر، عرب‌ها ۳۰۰ هزار نفر، لر‌ها ۲۳۰ هزار نفر، بلوچ‌ها و کولی‌ها ۲۰ هزار نفر.

بختیاری‌ها

بختیاری‌ها، که اکثراً در ستیز با ایلات دیگر و با حکومت مرکزی بودند، بین ۱۰ تا ۲۰ هزار تنگچی داشتند و جمعیت آنها بین ۲۸ هزار تا ۱۰۰ هزار خانوار گزارش شده است. ابتدا، رئیس ایل بختیاری محمدتقی - خان از شعبه چهارلنگ (ایل گیلانی) بود. او توسط منوچهرخان معتمدالدوله و با همکاری بعضی از خوانین بختیاری دستگیر و نابود شد و در سال ۱۲۶۳ ه. ق. حسینقلی‌خان از شعبه هفت لنگ (طایفه زراسوند از ایل دورکی باب) بعنوان والی بختیاری منصوب شد. او با سرکوب سایر خوانین، قدرت را در دودمان خود تثبیت کرد. با کشف نفت در سرزمین بختیاری (۱۳۲۲ ه. ق. - ۱۹۰۴ م.) و تأسیس شرکت نفت ایران و انگلیس، مأمورین انگلیسی به نفوذ در خوانین بختیاری پرداختند. خوانین بختیاری در جریان انقلاب مشروطه (۱۳۲۷ - ۱۳۲۴ ه. ق.) نقش مهمی ایفاء کردند و با فتح تهران به یکی از قدرتمندترین دودمانهای اشرافی کشور بدل شدند.

قشقایی‌ها

در زمان قاجار، ایل قشقایی به تدریج خود را به عنوان مهم‌ترین واحد کوچ‌نشین فارس و یکی از ایلات مهم کشور مطرح می‌سازد. جانی‌خان قشقایی با دستیابی به منصب ایلخانگیری، طوایف پراکنده ترک زبان فارس

را دز يك واحد ایللی منسجم ساخت. به عبارت دیگر، ظهور قشقایی به عنوان يك اتحادیه ایللی کثیرالجمعیه و قدرتمند تنها از زمان جانی خان است. در زمان تألیف فارسنامه ناصری (۱۳۰۴ ه. ق.) ایل قشقایی مشتمل بر ۶۶ طایفه بوده است. عبدالحسین میرزا فرمانفرما در اسناد خصوصی خود (جلد ۲، صفحات ۸۴۳ - ۸۳۹) مشخصات و جمعیت ۶۶ طایفه قشقایی را در سال ۱۳۳۷ ه. ق. ثبت می‌کند که مجموعاً ۱۸۰۵۰ خانوار جمعیت داشته‌اند. در رأس هر طایفه يك کلانتر بوده است. از این میان، شش **بلوکی** (۵۰۰۰ خانوار) **دره شوری** (۴۰۰۰ خانوار)، **کشکولی** (۲۰۰۰ خانوار)، **فارسیمدان** (۱۵۰۰ خانوار) بزرگترین طوایف و کلانتران آنها، پس از ایلخانی و ایل بیگی، قدرتمندترین خوانین قشقایی بوده‌اند. به نظر می‌رسد از زمان تألیف فارسنامه ناصری تا سال ۱۳۳۷ ه. ق. طوایف فوق با جذب طوایف کوچک به قدرتمندترین واحدهای ایل قشقایی بدل شده‌اند. اسمعیل خان **قشقایی** (صولت‌الدوله)، ایلخان قشقایی، برای جلوگیری از فرایند جذب طوایف کوچک به درون ۴ طایفه بزرگ، آنها را (با ۵۳۵۰ خانوار) در يك واحد ایللی بنام **طایفه عمله** و زیر رهبری مستقیم خود، متشکل ساخت. طایفه کوچک **قراچه‌ای** (۳۰۰ خانوار) بدلیل تمول سرشار کلانتران آن، استقلال خود را حفظ می‌کند، هر چند به دلیل پیوندهای خویشاوندی با خوانین کشکولی، گاه بعنوان جزئی از این طایفه بزرگ مطرح می‌شود. ایلخان قشقایی در دوران قاجاریه عبارت بودند از: جانی خان (۱۲۳۴ ه. ق.) محمد علی خان (۱۲۳۹ ه. ق.)، محمد قلی خان (۱۲۶۸ ه. ق.)، سلطان محمد خان (۱۲۸۴ ه. ق.)، حاج نصرالله خان (۱۳۰۹ ه. ق.)، اجلال‌الملک (تنها ایلخان غیر قشقایی - ۱۳۱۴ ه. ق.)، ضرغام‌الدوله (۱۳۲۱ ه. ق.) صولت‌الدوله سردار عشایر (۱۳۲۳ ه. ق.) و سردار احتشام (۱۳۳۶ ه. ق.)^۱.

در سال ۱۲۷۳ ه. ق. در جریان تجاوز نظامی انگلیس به جنوب ایران، تفنگچیان قشقایی بر رهبری محمد قلی خان ایلخانی، بویژه در جنگ نینزک، رشادت از خود نشان دادند و از جمله سهراب خان قشقایی نامی

پرتآوازه یافت.

برجسته‌ترین شخصیت ایل قشقایی در دوران قاجار، حجت‌الحق **جهانگیر خان قشقایی** (متولد ۱۲۴۳، متوفی یکشنبه ۱۳ رمضان ۱۳۲۸ ه. ق.) است. او که از خوانین طایفه دره شوری بود، در سن چهل سالگی زندگی ایلپاتی را رها کرد و در حوزه علمیه اصفهان به تحصیل پرداخت و بزودی به یکی از برجسته‌ترین علمای عصر و بزرگترین استاد حکمت متعالیه صدرائیه بدل شد. بیش از ۵۰ نفر از علمای درجه يك زمان از تلامذ او محسوب می‌شوند، که از جمله باید به مرحوم آیت‌الله العظمی حاج سید حسین طباطبائی بروجردی، حاج آقا رحیم ارباب اصفهانی، آقا ضیاءالدین عراقی، آقا میرزا جلال‌الدین همائی، شیخ محمد حکیم خراسانی و میرزا محمد شاه‌آبادی اصفهانی اشاره کرد.^۱ جهانگیر خان علیرغم مقام شامخ علمی تا پایان عمر در کسوت ایلپاتی بود.

زایش ایل قشقایی و ظهور چشمگیر آن در جامعه ایران، در عرصه فولکلور و ادب نیز تجلی یافت و محزون، شاعر محبوب قشقایی (معاصر سلطان محمدخان ایلخانی متوفی ۱۳۰۹ ه. ق.) نماینده سرشناس این تحول است. محزون (مأذون) دارای اشعار زیبایی در مدح رسول اکرم (ص) و اهل بیت (ع) به ترکی می‌باشد.^۲

ایل قشقایی در انقلاب مشروطه در موضع مشروطه‌خواهی قرار داشت. در سال ۱۳۲۹ ه. ق. با خلع محمد علی شاه و پیرو تصویب قانون انتخاباتی جدید، پنج واحد قبیله‌ای - قومی عمده کشور: شاهسون‌ها، آذربایجانی‌ها، کردها، بختیاری‌ها، قشقایی‌ها و ترکمن‌ها در مجلس دوم مشروطه دارای نماینده شدند. حاج محمد کریم خان کشکولی، ریش سفید ایل، به نمایندگی قشقایی در مجلس دوم رسید و در آنجا علیه تسلط خوانین بختیاری بر شئون حکومت مشروطه هشدار داد و سردار اسعد را به انحصارطلبی متهم ساخت و خواستار توجه بیشتر حکومت مرکزی به فارس شد.^۳

۱. منوچهر صدوقی‌سها، تاریخ حکما و عرفا...، ص ۹۸ - ۸۴.

۲. اخیراً گزیده‌ای از اشعار محزون به همت آقای شهباز شهبازی در شیراز منتشر شده است.

۳. منصوره اتحادیه، پیدایش و تحول احزاب...، ص ۲۷۷.

در تجاوز نظامی انگلیس در دهه دوم قرن بیستم میلادی، عشایر قشقایی به همراه سایر عشایر جنوب به مقابله برخاستند و این دفاع در سال ۱۳۳۶ ه. ق. با فتوای حاج سید عبدالحمین لاری (مجتهد لاری) به قیام همگانی علیه تجاوز استعماری بدل شد. با شکست قیام، صولت‌الدوله از ایلخانگیری قشقایی عزل شد و به دستور انگلیسی‌ها برادر وی سردار احتشام ایلخانی و برادر دیگرش علی‌خان سالار، ایل بیگی گردیدند. ولی بتدریج صولت‌الدوله مجدداً قدرت یافت و تا آخرین روزهای حکومت قاجاریه در رأس ایل قرار داشت. او بعدها به دستور رضا شاه پهلوی زندانی و کشته شد.

ایلات خمسه فارس

در دوره قاجاریه در فارس اتحادیه ایلی دیگری نیز شکل گرفت، که به ایلات خمسه (پنجگانه) شهرت یافت. ایلات خمسه عبارتند از: اینالو، بهارلو، نفر، عرب و باصری ایلات اینالو و بهارلو و نفر ترك می‌باشند. منشأ ایل عرب (که به دو شعبه عرب شیبانی و عرب جباره یا کوچی تقسیم می‌شود) به مهاجرین عرب دوره اولیه اسلامی می‌رسد. ایل باصری فارس‌زبان است و درباره منشأ قومی آن تحقیق کافی صورت نگرفته است. شکل‌گیری اتحادیه ایلات خمسه در چارچوب سازمان سیاسی واحد ظاهراً به دوران حکومت شاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله بر فارس باز می‌گردد. او برای اعمال سلطه بر ایلات فوق (که در همسایگی یکدیگر و در مناطق سردسیری و گرمسیری واحد می‌زیستند) در سال ۱۲۷۸ ه. ق. میسرزا علی محمدخان قوام‌الملک شیرازی را به حکومت ایلات خمسه منصوب کرد و پس از او در سال ۱۳۰۱ ه. ق. حکومت ایلات خمسه به محمدرضا خان قوام‌الملک رسید.

ایل ترك زبان اینالو، که گویا با یورش مغول به ایران آمده، از زمان صفویه تحت حکومت دودمان خوانین ابولوردي بود. دودمان خوانین نفر نیز از زمان افشاریه و زندیه ریاست ایلات ترك بهارلو و نفر را به دست داشتند. در سال ۱۲۶۷ ه. ق. با عصیان طوایف بهارلو برهبری ملااحمد بهارلسو وی قدرت و لقب خانی یافت. با مرگ او در سال ۱۲۷۹ ه. ق.

چراغعلی بیك بهارلو سرکرده و متحدکننده طوایف بهارلو شد. مع هذا در پی شورش ایلات فوق، آنها بشدت سرکوب شدند و حکومت فارس سلطه مستقیم خود را در قالب ریاست خاندان قوام شیرازی برقرار ساخت. حکومت دو ایل عرب و باصری نیز از زمان صفویه در دودمان خوانین عرب شیبانی بود. در سال ۱۲۷۹ ه. ق. حکومت باصری از دست دودمان فوق خارج شد و سپس در سال ۱۲۸۵ ه. ق. با مرگ علی قلی‌خان عرب دوران اقتدار خوانین شیبانی بر ایل عرب نیز به سر رسید و حکومت هر دو ایل بدست خاندان قوام شیرازی افتاد. با سلطه خاندان قوام، افرادی از طایفه کلمبه‌ای باصری برجسته شدند و کلانتری باصری به تدریج در اولاد مهدخان از طایفه کلمبه‌ای تثبیت شد. در اواخر دوره قاجاریه، عسکرخان شیبانی از ایل عرب قدرت یافت و با اشغال بخش وسیعی از شمال فارس خود را «عسکرشاه» نامید. او توسط حکومت فارس و خاندان قوام‌الملک به نیرنگ دستگیر و به دار آویخته شد.

بدینسان، با تأمین سلطه خاندان قوام‌الملک شیرازی، اتحادیه ایلات پنجگانه فوق شکل گرفت. در دوره قاجاریه، در ایلات فوق دو کنش سیاسی ناهمسو دیده می‌شود: کنش نخست، بهره‌گیری خاندان قوام از سران و تفنگچیان ایلات خمسه در جهت اهداف خود است که بدلیل وابستگی قوامی‌ها به استبداد و استعمار سمت و سوئی ارتجاعی داشت. کنش دوم، شورش‌ها و حرکات‌های خودانگیخته و عصیان‌جویانه درون این ایلات بود که گاه به شکل شورش‌های خونین علیه خاندان قوام و حکومت شیراز نمود می‌یافت (مانند شورش‌های عسکرخان و خان‌باز خان عرب). در قیام ضد انگلیسی عشایر جنوب (۱۳۳۶ ه. ق.) بخشهایی از عشایر خمسه به مبارزه ضد استعماری پیوستند و بخش‌هایی نیز در صف خاندان قوام و انگلیس قرار داشتند.

طوایف کهکیلویه

در دوران قاجاریه، فرایند قبیله‌سازی و جذر و مدهای قومی در

طوایف کهکیلویه منجر به پیدایش ترکیب آشنائی از ایلات و طوایف این سامان شد. طوایف کهکیلویه به سه ایل عمده تقسیم می‌شدند:

۱- ایلات آقاجری و قره‌جری، که آمیزه‌ای از عناصر ترك و فارس و لرزاد بودند و بتدریج اسکان یافتند و منطقه‌ای را بنام خود موسوم ساختند. ۲- ایل عرب نژاد باوی (بابوئی)، که بتدریج در منطقه باشت اسکان یافت. ۳- ایل لر جاکي، که خود اتحادیه‌ای از دو شعبه چهاربنیچه و لیراوی بود. طوایف جاکي چهاربنیچه شامل بویراحمندی، چرام، دشمن-زیاری و نوئی بود. طوایف لیراوی به دو بخش لیراوی کوه و لیراوی دشت تقسیم می‌شد. طوایف لیراوی کوه عبارت بودند از: بهمئی، طیبی، شیرعائی و یوسفی.

طوایف کوه‌نشین کهکیلویه تحت حکومت حکمرانان غیربومی قرار داشتند و دولت مرکزی این سیاست را برای اعمال سیطره خود بر مردم سرکش این خطه ضرور می‌شمرد، هرچند که خوانین باوی از دوره زندیه از قدرت چشمگیر برخوردار بودند. ایلات نوئی و چرام نیز واجد اهمیت و قدرت تلقی می‌شدند. با قلع و قمع ایلات نوئی و چرام توسط حکومت مرکزی، منطقه ایل نوئی به تصرف طایفه بویراحمد (یا «بای رحمت») درآمد. خوانین بویراحمد، بویژه با قتل‌الله کرم خان باوی بدست خداکرم-خان بویراحمد (۱۲۷۳ ه.ق.) و در پی جنگهای خونین با خوانین بختیاری، بدلیل حمایت جدی فرهاد میرزا معتمدالدوله حاکم فارس، به قدرت درجه اول منطقه بدل شدند و سلطه خود را بر سراسر کهکیلویه و بخشی از ممسنی برقرار ساختند؛ هرچند قدرت خوانین باوی در منطقه باشت تا انقلاب اسلامی ایران نیز تداوم یافت. در پی این تحول، ایل بویراحمندی شهرت یافت و بتدریج نام آن اهمیتی معادل کهکیلویه کسب کرد. ایل بویراحمندی به دو بخش بویراحمد سردسیر (شامل بویراحمد علیا و بویراحمد سفلی) و بویراحمد گرمسیری تقسیم می‌شود.

ممسنی از جمله طوایفی بود، که به همراه بختیاری و جاکي و لیراوی در اوائل قرن هفتم هجری از جبل‌السماق سوریه به سرزمین لرستان کوچید و با تصرف سرزمین قوم شول‌آنان را به فارس راند. بعدها، در اواخر

عهد صفوی طایفه ممسنی به سرزمین جدید شول‌ها در فارس حمله برد و مجدداً این قوم نگون بخت را به هزیمت واداشت. با اشغال شولستان، نام آن به ممسنی تبدیل شد. قوم شول در پی این هجوم از میان رفت و امروزه از آن تنها نام يك آبادی به یادگار مانده است.^۱

در دوره قاجاریه، ایلوار ممسنی مرکب از چهار طایفه بودند و به همین جهت به «چهاربنیچه» شهرت داشتند. این طوایف عبارتند از: بکش، رستم، جاوید، دشمن زیاری. طوایف چهارگانه فوق دارای وحدت قومی و فرهنگی بوده‌اند، ولی از نظر سازمان سیاسی متحد نبوده و هر يك کلاً تر مستقل خود را داشته‌اند. بگفته دکتر احمدقادر، طایفه دشمن زیاری از بقایای ایل بزرگ نوئی و ایل دشمن زیاری کهکیلویه است. ایل جاوید (جاوی) به دو بخش کوه‌نشین و دشت‌نشین بنام‌های «جاویدالله» (منسوب به تنگ‌الله) و «جاوید ماهور» منقسم می‌شود. در هر يك از ایلات فوق، دودمانهای خوانین با اقتدار تمام بر طایفه خود حکومت می‌کرده‌اند. با قتل رئیس مقتدر دشمن زیاری، محمدرضاخان، بدست شاهزاده فریدون میرزا اقتدار این طایفه درهم می‌شکند و از آن پس، قدرتمندترین خوانین ممسنی خانعلی‌خان رستم پسر قائدگرچی رئیس ایل رستم و ولی‌خان ممسنی پسر خوبیارخان رئیس ایل بکش بوده‌اند. در همین دوران (۱۲۵۱-۱۲۵۲ ه.ق.) است که بزرگترین شورش ایل ممسنی برهبری ولی‌خان بکش و پسر او باقرخان رخ می‌دهد و با کشتار خونین توسط شاهزاده فیروز میرزا نصرت‌الدوله به پایان می‌رسد. داستان سرکوب این شورش، بی‌تردید، یکی از هولناکترین تراژدی‌های امحاء قبائل کوچ‌نشین ایران توسط حکومت مرکزی است. فسائی در فارسنامه این داستان را جاودان ساخته است.

کوهمره

در همین زمان، در جنوبی‌ترین شاخه‌های صعب‌العبور و جنگلی جبال زاگرس، در منطقه‌ای میان کازرون و شیراز و فیروزآباد، که به کوهمره

شهرت دارد، طوایف کوه‌نشین می‌زیستند که بنا استناد به شواهد متقن مردم‌شناسی و تاریخی باید آنان را بقایای «کردان پارس» و «اکرادشاپور» عهد ساسانی و قرون اولیه اسلامی دانست.^۱ همانگونه که گفتیم، شهبازخان بککبی، از طایفه کوه‌نشین بککبی، در دربار کریم خان زند سرده تفنگچیان کوهمره بوده است. او بعلت مشارکت در يك توطئه علیه خان زند به قتل می‌رسد. در عهد قاجاریه، سلطه قبیله کوه‌نشین و شبان سقلمه‌چی بر منطقه کوهمره پدید می‌شود و ملا بر فی سقلمه‌چی ضابط کوهمره می‌گردد. در سال ۱۳۱۲ ه. ق.، ملا بر فی بدلیل عصیان علیه حکومت قاجار توسط ناظم الدوله، حاکم فارس، به شیراز فراخوانده می‌شود و به محض ورود گردن زده می‌شود. ناظم الدوله بدسبب این عمل مورد تفتقد کتبی شاه قرار می‌گیرد.^۲ با افول قدرت طایفه سقلمه‌چی، اقتدار طوایف شش گانه سرخی اوج می‌گیرد و ملا شهباز، رئیس ایل سرخی، به کلانتری کوهمره می‌رسد. در تجاوز نظامی انگلیس به جنوب ایران، عشایر کوه‌نشین کوهمره نقش مهمی ایفاء می‌کنند. در دهه‌های بعد، در دوران حکومت پهلوی، عشایر کوهمره و سرخی شهرت و اهمیت سیاسی می‌یابند و عصیان‌های خونینی را علیه حکومت رضا شاه (۱۳۱۱-۱۳۰۷ ش.) و علیه یورش نو استعماری محمد رضا شاه (۱۳۴۲-۱۳۴۱ ش.) پدید می‌آورند.^۳ گوئی تاریخ چنین مقدر ساخته بود که هجوم سهمگین نو استعمار به ساخت‌های سنتی زندگی قبیله‌ای و افول کوچ‌نشینی شبانی در ایران با نام کهن‌ترین طوایف کوه‌نشین فارس در پیوند باشد.

شیراز - ۱۳۶۷/۶/۲۹

مآخذ

- ۱- آژند، یعقوب: قیام شیعی سرپردازان، نشر گستره، ۱۳۶۳.
- ۲- ابن بطوطه: سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه دکتر محمدعلی موحد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹ (دو جلد).

۱. به مقاله «نگاهی دوباره به رموم پارس» در همین کتاب مراجعه شود.
۲. سعیدی سیرجانی، وقایع اتفاقیه...، ص ۵۱۸.
۳. به ایل ناشناخته مراجعه شود.

- ۳- ابن بلخی: فارسنامه، به اهتمام گئی لسترنج و رینولد نیکلسون، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- ۴- ابن حوقل: سفرنامه ابن حوقل (ایران در «صورة الارض»)، ترجمه و توضیح دکتر جعفر شعار، امیر کبیر، ۱۳۶۶.
- ۵- ابن عربشاه: زندگی شگفت‌آورد تیمور (عجایب المقدور فی اخبار تیمور)، ترجمه محمدعلی نجاتی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- ۶- اتحادیه (نظام مافی)، منصوره: پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت، نشر گستره، ۱۳۶۱.
- ۷- اتحادیه (نظام مافی)، منصوره و سعدوندیان، سیروس: گزیده‌ای از مجموعه اسناد عبدالحسین میرزا فرمانفرما، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۶ (۳ جلد).
- ۸- ارنسکی، ای. م.، مقدمه فقه‌اللغه ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، ۱۳۵۸.
- ۹- اشپولر، برتولد: تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میر آفتاب، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- ۱۰- اشپولر، برتولد: تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
- ۱۱- اصطخری، ابواسحق ابراهیم: مسالك وممالك، بکوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.
- ۱۲- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان: مرآت البلدان، نشر اسفار، ۱۳۶۴.
- ۱۳- افشار، ایرج: «کنیه، لقب، نسب عشایر و ذکر آنها در متون فارسی» (در «ایلات و عشایر»، مجموعه کتاب آگاه، ۱۳۶۲).
- ۱۴- افشار سیستانی، ایرج: مقدمه‌ای بر شناخت ایل‌ها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران، ناشر: مولف، ۱۳۶۶ (دو جلد).
- ۱۵- اقبال آشتیانی، عباس: تاریخ مغول، امیر کبیر، ۱۳۶۵.
- ۱۶- اقتداری، احمد: خوزستان و کهکیلویه و ممسنی، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۹.
- ۱۷- امان‌اللهی بهاروند، سکندر: کوچ‌نشینی در ایران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.

- ۱۸- بارتولد، و. و: ترکستان نامه (ترکستان در عهد هجوم مغول)، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات آگاه، ۱۳۶۶ (جلد ۲).
- ۱۹- یاسورث، کلیفورد ادموند: تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، ۱۳۶۲ (جلد ۱) و ۱۳۶۴ (جلد ۲).
- ۲۰- بویل، جی. آ. (گردآورنده): تاریخ ایران کمبریج (جلد ۵)، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، ۱۳۶۶.
- ۲۱- پری، جان ر.: کریم خان زند، ترجمه علی محمد ساکی، نشر فراز، ۱۳۶۵.
- ۲۲- پطروشفسکی، ایلیا پاولویچ: اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، ۱۳۵۴.
- ۲۳- پیرنیا، حسن: ایران باستان، چاپخانه مجلس، ۱۳۳۱ (جلد ۳).
- ۲۴- پیگلوسکایا، ن. و. و دیگران: تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم، ترجمه کریم کشاورز، موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۹ (جلد ۲).
- ۲۵- جوینی، عطاء ملک: تهریری نو از تاریخ جهانگشای، نگارش منصور ثروت، امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- ۲۶- خورموجی، محمد جعفر: حقایق الاخبار ناصری، چاپ دوم، نشر نی، ۱۳۶۳.
- ۲۷- دیساکونوف، ا. م.: تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، ۱۳۵۷.
- ۲۸- الراوندی، محمد بن علی بن سلیمان: راحة الصدور وآية السرور در تاریخ آل سلجوق، باهتمام و تصحیح محمد اقبال، امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- ۲۹- رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ، به کوشش دکتر بهمن کریمی، انتشارات اقبال، چاپ سوم، ۱۳۶۷ (دو جلد).
- ۳۰- رهبرن، ک. م.: نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه کیکا ووس جهان‌داری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷.
- ۳۱- زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ مردم ایران - ایران قبل از اسلام، امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- ۳۲- زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ ایران بعد از اسلام، امیرکبیر، ۱۳۶۳.

- ۳۳- سایکس، سر پرسی: تاریخ ایران، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، دنیای کتاب، ۱۳۶۳ (جلد ۲).
- ۳۴- سعیدی سیرجانی (بکوشش): وقایع اتفاقیه - گزارشهای خفیه نویسان انگلیس، انتشارات نوین، ۱۳۶۲.
- ۳۵- سنندجی (فخرالکتاب)، میرزا شکرالله: تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، به تصحیح دکتر حشمت الله طیبی، امیرکبیر، ۱۳۶۶.
- ۳۶- شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد: مجمع الانساب، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ۳۷- شکری، یدالله (بکوشش): تاریخ عالم آرای صفوی، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۳.
- ۳۸- شوستر والسر، سیبیل: ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه‌های اروپائیان، ترجمه دکتر غلامرضا وهرام، امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- ۳۹- شهبازی، عبدالله: ایل ناشناخته - پژوهشی در کوه‌نشینان سرخی فارس، نشر نی، ۱۳۶۶.
- ۴۰- صدوقی سها، منوچهر: تاریخ حکما و عرفا متأخر بر حدود المتألهین، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۹.
- ۴۱- ضرابی، منوچهر: «طوائف کهکیلویه»، (در: فرهنگ ایران زمین، جلد ۹)، ۱۳۳۰.
- ۴۲- فرای، ر. ن. (گردآورنده): تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، ۱۳۶۶.
- ۴۳- فائز، حاج میرزا حسن حسینی: فارسنامه ناصری، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷ (دو جلد).
- ۴۴- فلسفی، نصرالله: زندگانی شاه عباس اول، انتشارات علمی، ۱۳۶۴ (جلد ۵ در ۳ مجلد).
- ۴۵- کامرون، جورج: ایران در سده ۱۵م، ترجمه حسن انوشه، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- ۴۶- کتبی، محمود: تاریخ آل مظفر، باهتمام دکتر عبدالحسین نوائی، امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- ۴۷- کرنز، جرج ن.: ایران و قضاة ایران، ترجمه غ. وحید مازندرانی،

- انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ (دو جلد).
- ۴۸- کلاویخو: سفرنامه کلاویخو، ترجمه مسعود رجب‌نیا، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶.
- ۴۹- گروسه، رنه: امپراطوری صفویان، ترجمه عبدالحسین میکده، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- ۵۰- گلی، امین: سیری در تاریخ سیاسی و اجتماعی قومین‌ها، نشر علم، ۱۳۶۶.
- ۵۱- گیرشمن، ر.: ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳.
- ۵۲- لسترنج، گئی: جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳.
- ۵۳- لمبتون، آن.ک. س.: مالک و ذارع دو ایران، ترجمه منوچهر امیری، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.
- ۵۴- لمبتون، آن.ک. س.: سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ترجمه یعقوب آژند، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ۵۵- لمبتون، آن.ک. س.: «تاریخ ایلات ایران»، ترجمه علی تبریزی (در: ایلات و عشایر، مجموعه کتاب آگاه، ۱۳۶۲).
- ۵۶- مروی، محمد کاظم: عالم آرای نادری، ترجمه دکتر عنایت‌الله رضا، کتابفروشی زوار، ۱۳۶۴ (۳ جلد).
- ۵۷- مزای، میشل.م: پیدایش دولت صفوی، ترجمه یعقوب آژند، نشر گستره، ۱۳۶۳.
- ۵۸- مستوفی، حمدالله: تاریخ گزیده، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی، امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- ۵۹- مستوفی، حمدالله: نزهة القلوب، به اهتمام گئی لسترنج، دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
- ۶۰- مقدسی، ابو عبد الله محمد بن احمد: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه دکتر علینقی منزوی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱ (دو جلد).
- ۶۱- مینورسکی، ولادیمیر: «لرستان و لرها»، ترجمه دکتر سکندر امان‌اللهی
- بهاروند، (در: دو سفرنامه درباره لرستان...، انتشارات بابک، ۱۳۶۲).
- ۶۲- ولادیمیرتسف، ب.: نظام اجتماعی مغول (فتودالسم خانه بدوشی)، ترجمه شیرین بیانی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- ۶۳- هردوت، قوادیک، ترجمه ع. وحید مازندرانی. دنیای کتاب، ۱۳۶۸.
- ۶۴- هنوی، جونس: زندگی نادرشاه، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- ۶۵- هینتس، والتر: تشکیل دولت ملی در ایران (حکومت آق قویونلو و ظهور دولت صفوی)، ترجمه کیکاوس جهان‌داری، خوارزمی، ۱۳۶۱.
- ۶۶- یاسمی، رشید: کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- * نگارنده علاوه بر مآخذ فوق، از پژوهش‌های خود در ایلات و عشایر فارس نیز در تدوین مقاله حاضر سود برده است.

۳. نگاهی دوباره به

«رموم پارس»

(گامی در پهنه مردم‌شناسی تاریخی ایران)

«مردم‌شناسی تاریخی»، بعنوان شاخه‌ای از علم مردم‌شناسی به بررسی سیر تطور اقوام و قبائل در پهنه تاریخ می‌پردازد. محققین و اساتید فن در بررسی پیشینه ایلات و عشایر در تاریخ ایران به مسئله جابجائی اقوام و قبائل و تاثیر آن بر وضع اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی کشور پرداخته و در این گریز، تصویری پیچیده از تلاطم‌ها و جذر و مدهای قومی و قبیله‌ای عرضه می‌دارند، که نتیجه آن طبعاً در شناخت ویژگی‌های امروزیین جامعه ایرانی واجد اهمیت جدی است.

در بررسی مسئله ایلات و عشایر در قرون اولیه اسلامی، پژوهشگران به «رموم پارس» توجه ویژه‌ای مبذول می‌دارند.^۱ علت آنست که متون قرون اولیه اسلامی، اطلاعاتی بیشتر از عشایر فارس بدست می‌دهد و این شاید بدلیل اهمیت ایلات و عشایر در این بخش از ایران در دوران فوق باشد؛ اهمیتی که طی قرون پسین، حتی تا به امروز نیز تداوم یافته‌است. به هر روی، ضرورت شناخت جامعه ایرانی در مقطع تاریخی مهمی که حد فاصل میان فروپاشی امپراتوری ساسانی و آغاز دوره اسلامی تا هجوم اقوام ترك و مغول را در برمی‌گیرد، ما را لاجرم به مسئله‌ای بنام «رموم پارس» می‌کشاند. نگارنده در این مقاله می‌کوشد تا بر اساس کاوشهای خود نگاهی دوباره بر این مسئله کهنه و بظاهر خاتمه یافته بیاورد؛ با امید داوری و نقد صاحب نظران ارجمنند.

۱ برای نمونه به مقاله «تاریخ ایلات ایران» نوشته خانم آن لمبتون، ترجمه علی تهریزی در کتاب آسپاه (ایلات و عشایر)، ۱۳۶۲ مراجعه شود.

نواحی عشایر نشین فارس در قرون اولیه اسلامی

در اواخر دوران ساسانی و قرون اولیه اسلامی، ایالت فارس به پنج ولایت، که «کوره» خوانده می‌شد، تقسیم می‌شده: کوره اردشیر خره، که شیراز کرسی آن و هم مرکز ایالت فارس بود، کوره شاپور خره که کرسی آن شهر شاپور بود، کوره قباد خره یا ارجان که شهری به همین نام کرسی آن بود، اصطخر که شهر قدیمی پرس پولیس پایتخت فارس در زمان ساسانیان کرسی آن بود و بالاخره کوره دارا بجرد که شهری به همین نام کرسی آن بود.^۱

در چارچوب تقسیم‌بندی کشوری فوق، پنج ناحیه عشایر نشین قرار داشته، که هر یک از اعمال کوره‌های فوق به شمار می‌رفتند. این نواحی عشایری «رم» (جمع آن «رموم») خوانده می‌شدند.^۲ به گزارش ابواسحق ابراهیم اصطخری (متوفی ۳۴۶ ه.ق) در مسالك و ممالك رموم پنجگانه فارس عبارت بوده‌اند از:

- ۱) «رم جیلویه» یا «رمیجان»، که از همه بزرگتر است؛
- ۲) «رم احمد بن اللیث» یا «رم لوانجان»؛
- ۳) «رم حسین بن صالح» یا «رم دیوان»؛
- ۴) «رم شهریار» یا «رم باز نجان»؛
- ۵) «رم احمد بن الحسن» یا «رم کاریان».^۳

در این نواحی عشایری، یا «رموم»، طوایفی می‌زیسته‌اند که مورخین قرون اولیه اسلامی از آنان بنام «اگراد فارس» یاد کرده‌اند. ظاهراً در آن دوران واژه «کرد» اطلاق خناصر امروزمین را نداشته و همه عشایر و

۱. گیلسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴، ص ۲۶۸-۲۶۷.
۲. «رم» به معنی رُمه و گله گوسفند و اسب و غیره و نیز به معنی اجتماع جمعیت مردم (پرهان قاطع). برخی از محققین صاحب نظر واژه «رم» و جمع آن «رموم» را صحیح می‌دانند. به توضیحات دکتر جعفر شعار در سفرنامه ابن حوقل، ص ۲۶۴ مراجعه شود.
۳. اصطخری، مسالك و ممالك، یکوش ایرج افشار، نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷، ص ۹۶.

شبانکارگان «کرد» خوانده می‌شدند. اصطخری و سایر مولفین قرون اولیه اسلامی گزارش می‌دهند که «جوم‌های کردان»^۱ در فارس بیش از پانصد هزار خانه بوده‌اند،^۲ اصطخری و ابن حوقل (حدود ۳۶۷ ه.ق) دقیقاً حدود جغرافیائی این «رموم» را ذکر کرده‌اند. تطبیق داده‌های فوق با جغرافیای طبیعی فارس روشن می‌سازد که:

۱) در غرب و شمال غربی فارس، رم جیلویه یا رمیجان قرار داشته است. این رم از مشرق به کوره اصطخر، از مغرب به کوره ارجان، از جنوب به خوزستان، از جنوب شرقی به کوره شاپور و از شمال به اصفهان محدود بوده است.^۳ این ناحیه استان کهگیلویه و بویراحمد کنونی را دربرمی‌گیرد.

۲) در شرق رم جیلویه، رم باز نجان یا رم شهریار قرار داشته، که بخش مهمی از آن از اعمال اصفهان بوده و بخشی از اعمال فارس.^۴ این رم، نواحی سرحد شش ناحیه و سرحد چهار دانگه امروزی (جنوب آباده تا سمیرم) را شامل می‌شود.

۳) رم دیوان یا رم الدیوان یا رم حسین صالح، از سمت مشرق به کوره اردشیر خره (فیروز آباد کنونی)، و از سه جهت دیگر به ۱) جوم در عرب به معنای شبان و جوم به معنای گله بزرگ شتر (زیر نویس مسالك و ممالك).

۲. ابن حوقل، سفرنامه ابن حوقل (ایران در «صورة الارض»)، ترجمه و توضیح دکتر جعفر شعار، امیرکبیر، ۱۳۶۶، ص ۴۰ و اصطخری، ص ۹۷.
۳. برای آشنائی مبسوط با «رم جیلویه» و «کوره ارجان» به کتب زیر مراجعه شود.

— احمد اقتداری، خوزستان و کهگیلویه و بویراحمد، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۹.

— هاینس گاو به، ارجان و کهگیلویه، ترجمه سعید فرهودی، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۹.

۴. هم‌اکنون در شمال منطقه همایجان روستای بوزنجان (به‌گوش محلی، بزنگون) واقع است، که احتمال می‌رود نام آن مأخوذ از «رم باز نجان» باشد.
۵. ابن بلخی، فارسنامه، به تصحیح لسترنج و نیکلسون، دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۱۶۸.

کوره شاپورخره (ناحیه کازرون کنونی) محدود می‌شده است. با توجه به داده‌های جغرافیای تاریخی، «رم دیوان» در منطقه‌ای بوده، که امروزه به کوهمره شهرت دارد.

۴) **رم لوانجان** یا **رم احمد لیث** از سوی جنوب به خلیج فارس و از سه جانب دیگر به کوره اردشیر خیره محدود است. این رم، نواحی صیمکان، جهرم، قیروکارزین، جویم و بیدشهر ولارستان الی استان هرمزگان کنونی را دربر می‌گیرد.

۵) **رم کاریان** یا **رم احمد بن الحسن** در شرق و شمال شرقی فیارس قرار داشته، از شمال به ایالت کرمان، از شرق به «سیف آل صفار»^۲ و دریای فارس، از غرب به رم بازنجان و از جنوب به کوره اردشیرخره محدود می‌شده است. این رم نواحی ابرقو تا قسا تا بندرعباس کنونی را شامل می‌شود.

طوایف پارس

این نواحی پنجگانه از زمان ساسانیان تا قرون اولیه اسلامی ماوای «کردان پارس» بوده است. **اصطخری** و **ابن حوقل** در قرن چهارم گزارش می‌دهند که، کردان پارس بیش از یکصد قبیله‌اند، که ذکر نام تمامی آنها تنها از «دیوان صدقات» میسر است. **اصطخری** و **ابن حوقل** تعدادی از طوایف پارس را بشرح زیر نام می‌برند:

اصطخری ^۳	ابن حوقل ^۴
۱- کرمانیان	۱- کرمانیه
۲- رامانیان	۲- رامانیه
۳- رم مدثر	۳- مدین

۱. ظاهراً نخستین مأخذی که منطقه فوق را با نام «کوهمره» ثبت کرده، روزنامه ملاجلال منجم (معاصر شاه عباس اول) در ذکر وقایع سال ۹۹۸ ق. است (با تشکر از راهنمایی استاد جمشید صداقت‌کیش).

۲. اصطخری، ص ۱۰۳ و ابن حوقل، ص ۳۹. سیف به معنای کناره و ساحل است.

۳. اصطخری، ص ۱۰۳ ۴. ابن حوقل، ص ۵۰.

۴- طایفه محمد بن بشر	۴- حی محمد بن بشر
۵- بقیلیه	۵- بقیلیه
۶- بنداذ مهریه	۶- بنداد مهریان
۷- طایفه محمد بن اسحاق	۷- قبیله محمد بن اسحاق
۸- صبا حیه	۸- صبا حیان
۹- اذرکانیه	۹- اذرکانیان
۱۰- اسحاقیه	۱۰- اسحاقیان
۱۱- سهرکیه	۱۱- شهرکیان
۱۲- طمادهینه	۱۲- طهمادیان
۱۳- زیادیه	۱۳- زبادیان
۱۴- شهرویه	۱۴- شهرویان
۱۵- بنداذقیه	۱۵- بندادکیان
۱۶- خسرویه	۱۶- خسرویان
۱۷- زنجیه	۱۷- زنگیان
۱۸- صفریه	۱۸- صفریان
۱۹- شهباریه	۱۹- شهباریان
۲۰- مهرکیه	۲۰- مهرکیان
۲۱- مبارکیه	۲۱- مبارکیان
۲۲- استا مهریه	۲۲- اشتا مهریان
۲۳- شاهویه	۲۳- شاهونیان
۲۴- فراتیه	۲۴- فراتیان
۲۵- سلموتیه	۲۵- سلمونیان
۲۶- صیری	۲۶- صیریان
۲۷- آزاد دختیه	۲۷- آزاد دختیان
۲۸- براز دختیه	۲۸- براز دختیان
۲۹- مطلبیه	۲۹- مطلبیان
۳۰- معالیه	۳۰- ممالیان
۳۱- شاهکانیه	۳۱- شاهاکانیان
۳۲- جلیلیه	۳۲- جلیلیان

۳۳- لاریه

با مقایسه فوق، روشن می‌شود که، صرفنظر از اختلافات جزئی در ضبط اسامی، طوایف ابن حوقل با اصطخری انطباق دارد، و تنها او «طایفه لاریه» را افزوده. با توجه به اینکه از شهر لار هیچ يك از جغرافیایانویسان قرون نخستین اسلامی نامی نبرده‌اند و ابن بلخی نیز، که کتاب خود را در آغاز قرن ششم (۵۱۱ ه.ق) نوشته، نامی از لار نبرده و تنها در آغاز قرن هشتم در *نزهة القلوب* حمدالله مستوفی (حدود سال ۷۴۰ ه.ق) و سپس در *سفرنامه ابن بطوطه* (۷۰۳-۷۷۹ ه.ق) است که نام شهر لار را می‌شنویم، می‌توان حدس زد که «طایفه لاریه» ابن حوقل طی این فاصله زمانی (نیمه دوم قرن چهارم تا آغاز قرن هشتم هجری) یا اسکان گزیده و شهر لار را بنا نهاده‌اند و یا با اشغال آن نام خود را بدان داده است.

نه اصطخری و نه ابن حوقل، هیچ يك، ذکر نمی‌کنند که کدام طایفه در کدام «رم» سکونت داشته و بنابراین، وابستگی منطقه‌ای «اکراد پارس» در پرده ابهام می‌ماند. تنها، بعدها، در آغاز قرن ششم است که ابن بلخی (معاصر محمد بن ملک‌شاه سلجوقی) در *فادسنامه* خود به شرح حال برخی طوایف می‌پردازد.

ابن بلخی در «احوال شبانکاره و کرد پارس» از پنج طایفه اسمعیلیان، رامانیان، کرزوبیان، مسعودیان، و شکانیان نام می‌برد.^۲

به گفته او، کردان پارس، که زمانی «پنج رم بوده‌اند و هر يك رم صد هزار حومه» همه در عهد اسلام یا در جنگ‌ها کشته شدند و یا در جهان آواره گشتند و «هیچ کس از آن کردان نماند مگر يك مرد نام او علك بود و مسلمان شد و نژاد او هنوز باقی مانده». ^۳ باعتقاد ابن بلخی، «کردان» معاصر او جماعتی است که توسط عضدالدوله (متوفی ۳۷۲ ه.ق) از حدود اصفهان به فارس آورده شده و نسل آنها بمانده است.^۴

بگفته ابن بلخی، از میان این پنج طایفه تنها اسمعیلیان اصیل‌اند، که

۱. لسترنج، جغرافیای تاریخی...، ص ۳۱۳.

۲. ابن بلخی، ص ۱۶۴ الی ۱۶۷.

۳. همان، ص ۱۶۸.

۴. همان، ص ۱۶۸.

نصب‌شان به منوچهر، پادشاه پیشدادی، می‌رسد. این قوم، با تصرف فارس توسط مسلمانان «چون دیگر پارسیان قهر کردند و آواره شدند و به شبانی و گوسپندداری افتادند». آنها در دیار غربت راه کوچ را در پیش گرفتند تا بتدریج نیرومند شدند. در زمان سلطان مسعود سلجوقی، این اسمعیلیان در حوالی اصفهان اغتشاش کرده و توسط او سرکوب شدند. پادشاهان دیلمی فارس (قرن چهارم) آنها را نپذیرفتند و لذا «همه ساله کوه به کوه می‌گشتند» تا بالاخره با انقراض روزگار دیالمه و شورش عشایری *فضلویه* به فارس رفته، در نواحی داراب به زندگی «شبانکاری» پرداختند.^۱

رامانیان قبیله *فضلویه* بودند و زعیم ایشان پدر *فضلویه* بود. گزارش ابن بلخی و سایر مورخین از درگیری‌ها و نزاعهای شدید شبانکارگان فارس برهبری *فضلویه* با دولتهای محلی آن عصر خبر می‌دهد.^۲ این شورش وسیع شبانکارگان فارس به «شوکت» آنان انجامید، که سپس با قتل *فضلویه* و قتل-عام شبانکارگان، آوارگی این قبیله را در پی داشت.

کرزوبیان قبیله‌ای بود، که رهبران محمد بن ماما نام داشت. به روزگار شورش *فضلویه*، مانند سایر عشایر، پیرامون او گرد آمدند. سپس ابوسعید پسر محمد بن ماما به خدمت عمیدالدوله پارس رفت. ماوای قبیله کرزوبیان حول و حوش کازرون بوده است.^۳

ابن بلخی مسعودیان را قومی «مجهول» و «بی‌اصل» می‌داند، که حوزه تاخت و تازشان از نواحی فیروزآباد تا کازرون، یعنی کوهمره کنونی، امتد بوده.^۴ و جایگاه‌شان قلعه سهاره، در چهارفرسنگی فیروزآباد، که کوهی است عظیم و مرتفع، هوای آن سرد و آبهای خوش دارد و غله سالها بماند.^۵ گرمسیر «مسعودیان» در منطقه بوشکانات (ناحیه دشتی کنونی) بوده است.

شکانیان نام آخرین طایفه‌ای است که ابن بلخی ذکر می‌کند: «شکانیان

۱. همان، ص ۱۶۵-۱۶۴.

۲. همان، ص ۱۶۶.

۳. همان، ص ۱۶۷.

۴. همان، ص ۱۶۷.

۵. همان، ص ۱۵۸.

قومی شبانکاره و کوه‌نشین‌اند مردمانی باشند مفسد راهزن و مقام در قهستان گرمسیر دارند و اکنون ضعیف‌حالتند و اتابک ایشان را عاجز گردانیدست و سران ایشان هلاک کرده و برداشته.^۱

از قرائن لفظی می‌توان حدس زد که «شکانیان» ابن بلخی همان «شاهاکانیان» اصطخری و همان «شاهکانیه» ابن حوقل باشد. ابن بلخی از مأوای جغرافیائی شکانیان نام نمی‌برد، ولی با مقایسه داده‌های مختلف می‌توان به نتایجی رسید:

فسائی در فارسنامه ناصری از منطقه‌ای بنام «کوهمره شکان» نام می‌برد، که جزو بلوک‌کازرون است و قصبه آن بورنجان نام دارد.^۲ عبارت دیگر، ناحیه میانی سلسله جبال کوهمره - حد فاصل کوهمره جروق و کوهمره سرخی - «شکان» نامیده می‌شده است. مورخین قرون اولیه اسلامی، نام رود قره آقاج کنونی را (که از منطقه کوهمره سرخی سرچشمه می‌گیرد و به خلیج فارس می‌ریزد) «نهر ثکان» ذکر کرده‌اند، که طویل‌ترین رود فارس است.^۳ اصطخری نیز در قرن چهارم خبر می‌دهد که به روزگار یعقوب لیث، او علی بن الحسین بن بشر را در «قنطره سکان نزدیک شیراز» شکست داده بهلاوه، اصطخری در جزو نواحی اردشیر خره از جمله «تشانات» یا «سکانات» را ذکر می‌کند.^۵

با توجه به قرائن فوق می‌توان گفت که رابطه‌ای میان «کوهمره شکان» فسایی، «نهر ثکان» و قبیله «شکانیان» ابن بلخی وجود دارد. عبارت دیگر، ماوای «شکانیان» کوهستانهای کوهمره کنونی بوده، و این قبیله یا نام خود را به «نهر شکان» داده و ییسا خود بنام این رود شهرت یافته است. به هر روی، این نام تا دوران معاصر باقی مانده و بخشی از کوهمر بدان موسوم شده است. از سایر طوایف ذکر شده در آثار اصطخری و ابن حوقل، بجز یک

۱. همان، ص ۱۶۷.

۲. حاج میرزا حسن حسینی فسائی، فارسنامه ناصری، کتابخانه سنائی، جلد

۲، ص ۲۵۵. قصبه بورنجان به گویش امروزی «برنجون» خوانده می‌شود.

۳. لسترنج، جغرافیای تاریخی...، ص ۲۷۲.

۴. اصطخری، ص ۱۱۶.

۵. همان مآخذ: ص ۱۰۰.

مورد، نگارنده اطلاعی ندارد؛ و آن «طایفه مهرکیان» اصطخری یا «مهرکیه» ابن حوقل است. منابع فوق از مأوای این قبیله اطلاعی بدست نمی‌دهند، ولی هم‌اکنون در منتهی‌الیه جنوب شرقی سلسله جبال کوهمره طایفه‌ای بنام «مهرکی» زندگی می‌کند.

نه تنها تشابه اسمی دقیق، بلکه قرائن نظری و شواهد مردم‌شناسی متقن نشان می‌دهد که این طایفه باید بقایائی از همان «مهرکیان» قرن چهارم هجری باشد؛ شیوه زیست کوه‌نشینی و کوچروی، اقتصاد بدوی مبتنی بر جنگل‌کاوی و شکار و شبانی (عمدتاً بز)، فرهنگ و آداب و سنن و گویش اصیل، همه و همه دلایلی است بر این ادعا.^۱

شیوه زیست، معیشت و خلق و خوی «کردان پارس»

مجموعه اطلاعاتی که از مآخذ قرون نخستین اسلامی بدست می‌آید، نشان می‌دهد که «اکراد» و «شبانکارگان» پارس دارای این مختصات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بوده‌اند:

۱. طایفه مهرکی جزو «طوایف کوهی» شمرده می‌شود. «طوایف کوهکی»، که در جنوب شرقی کوهمره سرخی می‌زیند، تجمعی است از چهار طایفه کرکونی (گورکانی)، بهادنی (بهاء‌الدینی)، گلکی، و مهرکی. طوایف فوق بنا به سرشت کوه‌نشینی، مردمی سرکش و جنگجو می‌باشند.

طایفه مهرکی مسافانه امروزه در آستانه فقر اض‌کامل است و بخش مهمی از آن جذب شهر فیروزآباد شده‌اند. خود مهرکی‌ها داستان زیبایی دارند که مانند یک «افسانه قومی» منشاء باستانی آنها را نشان می‌دهد. آنها معتقدند که در روزگار کهن، مهرکیان قوم یا قبیله بزرگی بوده و مأوای اصلی‌اش در «تنک مهرک» بوده است. پادشاهی خواب می‌بید که مهرکیان بنیاد تاج و تخت او را برخواهند انداخت و لذا به قتل‌عام قبیله می‌پردازد. از این قبیله بزرگ تنها یک دختر زیبا باقی می‌ماند. او به کوه خرقة (فراشند) می‌گریزد و در چادر چوپان پیری پناه می‌گیرد. روزی بر سر چاه در حال آب‌کشی پوچه که پسر پادشاه با سواران فرامی‌رسند. شاهزاده، دختر زیبا را به همسری می‌گیرد و از او نسل مهرکیان باقی می‌ماند (مصاحبه با آقای عبدالعظیم مهرکی، خرداد ۱۳۶۷، تنک کره‌داشی).

۱) سازمان اجتماعی قبیله‌ای: سازمان اجتماعی «اکراد پارس» قبیله‌ای و مبتنی بر نظام عشیره‌ای (کلان) بوده است. ذکر واژه‌هایی چون «طایفه» و «قبیله» و «حی» و غیره در منابع کهن و سایر داده‌های تاریخی و نیز استنتاجات نظری و عقلی گواه این مدعاست.

۲) کوه‌نشینی: مأوای اکثر این طوایف، مناطق کوهستانی - جنگلی سرشار از نعم طبیعی بوده است که به سلسله جبال زاگرس شهرت دارند: منطقه کهکیلویه که مأوای «رم» و «جیلویه» و کردان شبانکاره آن خطه بود، منطقه کوه‌دیره، که سلسله جبال جنگلی و مرتفع آن در میان دو ولایت فیروزآباد و کازرون قرار دارد، مأوای شکانیان بوده و طوایفی چون کرزوییان و مسعودیان نیز در اینجا جای داشته‌اند سایر مناطق کوهستانی فارس، همه و همه از دیرباز موطن قبائل کوه‌نشین بوده است.

۳) کوچ‌روی: طوایف فوق یکجانشین و روستائی نبوده‌اند، بلکه به مقتضای شیوه معیشت شبانی و طبیعت کای خود در گشت و گذار بوده‌اند. اصطخری گزارش می‌دهد که این قبائل «تابستان و زمستان بر چراخورها گردند»^۱ و ابن‌حوقل می‌نویسد که «این طوایف جز گروه اندکی که در نواحی سردسیر سکونت دارند در زمستان و تابستان به چراگاه‌ها و قشلاق‌ها و ییلاق‌ها می‌روند، اما مردمان نواحی گرمسیر ثابت می‌مانند و منتقل نمی‌شوند و فقط در نواحی خودشان رفت و آمد می‌کنند»^۲ و ابن‌بلخی از «شبانکاری» و «چوپانی» آنات خبر می‌دهد.^۳

با توجه به زیست طوایف فوق در مناطق کوهستانی، باید گفت که کوچ «اکراد پارس» از نوع کوچ - عمودی، همانگونه که امروزه نیز در عشایر کوه‌نشین فارس مشاهده می‌شود، بوده، یعنی تابستانها به ارتفاعات سرسبز و خنک و پر آب و سایه پناه می‌برده‌اند. بنظر می‌رسد که کوچ افقی - بویژه کوچ طولانی و درازمدت - با ورود قبائل ترك و بویژه با شکل‌گیری ایل قشقائی در قرون متأخر مرسوم شده است. وجود محدوده‌های مشخص («رموم» پنجگانه)، که بر کوچ درون منطقه‌ای دلالت دارد، گواه این مدعاست، زیرا

۱. اصطخری، ص ۹۷ و ۱۰۴.

۲. ابن‌حوقل، ص ۴۰.

۳. ابن‌بلخی، ص ۱۶۴.

کوچ افقی از نواحی گرمسیری جنوب به منتهی‌الیه سردسیری (حوالی اصفهان) با تقسیم‌بندی و تفکیک مناطق معین عشایری منافات دارد.

۵) شبانکاری: کوچ‌روی طوایف فوق، بنا به شیوه معیشت شبانی‌شان بوده است. اصطخری از «جوم‌های کردان» (شبانان کرد) یاد می‌کند که دارای گوسفند و مادیان‌اند،^۱ ابن‌حوقل می‌گوید که «اکراد دارای گوسفندان و اسبان‌اند و شتر کم دارند و اسبان خوش‌اندام جز در نزد مردم مازندجان که در حدود اصفهان مقیم‌اند پیدا نمی‌شود و چارپایان‌شان اسبان تاتاری و شکاری (نوعی اسب تاتاری) است»^۲ و ابن‌بلخی به «گوسفندداری» آنان اشارت دارد.^۳

۵) طبیعت کای: در اقتصاد این قبائل، علاوه بر شبانی، طبیعت‌کای و گردآوری نعم آن نیز نقش داشته؛ ویژگی‌یی که در طوایف کوچ‌نشین ترك قرون پسین مشاهده نمی‌شود. ابن‌بلخی از «هیزم‌شکنی» شبانکارگان و کردان پارس خبر می‌دهد. این شیوه معیشت در دوران مذلت‌کردان پارس اهمیت داشته‌است. چنان‌که با سقوط آل‌بویه و شورش وسیع عشایری فضلویه (۴۵۴ ه.ق) که «شوکت» طوایف فرامی‌رسد، شبانکارگان هیزم‌شکن پیشین «سپاهی و سلاح‌ور و اقطاع‌خوار» می‌شوند.^۴

۶) خلق و خوی کوه‌نشینی: مولفین قرون اولیه اسلامی در آثار خود روانشناسی اجتماعی خاصی را بعنوان خصیصه فرهنگی کوه‌نشینان ذکر می‌می‌کنند. ابن‌بلخی در ذکر احوال مردم «خنیفقان» (دیهی که در شرق «رم دیوان» قرار داشته) از «کوهی طبع» بودن آنها یاد می‌کند.^۵ ویژگی این روانشناسی ستیزه‌گری و سرکشی آنها بوده است.

۷) سلاح‌وری: کردان پارس جنگاور و سلاح‌ور بوده‌اند. قبائل

۱. اصطخری، ص ۱۰۴.

۲. ابن‌حوقل، ص ۴۰. جالب اینجاست که در دوران معاصر نیز اسبان طایفه دره شوری قشقائی، که در منطقه فوق ییلاق دارند، به زیبایی شهره‌است. علت امر را مرغزارهای وسیع، سرسبز و پر آب خطه فوق باید دانست.

۳. ابن‌بلخی، ص ۱۶۴.

۴. همان‌ماخذ، ص ۱۶۴.

۵. همان‌ماخذ، ص ۱۳۴.

اجتماعی قبیله‌ای و نظام عشیره‌ای در آنها به قوت خود باقی است و هنوز نیز بخشی از آنها به کوچ‌نشینی شبانی ادامه می‌دهند.

انطباق داده‌های تاریخی بر جغرافیای طبیعی و قبیله‌ای فارس تردیدی باقی نمی‌گذارد که، منطقه کوهمره همان «رم دیوان» یا «رم حسین صالح» اواخر ساسانی و قرون اولیه اسلامی است. این «رم» در جنوب شیراز، کوره‌های شاپورخره (ناحیه کازرون کنونی) و اردشیرخره (ناحیه فیروز-آباد کنونی) را به هم می‌پیوسته است. در قرن چهارم هجری «مهرایشان آزاد مردبن کوهستان کرد» بوده^۱ و این منطقه همواره عرصه تزارع و ستیز دولت‌های محلی با شبانکارگان کوه‌نشین بوده است. در جنگی علی بن الحسین بن-بشر توسط یعقوب لیث در این منطقه دستگیر می‌شود^۲ و در جنگ دیگر محمد بن ابراهیم الطاهری بر آزاد مرد کوهستان لشکر می‌کشد.^۳

کوهمره یا «رم دیوان» مأوای قبیله کوه‌نشین و شبانکاره شکانیان بوده و نام کوهمره شکان یادگاری از آنان است. قبیله کرزوبیان، که رهبران به خدمت فضلویه درآمد و سپس به خدمت عمیدالدوله پارس رفت و در روزگار فتور کازرون و اعمال آن را بگرفت،^۴ در این منطقه مأوا داشته و قبیله «مجهول» و «بی‌اصل» مسعودیان جبال کوهمره را عرصه زیست خود قرار داده بود و بهمین دلیل يك پای در اردشیرخره (فیروزآباد) داشت و پای دیگر در شاپورخره (کازرون).

و همین طوایف کوه‌نشین اند که در کامل ابن اثیر بنام اکراد شاپور فارس یاد شده‌اند، که در سال ۸۳ ه. ق. علیه حجاج بن یوسف ثقفی خروج کرده و با حمایت از سردار یاغی او - عبدالرحمن بن محمد الاشعث - کوفه را تصرف نموده و بر سراسر فارس مستولی شدند. در پی این قیام اکراد شاپور فارس قتل‌عام نشده وجود داشته‌اند، زیرا در سال ۱۲۹ ه. ق. توان آن را داشته‌اند که با خوارجی که منطقه‌شان را محاصره کرده بودند، نبردی

شبان و کوچرو و کوه‌نشین بنا به طبیعت شیوه زیست و معیشت خود مجبور به دفاع از خویش بوده‌اند و بگفته ابن خلدون وظیفه صیانت نفس را رأساً به عهده داشته‌اند.^۱ به گفته اصطخری و ابن حوقل، طوایف فوق هر يك بین یکصد تا هزار سوار مسلح داشته‌اند؛^۲ «طوایف کردساز و برگ و نیرو و مردان و دواب و ستور به اندازه‌ای فراوان دارند تا آنجا که اگر سلطان به سرزمین آنان تجاوز کند یا قصد ستمکاری داشته باشد کار بر وی دشوار شود».^۳

«رم دیوان» یا کوهمره

فقدان پژوهشهای مردم‌نگاری از ایلات و طوایف ایران و ناشناخته ماندن بخش مهمی از این جمعیت کثیر کشور، سرمنشأ اشتباهات برخی محققین معاصر است. تا بدانجا که حتی شخصیت نامداری چون لسترنج نیز از خطا مصون نمانده و گمان برده که «اکراد پارس» همگی در منطقه کهکیلویه امروزی سکونت داشته‌اند.^۴ کاوشهای پیش‌گفته نشانگر بطلان این تصور است. هرچند «رم جیلویه» در قرون نخستین اسلامی، به گفته اصطخری، بزرگ‌ترین «رموم» پارس بوده، ولی وجود شرایط اقلیمی مناسب در امتداد سلسله جبال زاگرس، وضع مساعد مشابهی را برای زیست طوایف کوچ-نشین و شبان و طبیعت کاو در سایر نواحی نیز فراهم ساخته است.

منطقه وسیع کوهستانی و جنگلی کوهمره با درختان انبوه و مغذی و چشمه‌های فراوان، که از شرایط مشابه اقلیمی با کهکیلویه برخوردار است، از دیرباز مأوای قبائل کوچرو، کوه‌نشین و شبان و طبیعت کاو بوده است. امروزه، در منطقه کوهمره و پیرامون آن ۲۰ قبیله کوه‌نشین می‌زیند، که هرچند بخش مهمی از آنها، مانند سایر عشایر، سکن یافته، ولی هنوز نیز سازمان

۱. ابن خلدون، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب،

۱۳۴۷، جلد اول، ص ۲۳۵-۲۳۴.

۲. اصطخری، ص ۱۰۴ و ابن حوقل ص ۴۰.

۳. ابن حوقل، ص ۴۰.

۴. لسترنج، جغرافیای تاریخی...، ص ۲۸۷.

۱. اصطخری، ص ۱۲۶.

۲. همان، ص ۱۲۶.

۳. همان، ص ۱۲۷.

۴. همان، ص ۱۶۷.

سخت کنند.^۱**«قبیله مسعودیان» یا «ایل سرخی»**

نگارنده معتقد است که سکنه کنونی کوهمره، بازماندگان همان «اکراد» قرون نخستین اسلامی‌اند، که طی قرون متمادی بخشی یکجا نشین شده و روستاهای کهن چون ماصرم، شکفت، دارنجان (دارجان: ابن حوقل)، مسقان (مسقان: ابن بلخی و دیگران) و... را ایجاد کرده‌اند. این گروه، سازمان قبیله‌ای خود را از دست داده‌اند، ولی باقی نیرومند خویشاوندی، فرهنگ عشیره‌ای، بقایائی از شیوه زیست کوچ‌نشینی - بصورت کوچ تابستانه به ارتفاعات جنگلی -، گویش‌های متنوع و خود ویژه^۲ در آنها هنوز پایدار است. ولی بخش دیگر، علی‌رغم گذشت ۸۰۰ سال از نگارش فادمنامه ابن بلخی، هنوز نیز به صورت طوایف کوه‌نشین می‌زیند.

با توجه به مجموعه شواهد وادله و نیز با توجه به وجود بقایای طایفه کهن مهرکی و دیرپائی تداوم زیست قبائل کوه‌نشین این سامان در يك محدوده طبیعی «بسته»، می‌توان این نظریه را بطور جدی مطرح ساخت و پیگیری نمود. به هر روی، با توجه به دلائل فوق می‌توان بر پیشینه تاریخی منطقه کوهمره سرخی و نیز بر معمای «منشأ ایل سرخی»، که نگارنده بر مبنای پژوهش‌های اولیه خود در کتاب ایل ناشناخته - پژوهشی در کوه‌نشینان سرخی فارس (نشر نی - ۱۳۶۶) بطور بدوی و گذرا مطرح ساخته، پرتوی تازه افکند:

اینجانب پی کاوشهای اخیر خود به این نتیجه رسیده‌ام که ایل سرخی بقایای قبیله مسعودیان است. ابن بلخی درباره این قبیله چنین می‌نویسد:

«مسعودیان قومی مجهول‌اند بی‌اصل و ایشان را قصلویه برکشید و قلعہ سهاره بدیشان داد و رکن الدوله خمارتگین اقطاعی اندک داده بودایشان

۱. رشید یاسمی، کرده و پیوستگی نژادی و تاریخی او، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۱۷۸.
۲. بطور مثال، کوه‌نشینان روستای کراج از گویش بسیار خود ویژه‌ای برخوردارند.

را و دو پسر را از آن شاهنشاهی کی او را مجدالدوله گفتندی به اول عهد جلالی به فیروزآباد فرستاده بودند و آن جایگه به اقطاع بدیشان داده و امپرویه مسعودی کی مقدم ایشان بود این هر دو پسر را بکشت و فیروزآباد بدست گرفت. بعد از عهد جلالی قوی شدند و پس‌بیشترین اعمال شاپورخره بدست گرفت و پس از آن بروزگار ابوسعید [بر] کازرون تاختن برد و امپرویه را بکشت به شیخون و پسری داشت و شناسف نام و به جانب حسویه پیوست و فیروزآباد بر وی مقرر داشت و چون اتابک چاولی پارس آمد همگانرا قمع کرد و از معروفان ایشان سیاه میل ماندست و تنی چند دو از پسران ابوالهیج و دیگر اتباع‌اند.^۱

ابن بلخی ماوای مسعودیان را قلعہ سهاره ذکر می‌کند:

«قلعه سهاره کوهی است عظیم به چهارفرسنگی فیروزآباد و عمارت این قلعه مسعودیان کردند و جائی سخت نیکو است و هوا آن سردسیر و آبهای خوش و در میان آبادانیها است و خراب نمی‌توان کردن کی شبانکاره بدست گیرند و بزرگ جائی است و غله سالها بماند».^۲

ابن بلخی گرمسیر مسعودیان را نیز مشخص کرده است: «بوشکانات نواحی است همه گرم سیر و درختستان خرما و دشت گاه شبانکارگان مسعودی است و هیچ شهری نیست بوشکان و شنانان از آن اعمال است».^۳

مشخصاتی که جغرافی‌دانان قرون اولیه اسلامی از «بوشکانات» ارائه می‌دهند مشخص می‌سازد که همین منطقه دشتی کنونی است.

و اما درباره قلعه سهاره - بیلاق مسعودیان. «قلعه سهاره» امروزه قلعه سهره خوانده می‌شود، که در منطقه کوهمره سرخی، نزدیک فیروزآباد (در یک فرسنگی شرق روستای میگلی وحد فاصل چنار سوخته و کوه خرقة) بر قله کوهی واقع است و بقایای باستانی آن هنوز نیز موجود می‌باشد. در ریشه قلعه چشمه خنکی می‌جوشد که به سوی جنوب جریان دارد. آب و هوای بسیار مطبوع بیلاقی داشته و پیرامون آن پوشیده از جنگل انبوه

۱. ابن بلخی، ص ۱۶۷.

۲. همان، ص ۱۵۸.

۳. همان، ص ۱۳۵.

بن و بادام کوهی است.

مقایسه فوق روشن می‌سازد که گرمسیر مسعودیان ناحیه دشتی کنونی بوده و سردسیرشان کوهمره سرخی امروزین. اطلاعاتی که ابن بلخی می‌دهد با روایات پیران سرخی، که بعنوان يك تاريخ شفاهی بنقل از پیشینیان خود سینه به سینه بیان می‌دارند، انطباق کامل دارد:

ایل سرخی پیش از مهاجرت کامل به منطقه کوهمره سرخی کنونی و جایگیری زمستانه و تابستانه در محدوده آن، مأوای اصلی اش کوهستانهای گرمسیر دشتی، واقع در جنوب کوهمره (تنگ رم و ده رود) بوده و از ارتفاعات سردسیری کوهمره بعنوان ییلاق استفاده می‌کرده است. بر اساس روایات قبیله‌ای، مهاجرت کامل سرخی به کوهمره حدود سالهای ۱۲۸۰ ه. ق است و به همین دلیل نیز آنان در آغاز سالهای ۱۳۰۰ ه. ق هنوز کاملاً بومی محسوب نمی‌شده‌اند و لذا حکام محلی در برابر جایگیری‌شان مقاومت می‌کرده‌اند.^۲

«گرمسیری» بودن سرخی و اقامت این قبیله در منطقه دشتی با اقامت مسعودیان در گرمسیر «بوشکانات» مطابقت دارد. طبق روایت ابن بلخی، فضلیه مسعودیان را «بر کشید و قلعه سهاره بدیشان داد.» عبارت دیگر، در واپسین سالهای حکومت آل بویه فارس و شورش فضلیه شیان، در نیمه قرن پنجم هجری، ییلاق مسعودیان در مراتع قلعه سهاره بوده است، ییلاقی که هم اکنون نیز مأوای ایل سرخی (طایفه بگی) می‌باشد. کوچ این قبیله در دو منطقه دشتی و کوهمره بیش از ۶ قرن تداوم داشته و حدود ۱/۵ قرن پیش سرخی از گرمسیر دشتی خود دست می‌شوید و کوچ در درون يك منطقه را بر رنج کوچ دراز مدت ترجیح می‌دهد.

بعلاوه، مدرک مستحکمی در دست است که این فرضیه را مدلل می‌سازد: تا گذشته‌ای نه چندان دور، در گویش اصیل سرخی، نام ایل «سهری» خوانده می‌شده است و هنوز نیز ریش سفیدان کهنسال قوم این تلفظ را ۱. نام «تنگ رم» شایان دقت است. آیا این نام بر دره‌ای که مأوای عشایر (رم) بوده دلالت ندارد؟

۲. به ایل ناشناخته - پژوهشی در کوه‌نشینان سرخی فارس، صفحات ۴۰۷ الی ۲۱۱ مراجعه شود.

حفظ کرده‌اند.^۱ در فرهنگ معین «سهر» (Sohr) به معنای «سرخ» آمده و بنظر می‌رسد که در قرون اخیر به علت گسترش ارتباطات برون قبیله‌ای به تدریج نام ایل از «سهری» به «سرخ» بدل شده است. این نام بیانگر انتساب قبیله به قلعه «سهر» است و دلیلی است متقن بر اینکه طوایف سرخی کنونی (یا «سهری» يك قرن پیش) رابقایای سکنه قلعه سهره و یا بازماندگان قبیله مسعودیان بدانیم. «سهری» به نام قبیله «سهرکیه» ابن حوقل نیز شباهت دارد.

اگر مسعودیان ابن بلخی همین قبیله «ناشناخته» سرخی باشند - که ۸ قرن در پس پرده فراموشی تاریخ زندگی «بسته» خود را تداوم بخشیده، آیا - طبق روایات پیران این قبیله - خاستگاه آن همان «ناصریه مصر» است. ۲. و یا این انتساب بیانگر يك «افسانه» و یا اقامت موقت قبیله در منطقه‌ای دور می‌باشد؟ آیا می‌توان پیشینه کهن تری برای «سرخ» و دهها طایفه کوه‌نشین این سامان و نیز برای کوه‌نشینان روستایی جبال کوهمره قائل شد و آنها را بازماندگان «اکراد» دوره ساسانی - و شاید پیش تر - دانست، که به گمان ابن بلخی در حمله عرب از بین رفته‌اند؟

در این رابطه توجه به دو نکته ضرور است:

۱) اصولاً روایات کهن دوره اولیه اسلامی، منشأ قبائل کسرد و لر ایران را به «عرب» وصل می‌کند. اصطخری در «مسالك و ممالك» منشأ «اکراد پارس» را از عرب می‌داند^۲ و ابن حوقل به نقل از حماسه ابن درید طوایف کرد پارس را از نژاد عرب و از فرزندان «کرد بن مرد بن عمرو بن - عامر» می‌شمرد.^۳ روایت سنتی سرخی می‌تواند بازتابی از این «افسانه» یا «واقعیت» کهن باشد.

۲) با توجه به پدیده دائمی جابجایی اقوام و قبائل در مسیری ۲۰۰۰ کیلومتری بنام جبال زاگرس - که امتداد غربی آن به شمال سوریه می‌رسد -

۱. مصاحبه با آقای جهانبخش رحمانی، بنقل از مرحوم حاج عوضی ناصرو (شکر الهی) ریش سفید کهنسال سرخی (۶۷/۸/۱۷). در مصاحبه‌های متعدد با ریش سفیدان سرخی مطلب فوق تأیید شد.

۲. ایل ناشناخته ص ۲۰۶.

۳. ابن حوقل، ص ۴۰.

۴. اصطخری، ص ۱۰۴.

و با توجه به همسانی شیوه زیست و معیشت و خلق و خوی کوه‌نشینان قبائل زاگرس‌نشین، و با توجه به ستیزها و جنگهای خونین اعصار گذشته، مهاجرت طولانی در این سلسله جبال، بدلیل مشابهت اقلیمی - که هر گوشه آن می‌تواند برای قبیله از راه رسیده همانند موطن پیشین باشد - امکان‌پذیر و مرسوم بوده است و راهی برای گریز از فشارهای تحمل‌ناپذیر دشمنان محلی. چند بسا قبیله‌ای، به دلائل فراوان، از موطن نخستین خود مهاجرت می‌کرده، در ستیز با قدرتهای مسیر، راهی طولانی می‌پیموده و در منطقه‌ای غریب ماوا می‌گرفته، و سپس - پس از یکی دو نسل - دچار اندوه غربت شده و به وطن نخستین بازمی‌گشته است. بنابراین، انتساب سرخی به ناصریه مصر را - اگر جدی تلقی شود - می‌توان با پیشینه کهن‌تر زیست این قبیله در فارس پیوند داد. شرحی که ابن بلخی از سرگذشت قبیله اسمعیلیان در پی هجوم اعراب بیان می‌دارد، به گفته او عمومیت داشته و «قهر» و «آوارگی» شامل سایر قبائل «کردپارس» نیز می‌شده است.

درباره «رم لوالجان»

منابع قرون اولیه اسلامی، حدود جغرافیائی «رم لوالجان» یا «رم احمد لیث» را منطقه‌ای ذکر می‌کنند که، از سوی جنوب به خلیج فارس و از سه جانب دیگر به کوره اردشیر خوره (فیروزآباد کنونی) محدود می‌شده است.

اصطخری می‌گوید: «رم لوالجان در دست آل صفار بود تا روزگار محمد بن ابراهیم الطاهری کی والی پارس بوده ازو بستد و به کردی داد. اکنون در دست فرزندان اوماندست. و این محمد بن ابراهیم همانست کسی برآزاد مرد کوهستان لشکر کشید تا از پیش او بگریخت». ۱. ظاهراً این رم در اواخر دوره ساسانی و اوایل دوره اسلامی از اعمال اردشیر خوره محسوب می‌شده است.

ابن بلخی در ذکر «اعمال» کوره اردشیر خوره از جمله از «خنیقان»،

«بوشکانات» (که گرمسیر «شبانکارگان مسعودی است»)، «صمکان و هیرک»، «سروستان و کوبنجان» نام می‌برد. او در ذکر ویژگی اقلیمی این نواحی به کوهستانی بودن آن و در بیان سرشت مردم آن به «سلاح‌ور» بودن و «کوهی طبع» بودنشان اشاره دارد.

با انطباق داده‌های فوق بر جغرافیای طبیعی فارس، روشن است که «رم لوالجان» منطقه‌ای کوهستانی را در برمی‌گرفته، که از جبال شمالی فیروزآباد (دیه خنیقان در منتهی‌الیه «رم دیوان») آغاز می‌شود، در سمت جنوب غربی به کوههای فراشند و دشتی و در جنوب شرقی به سوی جهرم، قیروکارزین، بیدشهر و لار و گراش ممتد می‌گردد.

در این منطقه وسیع، بویژه دو بلوک کوهستانی جالب توجه است: نخست - ناحیه‌ای که در شرق فیروزآباد است و گوهمره صیمکان نام دارد، در شرق آن کوه جهرم و در شمال آن کوه‌های خفر و سروستان واقع است و در جنوب شرقی به جبال لارستان می‌پیوندد. دوم - منطقه کوهستانی و گرمسیری لارستان.

فسائی در بیان جغرافیای طبیعی لارستان می‌نویسد که «کوهستان لار بعد از کوه گیلویه بیش از بلوکات دیگر است»^۲.

گوهمره صیمکان همان کوه نارو است، که در آن بساغستان انگور و انجیر دیمی فراوان است.^۳

در قلل صعب‌العبور منطقه کوهستانی فوق قلعه‌های معروف تاریخی فارس قرار داشته، که در طول تاریخ پناهگاه کوه‌نشینان ستیزه‌گر بوده است: قلعه بختیاری (غرب بنارویه)، قلعه پرویز لارستان، قلعه بهده لارستان، قلعه معروف تبر جهرم، قلعه دختر (کوه شرق فیروزآباد)، قلعه دیده‌بان لارستان، قلعه عثمان لو لارستان، قلعه قلات سرخ، قلعه گراش، قلعه لک لاش، قلعه مزایجان لارستان، قلعه میمون لارستان، قلعه نرگسی جهرم.^۴

فسائی در ذیل «طوایف متفرقه مملکت فارس» ماوای تعدادی از طوایف

۱. ابن بلخی، ص ۱۳۴ الی ۱۴۰.

۲. هائی، جلد ۲، ص ۲۸۱.

۳. همان، جلد ۲، ص ۳۳۸.

۴. همان، جلد ۲، ص ۳۳۲ الی ۳۳۶.

را در نواحی فوق ذکر می‌کند:

۱) «طایفه پاسلاوی: ییلاق آنها در کوه نارومیانسه بلوک میمند و فیروزآباد و صیمکان و قشلاق زمستانه آنها در جلگه صیمکان و میمند است و زندگانی آنها از گوسفند و بز و گاو و خر است».

۲) «طایفه شبان‌گاره: ییلاق آنها کوهستان میانه میمند و فیروزآباد و صیمکان و قشلاق آنها در جلگه صیمکان معیشت آنها از گوسفند و بز و گاو است».

۳) «طایفه علی شاه محمدی: همه چادر نشین ییلاق آنها کوه نارومیانسه صیمکان و فیروزآباد و قشلاق آنها جلگه صیمکان است معیشت آنها از گوسفند است».

۴) «طایفه فرامرزی: مسکن آنها کوهستان جنوبی ناحیه جهانگیری لارستان است معیشت آنها از بز داری و شکار کوهی است مشهور است که هر بزی در یکسال سه مرتبه زائیده بزغاله آورد».

۵) «طایفه فرهادی: ییلاق تابستانه آنها کوهمره صیمکان و قشلاق زمستانه آنها جلگه صحرای صیمکان است معیشت آنها از گوسفند و بز و بساتین انگور دیمی است».

۶) «طایفه کرزا: گروهی وحشی چادر نشین مسکن آنها کوهستان میانه بیخه احشام و بیخه فال لارستان در زمستان و تابستان است معیشت آنها از شکار کوه و بز داری است گویند بزهای کرزا مانند بزهای فرامرزی در سال سه بار بزاید».

۷) «طایفه گونکی: ییلاق آنها کوه خرمن کوه صیمکان قشلاق آنها نواحی بلوک میمند معیشت آنها از گوسفند است».

۸) «طایفه کوهکی چهارم: همه چادر نشین مسکن آنها کوهستان میانه بلوک چهارم و بلوک بیدشهر است معیشت آنها از هیمه کشی برای چهارم و گوسفند است»^۱.

۹) «طایفه لاور: مردمان وحشی کوه نشین اند مسکن آنها در کوهستان مشرقی ناحیه جهانگیری لارستان معیشت آنها از شکار کوه و بز داری است

۱. درباره این طایفه، رساله پایان نامه‌ای بصورت تاپی موجود است: معصومه بدخشانیان، مونوگرافی ایل کوهکی، کتابخانه دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، شماره ثبت ۶۵۶.

و بزهای این طایفه مانند بزهای فرامرزی و بزهای کرزا در سالی سه بار بزغاله بیارد».

۱۰) «طایفه ماسلاری: همه چادر نشین ییلاق آنها کوه سفید از بلوک خفر و قشلاق آنها جلگه قریه گوکان بلوک خفر و معیشت آنها از گوسفند و بز داری است و روغن و پنیر و گوسفند ماسلاری مشهور است»^۱.

تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، طوایف فوق هم اکنون نیز در نواحی مذکور سکونت دارند.

نگاهی اجمالی به مشخصاتی که فسانی از طوایف فوق ارائه می‌دهد، وجوه تشابه بنیادی مانند شیوه زیست کوه نشینی - کوچروی، سرشت ستیزه - گری، شبانی بدوی مبتنی بر بز، معیشت وابسته به طبیعت کاوی و شکار، باضافه تشابه گویشی، میان آنها با طوایف کوه نشین کوهمره (اعم از سرخی، جروقی و کوهکی) نشان می‌دهد. این مختصات اجتماعی - اقتصادی - فرهنگی با اطلاعاتی که مورخین قرون اولیه اسلامی از «اکراد پارس» ارائه می‌دهند انطباق دارد و لذا، نگارنده بر این فرضیه مصر است که طوایف این سامان نیز - همانند طوایف کوهمره - بقایای طوایف کوه نشین «کرد» پارس و همان «شبانکارگان» مستقر در «رم لوالجان» هستند.

به هر روی، «کردان پارس» در قرون بعدی به فراموشی مطلق سپرده شدند و از آنان نامی در منابع تاریخی نیست. این سسکوت تاریخی سبب پیدایش فرضیه‌هایی می‌گردد. از جمله، خانم لمبتون می‌نویسد: «پس از این دوران از شبانکاره نامی نماند: یا اسکان یافتند یا از قلع و قمع اتابک چاولی کمر راست نکردند و استقلال خود را از دست دادند. شاید هم میان لران، که در قرن ۶ م/۱۲ هجری اهمیت یافته بودند، مستحیل شدند»^۲.

با اعتقاد نگارنده، اثبات این فرضیه که طوایف کوه نشین و ناشناخته جنوب فارس، اعم از طوایف کوهمره، صیمکان و لارستان، بازماندگان اکراد و شبانکارگان قرون اولیه اسلامی هستند، کشف این «حلقه مفقوده»

۱. فانی، جلد ۲، ص ۳۳۰ الی ۳۳۲.

۲. آن لمبتون، «تاریخ ایلات ایران»، ترجمه علی تبریزی، در ایلات و عشایر، کتاب آگاه.

مردم‌شناسی تاریخی ایران است.

تصویری تازه از جغرافیای قبیله‌ای فارس

تاکنون کلیه پژوهش‌های محققین و مردم‌شناسان ایرانی و خارجی، ایلات و عشایر فارس را به ۳ گروه اصلی لر (کهگیلویه و ممسنی)، قشقایی و خمسه تقسیم می‌نموده‌اند و چهارمین واحد جامعه‌عشایری فارس، یعنی طوایف کوه‌نشین خطه جنوبی، «ناشناخته» بود. علیرغم آنکه محقق سخت‌کوش و ازجمندی چون حاج میرزا حسن حسینی فسائی (اعلی‌الله مقامه) در یک قرن پیش اطلاعات دقیق و رمزگشائی را در فارسنامه خود مطرح ساخته بود، متأسفانه توجه پژوهشگران معاصر به این واحد چهارم جامعه‌عشایری فارس هیچگاه جلب نشد.

این تصویر تازه از جغرافیای قبیله‌ای فارس نشان می‌دهد که، در امتداد منتهی‌الیه شاخه‌های جنوبی جبال زاگرس-رشته‌کوه‌هایی که بطور موازی امتداد دارند و لذا کوهمره خوانده می‌شوند و ارتفاع آنها بین ۱۰۰۰ تا ۳۰۰۰ متر در نوسان است و بلندترین قله آن، دلو، ۳۰۹۷ متر از سطح دریا ارتفاع دارد-در دو منطقه سردسیری و گرمسیری از دیرباز قبایل زاگرس‌نشین منزوی و ناشناخته‌ای جای داشته‌اند.

گویش و فرهنگ اصیل این طوایف (که تاکنون نگارنده ۳۰ طایفه را شناخته است) دارای وجوه اشتراك چشمگیر است و شبوه زیست‌کوه-نشینی-کوچروی و معیشت ساده آنها، گسه بر شبانی بدوی (بزداری) و طبیعت‌کاوی و شکار مبتنی است، و سازمان اجتماعی قبیله‌ای آنها که بر ساخت‌های نیرومند خویشاوندی (نظام کلان-clan) استوار است و خلق و خوی ستیزه‌گر آنها درخور توجه جدی است و لذا آنها را می‌توان در يك واحد قومی مستقل از عشایر لر، ترك و عسرب فارس دسته‌بندی کرد. علاوه بر این مختصات، باید به عامل مهم مردم‌شناسی جسمانی توجه کرد، که متأسفانه تاکنون مورد پژوهش قرار نگرفته، ولی در نظر ابتدائی و اجمالی ویژگی‌های خود بوده نژادی نمایانگر است.

طوایف «کوه‌نشین» و «ناشناخته» فارس را می‌توان به این شکل

تقسیم‌بندی نمود:

الف) طوایف کوهمره:

۱- ایل سرخی (شامل طوایف

ناصر و، بگی، جیحون، جبارزار،

دهدار، شکره)

۲- طایفه سقلمه‌چی

۳- طایفه آرنندی

۴- طایفه بککی

۵- طایفه مالکی

۶- طایفه مهبودی

۷- طایفه چککی

۸- طایفه گشمردی

۹- طایفه غفاری

۱۰- طایفه نوروزی

۱۱- طایفه سرتاوه‌ای

۱۲- طایفه جوکار

۱۳- طایفه نظری

۱۴- طایفه هاشمی

۱۵- طایفه پرکی

۱۶- طایفه میر (چککی)

۱۷- طایفه مهرکی

۱۸- طایفه کرکونی (گورکانی؟)

۱۹- طایفه گلکی

۲۰- طایفه بهادنی (بهاء‌الدینی)

طوایف کوهمره سرخی

طوایف کوهمره جروق

و نودان

طوایف کوهکی

ب) طوایف کوهمره صیمکان و پیرامون آن:

۲۱- طایفه شبانکاره

۲۲- طایفه گونکی

۲۳- طایفه پاسلاوی

۲۴- طایفه علی شاه محمدی

۲۵- طایفه فرهادی

۲۶- طایفه ماسلاری

۲۷- ایل کوهکی چهارم

(ج) طوایف لارستان:

۲۸- طایفه فرامری

۲۹- طایفه کرزا

۳۰- طایفه لاورى

تراکم قبیله‌ای طوایف فوق در امتداد شاخه‌های جنوبی جبال زاگرس در نقشه پیوست نمایان است.

«الوار فارس»: عنوانی قراردادی و مشروط

نگارنده در کتاب ایل ناشناخته، ایل سرخی را «لر» قلمداد کرده، هرچند اذعان نموده که: «طوایف کوه‌نشین این سامان، اعم از طوایف جروق و نودان، عشایر کوهمره سرخی و طوایف کهکی، علی‌رغم تفاوت‌ها و ویژگی‌های قبیله‌ای - فرهنگی از تشابهات فراوانی برخوردارند که آنها را از سایر عشایر فارس - اعم از قشقائی، خمسه، کهکیلویه و الوار ممسنی - متمایز می‌سازد.»

پرفسور مینورسکی در مقاله «لر، لارستان» (دائرةالمعارف اسلام) می‌نویسد:

«در حدود سال ۵۰۰ ه.ق (برابر ۱۱۰۶ میلادی) بین صد تا چهارصد خانواده فضلاوی کرد از سوریه به ایران مهاجرت کرد، و از جانب شمال (از طرف اشترانکوه) به منطقه لارستان وارد شدند و در قلمرو خورشیدیها مستقر شدند (نقل از نزهةالقلوب، ص ۷۰). در اوائل قرن هفتم ه.ق. (برابر با قرن سیزدهم میلادی) طوایف دیگری به سرزمین هزار اسب اتابک لر - بزرگ روی آوردند که در میان آنها عده‌ای طوایف عرب مانند عقیلی...



بر اساس طوایف کوه‌نشین جنوب فارس	
(۱) طوایف کوهمره جروق	
(۲) طوایف کوهمره سرخی	
(۳) طوایف کهکی	
(۴) طوایف کوهمره صیقل و دیرامور آن	
(۵) ایل کوهکی چهارم	
(۶) طوایف کوه‌نشین لارستان	

هاشمی و بیست و هشت قبیله دیگر (متفرقه) وجود داشتند که در میان آنها به نام‌های بختیاری (مختاری)، جوانکی (مراسلی)، گوتوند...، جالکی، لیرای، مامستی (ممسنی؟) و غیره برمی‌خوریم. بنا بر روایت شرفنامه تمام این طوایف از سوریه به ایران آمده‌اند. با هجوم این طوایف به خساك لر بزرگ، یقیناً دگرگونی بزرگی در چگونگی وضع مردم این سرزمین بوجود آمده است. احتمال دارد که این طوایف کرد بوده‌اند، چنانکه ابن بطوطه در قرن چهاردهم میلادی در حین مسافرت به طرف پایتخت لر بزرگ وقتی از رامهرمز و بهبهان عبور می‌کرد به بازماندگان این طوایف مهاجر برخورد نموده است. مدتها يك دهکده کرد در کنار رود جراحی قرار داشته است. شهاب‌الدین العمري اظهار داشته است که لرها در سوریه و مصر یافت می‌شده‌اند. و می‌گوید صلاح‌الدین ایوبی (۵۸۹-۵۶۳) از چالاکي و زبردستی آنها در بالا رفتن از صخره‌های سرسخت به وحشت افتاد و دستور قتل عام آنها را صادر کرد. این روایت شاید علل آمدن طوایف مهاجر یا برگشت آنها را به لرستان تا حدی روشن کند.^۱

همانطور که ملاحظه می‌شود، «اکراد» و «شبانکارگان» قرون اولیه اسلامی متقدم بر طوایف «لر» هستند، در واقع باید گفت که اطلاق عام واژه «لر» بر طوایف غیر ترک و غیر عرب فارس، با چنان شمولی که هم طوایف کهکیلویه را در برگیرد، هم الوار ممسنی را و هم کوه‌نشینان کوهمره تالارستان را، بسیار مشروط است و در پژوهشی عمیق‌تر روشن می‌شود که این طوایف نیز اطلاق نام «لر» بر خویشان را، بیشتر برای رهایی از بن‌بست «معمای منشأ و وابستگی قومی و نژادی خود پذیرا شده‌اند و بدان اعتقادی ندارند. يك «سرخي»، یا «بککی»، یا هر «کوهمره‌ای» دیگر - اعم از «روستائی» یا «چادر نشین» - در پرسش از وابستگی قومی‌اش خود را «سرخي» یا... می‌داند و در مرحله بعد «کوهمره‌ای» و بس، ولی اگر او «تحصیل کرده» باشد بناچار در برابر این بازجویی خود را «لر» می‌نامد، هرچند که به صحت آن اعتقادی نداشته باشد. باید اعتراف کنم که نگارنده نیز - بعنوان يك «سرخي» - در پژوهش «ایل ناشناخته» تحت‌تأثیر ابهام این معمای

۱. دو سفرنامه درباره لرستان همراه با رساله لرستان و لرها، ترجمه سکتیدر امان‌اللهی بهاروند و لیلی بختیار، انتشارات بابک، ۱۳۶۲، ص ۲۳.

عجیب قومی قرار داشتم و بالاخره با «لر» خواندن این قبیله خود و یژه، ساده‌ترین راه را برای رهایی موقت یافتم. به هر روی، در يك چارچوب کاملاً مشروط و قراردادی و براساس مشابهت‌های فرهنگی طوایف کوه‌نشین جنوب فارس با الوار ممسنی، «لر» نامیدن آنها بلا اشکال جلوه می‌کند، ولی اگر بخواهیم دقیق‌تر و عمیق‌تر بررسی کنیم، وجوه افتراق، چه از نظر فرهنگ و چه از نظر گویش، بدان حد وجود دارد تا به این قبائل «خود ویژگی» و «هویت قومی» مستقلی ببخشند. این نتیجه با اعتقاد و خواست بارز خود این طوایف نیز هماهنگی دارد.

تصور اینجانب بر این است که بر مبنای نظریه نگارنده دال بر انتساب طوایف کوهمره و سایر طوایف «کوهکی» جنوب فارس به «اکراد» و «شبانکارگان» قرون نخستین اسلامی (و شاید دوره ساسانی و پیشتر) این «معمای قومی حل شده باشد.

آیا می‌توان کوه‌نشینان خطه جنوبی فارس را کرد دانست؟

همانگونه که گفته شد، اهالی کوه‌نشین خطه جنوبی فارس خود را «لر» نمی‌دانند و در میان عشایر جنوب نیز چنین شهرتی ندارند. و همانگونه که پیشتر معترف شدم، اطلاق «لر» توسط اینجانب به طوایف خود ویژه سرخی يك مسامحه یا اشتباه بوده است.

در اینجا این پرسش به جد مطرح می‌شود که طوایف فوق از نظر قومی و نژادی خود را به کدامیک از واحدهای قومی ایرانی منتسب می‌دانند؟ در پاسخ باید گفت که ویژگی طوایف فوق، ناآگاهی از هویت قومی‌شان است. آنان هرچند نسبت به خود ویژگی و یکتائی هویت قومی - شان آگاهی و شناخت دارند، ولی ترجیح می‌دهند که خود را با عناوین جغرافیائی چون «کوهمره‌ای» و یا «کوهکی» مشخص سازند. زندگی طوایف فوق در جزایر منزوی که توسط عشایر ترک احاطه شده، سبب گردیده تا آنان طی قرون متمادی نسبت به وابستگی و هویت قومی و نژادی خود، بیگانه گردند.

اگر این نظریه که قبائل اسکان یافته و کوچ‌نشین جنوبی‌ترین شاخه‌های

جبال زاگرس بازمندگان همان اکراد دوره ساسانیان و قرون اولیه اسلامی فارس هستند، پذیرفته شود، آیا می‌توان از نظر قومی نیز آنان را «کرد» دانست؟ مهم‌ترین و شاید تنها راه برای کشف این معمای قومی، راه زبان‌شناختی است. متأسفانه نگارنده فاقد بضاعت کافی برای اظهار نظر قطعی در این عرصه است، ولی براساس برخی اطلاعات موجود می‌کوشد تا این نظریه را پی‌کاوی کند:

تحقیقات ناچیزی که تاکنون در این زمینه صورت گرفته، و همه توسط محققین خارجی است، گویش کردی منطقه کوهمره را به اثبات می‌رساند. ارانسکی، محقق روس، اهالی روستاهای کلانی و عبدوئی را کردی زبان می‌داند.^۱ کلانی و عبدوئی دو روستا از منطقه کوهمره است که بخاطر قرار داشتن در مسیر شاهراه شیراز - بوشهر مورد بازدید معدود محققین خارجی قرار گرفته است و لذا این گویش بنام این روستا شهرت یافته، در حالیکه منطقه وسیع کوهمره بدلیل عدم وجود جاده ارتباطی ناشناخته مانده است. لذا، صحیح آن است که گویش فوق بنام واقعی آن، یعنی «کوهمره‌ای» شهرت یابد. به هر روی گویش کوهمره‌ای، با نام نصادیق و گمراه‌کننده روستاهای کلانی و عبدوئی، بعنوان گونه‌ای از زبان کردی رسمیت یافته و ثبت شده است. زوکوفسکی در اسنادی در لهجه‌های ایرانی (جلد یک، ۱۸۸۲ م. جلد دو، ۱۹۲۲ م.) به مطالعه گویش روستای عبدوئی پرداخته است.^۲ دکتر پرویز ناتل خانلری، براساس پژوهشهای خارجیان، از گویش برخی روستاهای کوهمره بعنوان لهجه‌های خودویژه نام برده و همه را از گروه گویشهای جنوب غربی ایران دانسته است. روستاهای فوق عبارتند از: شمعون (نام صحیح سَمُون است)، پاپون، ماسرم (صحیح: ماصرم)، بورینگون (صحیح: بورنجون).^۳ مرحوم دکتر معین نیز گویش روستاهای فوق را بعنوان

۱. ای. م. ارانسکی، مقدمه فقه‌اللغه ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، ۱۳۵۸. ص ۳۰۵.

۲. محمدتقی بهار، سبک‌شناسی، جلد ۱، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۵، ص ۳۰.

۳. پرویز ناتل خانلری، تاریخ زبان فارسی، جلد ۱، نشر نو، ۱۳۶۶، ص ۳۰۱-۳۰۰.

گویش‌های خود ویژه مطرح ساخته است.^۱

اسکارمان آلمانی که در اواخر قرن ۱۹ میلادی در مسیر خود از منطقه کوهمره، در برخی روستاهای حاشیه‌راه توقفی داشته، کتابی بنام گویشهای تاجیکی استان فارس (۱۸۰۹ م.) تألیف کرده است. بنظر می‌رسد که راهنمایان اسکارمان ترك بوده‌اند و او تحت تأثیر آنان، و نه دلائل زبان‌شناختی، گویشهای کوهمره‌ای (سمقونی، پاپونی، ماصرمی و بورنجونی) را «تاجیکی» نامیده است. این اطلاق غلط است و اهالی کوهمره نه تنها خود را تاجیک نمی‌دانند، بلکه مانند ترکان قشقایی، جلگه‌نشینان فارس را با نام خفیف «تاجیک» می‌خوانند. ارانسکی نیز بر اساس تألیف اسکارمان گویش روستاهای فوق را «تاجیکی» خوانده است. ولی او کمی بعد گویش دو روستای دیگر کوهمره (کلانی و عبدوئی) را کردی می‌خواند.^۲ همانطور که مشاهده می‌شود هیچ يك از محققین ایرانی و خارجی فوق متوجه یکسانی گویشهای فوق نشده‌اند.

به هر روی انتساب گویش کوهمره‌ای (با نام روستاهای کلانی و عبدوئی) به کردی رسمیت یافته است. نگارنده فاقد آن بضاعت است که بتواند درباره این انتساب داوری کند، که آیا گویشهای طوایف کوه‌نشین خطه جنوبی فارس، که دارای مشابهت‌های جدی با گویش لارستانی است، از زمره گویشهای کردی است و یا گویش باستانی خاصی است؟

مسئله مهم دیگری که مطرح است این است که آیا اکراد پارس، کرد بمفهوم قومی آن بوده‌اند و یا کرد بمفهوم عام چادر نشین؟ جان لمبرت کسردشناس آمریکائی در مقاله «منشأ پیدایش کردها در ایران پیش از اسلام» می‌نویسد:

گرچه احتمال اینکه کردهای فارس به عشایر کردستان مربوط باشند بیشتر به حقیقت نزدیک است تا آنها را گروه‌های مجزائی بدانیم و تصور کنیم که عشایر فارس کردهای واقعی نیستند... اثبات این مسئله ناممکن است که عشایر فارس کردهای واقعی

۱. برهان قاطع، جلد ۱، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۱، ص ۵۸ (مقدمه).

۲. ارانسکی، مقدمه فقه‌اللغه ایرانی، ص ۳۲۱.

نبوده‌اند، زیرا احتمال اینکه آنها کردهای واقعی بوده باشند نیز وجود دارد. قبل از آغاز قرن بیستم هیچگونه تمایز اساسی بین زبان کردی و لری شناخته نشده بود.^۱

همانگونه که ملاحظه می‌شود به ضرس قاطع نمی‌توان مدعی شد که اگراد پارس، کرد بمفهوم قومی آن نبوده‌اند. تصور لمبرت و برخی از محققین بر این است که هم اکنون در فارس اثری از طوایف کرد دیده نمی‌شود و حال آنکه پژوهشگران معتبری چون ارانسکی حداقل بوجود گویش کردی در کلانی و عبدوئی و «برخی از قبائل صحرائشین کرد» در استان فارس اذعان داشته‌اند.^۲ منظور ارانسکی از این قبائل صحرائشین کرد استان فارس کدام است؟ آیا محققین روس در طوایف کوه‌نشین کوه‌مره و سرخی مطالعاتی داشته‌اند؟ این پرسش‌ها بر نگارنده روشن نیست و امید است که ارباب فضل اگر اطلاعی دارند حقیر را یاری رسانند.

شیراز - ۶۸/۲/۲۴

۴. کوچ نشینی در ایران امروز

۱. فصلنامه عشایری «ذخایر انقلاب»، شماره ۵، زمستان ۱۳۶۷، ص ۱۰۳.

۲. ارانسکی، همان ماخذ.

بارزترین مشخصه ایلات و عشایر، شیوه زیست آنان است، که برخلاف یکجانشینان روستایی و شهری، در کوچ و نقل و انتقال دائمی سپاه چادرها و رَمه‌های خود هستند. در سرزمین‌هایی مانند ایران، پدیده کوچ‌نشینی دارای بنیاد نیرومند طبیعی است. وضع اقلیمی این نواحی، حرکت و جابجایی رَمه‌های عظیم را، همراه جذرومدهای آب و هوایی و در جستجوی شرایط مناسب و چراگاه‌های متناوباً روینده، عقلایی‌ترین و اقتصادی‌ترین شیوه بهره‌برداری از حُد اعلای امکانات طبیعی ساخته است. راز پیدایش و دیرپائی و تداوم پدیده کوچ‌نشینی شبانی در نواحی بی‌چون فلات ایران، ماوراءالنهر، آسیای مرکزی و شمال آفریقا در این بنیاد طبیعی است.

۱. کلیات

پیشینه تاریخی کوچ‌نشینی

باستان‌شناسان و انسان‌شناسان «کوچ‌نشینی» را کهن‌ترین شیوه زیست بشر می‌شناسند. آنان سه دوره مختلف را در تاریخ کوچ‌نشینی متمایز می‌سازند: ۱) کوچ‌نشینی ابتدائی (Primitive Nomadism): این نوع کوچ-نشینی در عهد میان‌سنگی (هزاره ۱۲ تا هزاره ۶ قبل از میلاد) و عهد نوسنگی (هزاره ۵ قبل از میلاد)، مدت ۸ هزار سال، شیوه عمومی زیست Nomadism: از واژه یونانی nomas-ados به معنای «جستجوگران چراگاه».

بشر بوده است. این نوع کوچ‌نشینی بر شکار، دامداری خانگی، جنگل‌کاوی و گردآوری غذا مبتنی بوده است.

انسان‌شناسان برخی از قبائل آفریقائی، مانند بوشمن‌ها (در صحرای کالاهاری در جنوب آفریقا) و قبائل استرالیا را نمونه‌های کوچ‌نشینی بدوی در جهان معاصر به شمار می‌آورند. در برخی از ایلات و طوایف کوه‌نشین ایران (بویژه در فارس) بقایای کوچ‌نشینی ابتدائی، گاه در آمیزش با کوچ‌نشینی شبانی، وجود دارد. معیشت این طوایف کوه‌نشین بر دامداری بدوی (رمه‌های کوچک بز)، جنگل‌کاوی، زراعت (بویژه گندم‌کاری دیم) و باغداری کوچک در کوهستانها مبتنی است. در آنها، نظام عشیره‌ای و ساخت‌های کهن خویشاوندی نیرومند است.

(۲) **جدائی یکجانشینی از کوچ‌نشینی:** بتدریج بخشی از قبائل کوچ‌نشین در نواحی مناسب اسکان می‌گزینند و به زراعت اشتغال می‌ورزند و بخش دیگر به کوچ ادامه می‌دهند. بدین ترتیب جامعه بشری به دو گروه «کشاورز» (یکجانشین) و «دامدار-طبیعت‌کاو» (کوچ‌نشین) تقسیم می‌شود. گرایش به یکجانشینی از هزاره پنجم قبل از میلاد آغاز شد. کشاورزان در نیمکره غربی، نیمکره شرقی، کناره‌های دره نیل (مصر)، دجله و فرات (بین‌النهرین)، سند (هند)، هوانگ‌هو (چین) و در قسمت‌هایی از آسیای صغیر و شبه جزیره بالکان سکنی گزیدند و دامداران در سیرری جنوبی، حوزه دریای آرال، فلات ایران و استپ‌های جنوبی دریای سیاه به کوچ‌نشینی پرداختند.

(۳) **کوچ‌نشینی شبانی (Pastoral Nomadism):** در عصر مفرغ (هزاره‌های سوم و دوم قبل از میلاد) کوچ‌نشینی شبانی پدید آمد. بدیگر سخن، «کوچ‌نشینی شبانی»، بعنوان پدیده‌ای متمایز با «کوچ‌نشینی ابتدایی»، متأخر بر پیدایش یکجانشینی و زراعت است. افزایش نفوس انسانی و ضرورت‌های توسعه دامداری و دستاوردهای بشر در این شاخه از اقتصاد، تربیت اسب بعنوان حیوان سواری و اختراع ارابه، نگهداری رمه‌های بزرگ مویشی را ضرور و ممکن ساخت و به تشکیل اقوام شبان مانند کاسی‌ها و سیت‌ها و آریاها انجامید. کوچ‌نشینان رمه‌های عظیم خود را زمستانها در جلگه‌های معتدل و تابستانها در ارتفاعات خنک و خصر می‌چرانیدند.

الگوهای کوچ

در ایلات و عشایر سه الگوی اصلی کوچ قابل تفکیک است:

(۱) **کوچ افقی:** برخی از ایلات و طوایف تابستانها در نواحی سردسیر (بیلاق) زندگی می‌کنند و بتدریج با فروکش کردن گرما به نواحی معتدل می‌کوچند و از طریق طی مسیرهای مشخص (ایل راه) در سرمای زمستان به چراگاه‌های گرمسیری (قشلاق) پناه می‌برند. با آغاز فصل گرما در گرمسیر مجدداً کوچ به سوی چراگاه‌های بیلاقی آغاز می‌شود. نمونه بارز این الگوی کوچ در ایل قشقایی قابل رویت است. متوسط ارتفاع مناطق سردسیری ۲۱۰ متر و متوسط ارتفاع مناطق گرمسیری ۹۰۰ متر می‌باشد و فاصله بیلاق تا قشلاق، گاه به ۵۰۰ کیلومتر می‌رسد.

(۲) **کوچ دورانی:** در برخی از عشایر، مانند طایفه زین‌الدینی بلوچستان و بادیه‌نشینان حواشی دریاچه هامون جازموریان، در منطقه کوچ آب و هوا و سرما و گرما از تفاوت محسوس برخوردار نیست و سراسر منطقه کوچ حداکثر چند روز راه می‌باشد. کوچ این گروه به شکل دورانی و بیابان‌گردی است. در این عشایر نیز انگیزه اصلی کوچ، بهره‌گیری از چراگاه‌های طبیعی است.

(۳) **کوچ عمودی:** این الگوی کوچ در اکثر نقاط ایران، بویژه در طوایف زاگرس‌نشین رواج دارد. طوایف دامدار زمستانها در کوهپایه‌های معتدل (و اکثراً در روستاها) اقامت می‌گزینند و با فرا رسیدن بهار رمه‌های خود را به سوی ارتفاعات رانده و در اوج گرمای تابستان در قلل خنک کوهها، در سیاه چادرهای خود اقامت می‌گزینند.

در برخی از ایلات، مانند بختیاری، فاصله بیلاق تا قشلاق طولانی است. برخی از طوایف تنها به ارتفاعات و مرتع کوهستانی غنی مجاور روستای خود می‌کوچند. این دسته از کوچ‌نشینان در واقع «نیمه کوچ‌نشین» و یا «نیمه یکجانشین» هستند و در اقتصاد آنها معمولاً علاوه بر دامداری، زراعت نقش مهمی دارد.

دگرگونی‌های کوچ‌نشینی

تحولات اجتماعی و اقتصادی نیم قرن اخیر در ایران، زندگی کوچ-

نشینی را تحت تأثیر جدی قرار داد و به پیدایش اشکال جدیدی از کوچ، در انطباق با شرایط اجتماعی و اقتصادی جدید، انجامید. امروزه، اکثریت ایلات و عشایر ایران، یا کاملاً اسکان یافته‌اند و یا دارای مسکن می‌باشند. آمار سال ۱۳۶۴ نشان می‌دهد که ۵۳/۵٪ عشایر کوچنده کشور دارای مسکن (در ییلاق یا قشلاق) می‌باشند و ۵۷۴۹۸ خانوار عشایری فاقد مسکن ثابت گزارش شده است.

روی آوری بخش قبایل توجهی از عشایر به یکجانشینی و اقتصاد زراعی، در اکثر موارد سبب گسست پیوند عشایر با دامداری و مراتع سنتی آنها نشده و بخشی از آنها همچنان کارکرد کوچ و جابجائی مواسی و حفظ حقوق سایر اعضاء طایفه را بر ایل راه‌ها و مراتع ییلاقی و قشلاقی معده دارند. با توجه به این دگرگونی‌ها، وضع اعضای ایلات و طوایف ایران را در رابطه با کوچ، بطور نسبی، می‌توان به شکل زیر دسته‌بندی کرد:

- | | |
|--|---------------|
| الف: کاملاً یکجانشین (بی‌دام و کم‌دام) | ۱- یکجانشینان |
| ب: یکجانشین کوچ دام (رمة گردان) | |
| ج: کوچ بخشی از خانوار | ۲- کوچروان |
| د: کوچ تمام خانوار | |

گروه الف، هرگونه ارتباط خود را با زندگی کوچ‌نشینی و اقتصاد شبانی از دست داده‌اند.

گروه ب، آن بخش از عشایر اسکان یافته هستند که به علت اشتغال به زراعت به کوچ نمی‌روند، ولی احشام خود را از طریق خویشاوندان و یا سایر اعضاء طایفه به کوچ می‌فرستند.

گروه ج، عشایری هستند که به دلیل اهمیت زراعت در اقتصاد خانوار و یا عوامل دیگر، بخشی از خانواده در محل اسکان می‌ماند و بخشی از آن احشام را به کوچ می‌برد.

گروه د، کسانی هستند که به دلیل اهمیت دامداری در اقتصاد خانوار، کاملاً به کوچ می‌روند.

گروه‌های ج و د، علاوه بر کوچ احشام خود، احشام سایر اعضاء

طایفه (گروه ب) را نیز به همراه خود انتقال می‌دهند. در هر چهار گروه فوق، علائق و پیوندها و سازمان اجتماعی ایلی کم و بیش محفوظ مانده و این امر در شرایط مساعد می‌تواند «کوچروان بالقوه» را به «کوچروان بالفعل» تبدیل کند.

تقسیم‌بندی بالا، بیانگر يك فرآیند طبیعی، از «کوچ‌نشینی» به «رمة گردانی» است؛ که سمت و سوی تحول نظام کوچ‌نشینی را در ایران امروز معین می‌دارد. بگفته استاد ارجمند دکتر پاپلی؛ در «رمة گردانی» (Transhumance) برخلاف «کوچ‌نشینی»، گروه‌های انسانی (بویژه زنان) گله‌ها را همراهی نمی‌کنند و جوانان به تنهایی گله را به ییلاق و قشلاق می‌برند و چنانچه از آنجا به کمکی نیاز داشته باشند فقط مردان به آنان کمک می‌کنند. گاه در رمة گردانی گله‌ها با کامیون و یا قطار جابجا می‌گردند.

گرایش به رمة گردانی، فقط بیانگر همیاری میان دو بخش اسکان یافته و کوچرو ایلات بمنظور تأمین حقوق کل جامعه قبیله‌ای بر ایل راه‌ها و مراتع نیست، بلکه بیانگر پدیده دیگری نیز هست و آن تبدیل طوایف کوچرو به شبانان مزدور رمة‌دارانی است که احشام خود را برای تعلیف در چارچوب رابطه کار مزدوری به عشایر واگذار می‌کنند. بر اساس آمار سال ۱۳۶۴ عشایر کوچنده کشور، در ایلات خمسة فارس، دام متوسط خانوار ۴۲۳/۳ رأس است. این رقم در بختیاری ۷۰ رأس می‌باشد و متوسط دام خانوار عشایر کوچنده کشور ۱۲۶ رأس است. از آنجا که عشایر خمسة فارس متمکن محسوب نمی‌شوند، بالا بودن چشمگیر متوسط دام خانوار در آنها بیانگر اهمیت شبانی مزدوری در آنهاست. در ایل قشقای، بدلیل وجود مراتع غنی و حاصلخیز، که اشتغال به اقتصاد زراعی را برای طوایف مطلوب و ممکن ساخته، بالا بودن رقم متوسط دام خانوار (۲۱۱/۸ رأس) بیشتر بیانگر همیاری دو بخش اسکان یافته و کوچنده طوایف در امر دامداری و زراعت می‌باشد.

واحدهای زیست در جامعه کوچ‌نشین

ایلات و عشایر ایران در چارچوب واحدهای زیست، که بر اساس

سازمان اجتماعی قبیله‌ای و شیوه زیست کوچ‌نشینی سامان یافته، زندگی می‌کنند. این واحدهای زیست و کوچ گاه در برگیرنده يك خانواده گسترده است و گاه چندین خانوار خویشاوند. واحدهای زیست و کوچ در عشایر کشور، دارای اسامی گوناگون است. در عشایر ایل سون (شاهسون) کوچکترین واحد زیست «اوبه» نام دارد، که تجمع چند خانوار خویشاوند است و واحد بزرگتر «گوبك» خوانده می‌شود؛ که دارای ساختار منسجم خویشاوندی است. تجمع «گوبك» ها ظاهراً «تیره» و تجمع تیره‌ها «طایفه» و مجموعه طوایف «ایل» نامیده می‌شوند. در عشایر بختیاری، کوچکترین واحد کوچ، «مال» است، که تجمع چند خانوار (سیاه‌چادر = بهون) خویشاوند می‌باشد. هر مال دارای ریش سفیدی بنام «سرمال» یا «گپ مال» است. در عشایر قشقایی، کوچکترین واحد کوچ «اوبا» است، که تجمع چند خانوار خویشاوند (او) می‌باشد. «اوبا» های يك طایفه در يك ایل راه با هم کوچ می‌کنند و دارای منزلگاه‌ها (یورت‌ها) و چراگاه‌های مشاع می‌باشند. هر «اوبا» دارای يك سرپرست است. در ایل کوه‌نشین سرخی فارس، کوچکترین واحد کوچ، «بنکو» است، که تجمع چند خانوار (سیاه‌چادر = بیون) خویشاوند می‌باشد. مجموع چند بنکوی خویشاوند يك «ایشوم» (= احشام) را تشکیل می‌دهند. «ایشوم» ها دارای ایل راه و مراتع مشاع می‌باشند.

مذهب کوچ‌نشینان ایران

تاکنون بررسی آماری از مذهب کوچ‌نشینان ایران منتشر نشده است. لذا، نگارنده با بررسی و کندوکاو در نتایج مقدماتی آمار سال ۱۳۶۴ مرکز-آمار ایران کوشید تا تصویری از پراکندگی مذهبی کوچ‌نشینان امروزی کشور بدست آورد. به امید آنکه با انتشار نتایج تفصیلی سرشماری عشایر کوچنده کشور آمار کامل و دقیق در دسترس همگان قرار گیرد.

۱) ایلات و طوایف شیعه اثنی عشری، ۸۰/۲٪ از کل عشایر کوچرو کشور را در بر می‌گیرند. مهم‌ترین ایلات و طوایف شیعه کشور عبارتند از: ایل بختیاری، ایل قشقایی، بخش مهمی از ایلات و طوایف لرستان، ایلات و طوایف کهگیلویه، ایلات و طوایف خمسه و کوهمره و ممسنی فارس، ایل ایلسون (شاهسون سابق) و طوایف ارسباران (قره داغ)، بخش مهمی از

کوچ‌نشینی در ایران امروز * ۱۲۷

ایلات و طوایف کرمان و هرمزگان، ایلات بهلولی و افشار و بخش مهمی از طوایف کرد خراسان، ایل کلهر باختران و طوایف حوزه مرکزی (همدان، زنجان).
۲) طوایف سنی شافعی، ۳/۶٪ عشایر کوچرو کشور را شامل می‌شوند. بیشتر عشایر کرد غرب (مانند شکاک، زرزا، قره‌پایاق، مامش، منگور) و عشایر آذربایجان غربی (مانند میلان، جلالی و...) و بخشی از ایلات باختران پیرو این مذهب‌اند.

۳) طوایف سنی حنفی، ۱۰۱٪ عشایر کوچرو کشور را در بر می‌گیرند. اکثر عشایر سیستان و بلوچستان و عشایر ترکمن پیرو این مذهب‌اند.

۴) فرقه اهل حق (که به «علی‌اللهی» مشهور است)، در بخش مهمی از عشایر کوچرو باختران، ایلام و لرستان رواج دارد (مانند ایل گوران، عشایر کرند، ایل سنجابی و طایفه خالیدی کلهر). اهل حق و سایر فرقه‌ها (مانند طریقت‌های تصوف نقشبندی و قادری و فرقه یزیدی) ۵/۲٪ عشایر کوچرو کشور را در بر می‌گیرد.

جدول زیر بیانگر پراکندگی مذهبی ایلات و طوایف کشور است:

مذهب	تعداد (خانوار کوچرو)	درصد
۱. ایلات و طوایف شیعه اثنی عشری	۱۵۰۹۵۴	۸۰/۲٪
۲. ایلات و طوایف سنی شافعی	۶۷۵۰	۳/۶٪
۳. ایلات و طوایف سنی حنفی	۲۰۸۵۶	۱۱٪
۴. اهل حق و فرقه‌های دیگر	۹۷۹۴	۵/۲٪
جمع:	۱۸۸۳۵۴	۱۰۰٪

اقتصاد ایلات و عشایر

۱) منابع درآمد: ایلات و عشایر ایران را از نظر منابع درآمد می‌توان به دو گروه تقسیم کرد:

الف) عشایری که اقتصاد آنها بطور عمده بر دامداری مبتنی است؛ هر چند در نواحی ییلاقی یا قشلاقی دارای زراعت دیم نیز هستند. این گروه معمولاً عشایری از نوع بخیاری و قشقای هستند که دارای رعمه‌های عظیم مواشی می‌باشند و گاه به کوچ‌های طولانی و دراز مدت می‌پردازند. در گذشته در اقتصاد این عشایر دامداری سهم اصلی و تعیین‌کننده را داشت و لذا اقتصاد آنان اقتصادی «تک بخشی» (Mono-Sectorial) محسوب می‌شد. ولی تحولات چند دهه اخیر گرایش به زراعت را در این گروه شدت بخشید و سهم آن را، گاه بیش از ۵۰٪، افزایش داد.

واژه مردم‌شناختی «کوچ‌نشینان شبان» در مورد این گروه از ایلات و طوایف مصداق کامل دارد.

ب) عشایری که دارای اقتصاد «چند بخشی» (Poly-Sectorial) می‌باشند در اقتصاد این گروه از عشایر، در گذشته سه چندان دور، طبیعت-کای و بهره‌برداری همه‌جانبه از مواهب طبیعی و شکار در کنار دامداری نقش مهم داشته و هنوز نیز دارای سهم قابل توجهی است. دامداری ابتدائی است و بز از اهمیت جدی در ترکیب گله برخوردار است، و گاه بزهای آنان دارای شهرت است (مانند بزهای طوایف فرامری و کرزا و لاوری در لارستان فارس). به دلیل کوچ کوتاه مدت و درون منطقه‌ای و وابستگی به قلمرو معین و محدود، زراعت و گاه باغداری ابتدائی و کوچک در حاشیه چشمه‌سارها و دره‌ها دارای سهمی در اقتصاد این طوایف است.

این گروه، بیشتر طوایف کوه‌نشین بومی جبال زاگرس و طوایف سیستان و بلوچستان و سایر نواحی مشابه را در بر می‌گیرد.

۲) دام: وجه مشخصه اقتصاد ایلات و عشایر ایران دامداری است و دام نقش تعیین‌کننده در حیات اقتصادی آنان ایفاء می‌کند. آمار سال ۱۳۶۴ مرکز آمار ایران، مجموع احشام عشایر کوچنده کشور را ۴۳۱،۳۸۰، ۲۳ رأس دام، شامل ۶۰۲، ۲۸۱، ۱۳ رأس گوسفند و بره و ۵۴۸،۸۲۹، ۱۰ رأس بز و بزغاله نشان می‌دهد.

پرورش و تعلیف دام در عشایر ایران به طریق «ستنی» یا «دامداری متحرک» است. رعمه‌های احشام متناسب با تحولات آب و هوایی در پی چراگاه‌های متناوباً روینده به گرمسیر (قشلاق) و سردسیر (ییلاق) حرکت

کوچ‌نشینی در ایران امروز * ۱۲۹

داده می‌شوند. متوسط دام خانوار در ایلات و طوایف ایران ۱۲۶ رأس است، که در برخی طوایف زیر ۷۰ رأس و در برخی طوایف بالای ۲۰۰ رأس می‌باشد.

عشایر ایران، برخلاف کوچ‌نشینان گوزن پرور سیبری یا بدوی‌های شتردار عربستان و یا گاوداران آسیای مرکزی عمدتاً به پرورش گوسفند و بز اشتغال دارند و دامداری آنها از نوع «داشتی» است.

گوسفند ایران از نظر جانورشناسی در گروه *Dolichucephaes* قرار دارد، که بسیاری از نژادهای گوسفندان آفریقای شمالی و خاور میانه و اروپای مرکزی نیز از همین زمره‌اند. گوسفندان ایران از ۱۲ نژاد می‌باشند: لری، بلوچی، ماکو، کلاکو، فراهانی، کرمانی، مغانی، شال، قره‌گل، زندگی، زل، کردی. نژادهای فوق را می‌توان به سه گروه پشمی، گوشتی و پوستی تقسیم کرد. گوسفندهای ماکوئی، کلاکو، فراهانی و کرمانی از نژادهای مرغوب پشمی هستند، گوسفندهای مغانی (شاهسونی)، کردی، لری و شال از نژادهای خوب گوشتی و گوسفندان قره‌گل، زندگی و زل دارای پوست مرغوب می‌باشند.

در عشایر ایران پرورش بز نیز از اهمیت جدی برخوردار است. بز حیوان بومی فلات ایران محسوب می‌شود و نخستین بار در ۹۰۰۰ سال پیش در آسیای جنوب غربی اهلی شد. بز در برابر سرما و گرما مقاوم است و توانائی زیست در کوهستان‌های صعب‌العبور را داراست و برگ درختان بلوط غذای مناسبی برای او است. بز ایران از نژاد گوشتی موسوم به «کوهستانی سوری» است، هر چند از شیر و موی آن نیز استفاده می‌شود.^۱

۵۶٪ احشام عشایر کوچنده کشور را گوسفند و ۲۴٪ آن را بز تشکیل می‌دهد. این نسبت در عشایر مختلف متغیر است. در حوزه شمال غربی، بدلیل موقعیت مناسب چراگاه‌ها، در ترکیب گله، بز از اهمیت کمتری برخوردار است و تعداد آن زیر ۱۰٪ دام‌ها است. در عشایر حوزه زاگرس، بز از اهمیت جدی برخوردار است و تعداد آن بین ۲۵٪ الی ۷۷٪ دام‌ها است.

۱. مراجعه شود به: دکتر ستاری، گوسفندداری در ایران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۴.

در عشایر حوزه شرق و جنوب شرقی، بدلیل مقاومت این حیوان در برابر گرما و سرمای شدید کویری، بز بیشترین اهمیت را می‌یابد و تعداد آن ۶۸٪ الی ۸۸٪ دام‌ها است. در عشایر حوزه شمال شرقی، بز حدود ۵۰٪ الی ۶۰٪ دام‌ها را در بر می‌گیرد. در عشایر حوزه مرکزی، بدلیل ویژگی‌های اقتصاد این عشایر و مجاورت آنها با بازار بزرگ تهران، گوسفندداری از اهمیت بیشتری برخوردار است. در رمه گردانسان جنوب البرز ۲۹٪ دام‌ها بز و ۷۱٪ گوسفند می‌باشد.

پرورش گاو و گاومیش تنها در برخی نواحی مساعد و در نزد عشایر نیمه کوچرو، که کوچ آنها کوتاه مدت و در نواحی هموار است، رواج دارد. تعداد گاو و گاومیش عشایر کوچنده ۲۵۲۳۶۱ رأس می‌باشد.

عشایر ایران به پرورش شتر نیز اشتغال دارند. در ایلاتی مانند قشقایی از شتر بعنوان حیوان بارکش استفاده می‌شود. عشایر کوچنده ایران ۵۹۷۸۶ رأس شتر و شتر بچه در اختیار دارند.

اسب و الاغ و قاطر نیز بعنوان ابزار سواری و حمل و نقل مورد استفاده عشایر است. عشایر ایران به سوارکاری شهره‌اند و در رابطه با اسب فرهنگ و آداب و رسوم مفصلی وجود دارد. سگ نیز بعنوان محافظ گله نگهداری می‌شود.

۳) مرتع: طبق برآوردهای موجود، مراتع کشور مجموعاً حدود ۹۰ میلیون هکتار است؛ ۱۴ میلیون هکتار مراتع درجه یک (مراتع علفی نسبتاً خوب تا متوسط)، ۶۰ میلیون هکتار مراتع درجه دو (مراتع بوته‌زار متوسط تا ضعیف با سیر قهقرائی) و ۱۶ میلیون هکتار مراتع درجه سه (مراتع کویری و بیابانی ضعیف تا خیلی ضعیف و تخریب یافته).^۱

مراتع ایران را می‌توان به دو گروه **یبلاقی** و **قشلاقی** تقسیم کرد. مراتع عمده یبلاقی ایران را، که دارای علوفه بهتر و بیشتر هستند، می‌توان در کوهستان‌های بختیاری، آذربایجان، کردستان، لرستان، همدان، بخشی از کرمانشاه و قزوین و فارس، اراک و ملایر و نهاوند و تویسرکان و بالاخره دامنه‌های

۱. مراجعه شود به: علی فضیلتی و هادی حسینی عراقی، مراتع کشور و روش‌های مدیریت و اصلاح و احیاء آن، از انتشارات کمیته مشترک دفتر فنی مرتع و سازمان ترویج کشاورزی، ۱۳۶۴.

جنوبی البرز و بخش بزرگی از شمال خراسان یافت. مراتع پیرامون سهند و سبلان در آذربایجان و کوه‌های بختیاری و ناحیه فریدن و چهار محال معروفیت بیشتری دارد و منابع گیاهی آنها بسیار غنی است. عمده مراتع **قشلاقی**، که بیشتر در دشت‌های گرم و کم ارتفاع نسبت به سطح دریا قرار دارند، عبارتند از: سرخس، دشت مغان، ترکمن صحرا، دشت گرگان، جلگه خوزستان، فارس و نواحی واقع در اطراف کویر مرکزی.^۱

مراتع کشور سالانه ۱۰ میلیون تن علوفه خشک قابل استفاده دام تولید می‌کند، که اگر حداقل بهای یک تن علوفه خشک ۲۵۰۰ ریال محاسبه شود، ۲۵۰ میلیارد ریال ارزش اقتصادی آن است. ارزش اقتصادی این علوفه زمانی که به فرآورده‌های دامی تبدیل شود تا ۲ برابر، یعنی ۵۰۰ میلیارد ریال افزایش می‌یابد.^۲ باید ۱۰ میلیون هکتار جنگل‌های بلوط منطقه زاگرس غرب و جنوب غربی کشور، که برگ آنها خوراک مناسبی برای بز است، را نیز به این ذخیره علوفه‌ای افزود. دامداری متحرک و رمه گردانی تنها راه بهره‌برداری از این گنجینه ذخیره ثروت ملی است.

۲. جغرافیای عشایری ایران

بررسی ایلات و طوایف ایران، رابطه مستقیم میان جغرافیای طبیعی کشور را با پراکندگی جمعیت کوچرو نشان می‌دهد. شرایط مساعد طبیعی در سراسر فلات ایران، این بخش از جهان را تا گذشته‌ای نه چندان دور به مأوای صدها قبیله کوچرو بدل ساخته بود. امروزه، بخش اعظم این عشایر به دلائل مختلف اسکان یافته و به زندگی یکجانشینی و اقتصاد زراعی روی آورده‌اند و یا جذب محلات حاشیه‌ای در شهرهای بزرگ شده و به مشاغل شهری پرداخته‌اند؛ عشایر عرب خوزستان تا نیم قرن پیش، چه از نظر اقتصادی و چه از نظر سیاسی، از قبائل مهم کوچ‌سرو کشور بودند، ولی امروزه عموماً یکجانشین شده‌اند. آمارگیری سال ۱۳۶۴ مرکز آمار ایران

۱. دکتر پروین ورجاوند، روش شناخت عشایر.

۲. علی فضیلتی و...، مراتع کشور و...

در این سامان (صرف نظر از عشایر بختیاری و لر که برای قشلاق به خوزستان می‌کوچند) طوایف کوچ‌رو را نشان نمی‌دهد. عشایر ترکمن نیز چنین سرنوشته‌ی دارند و در آخرین داده‌های آماری از کوچ‌نشینان ترکمن گزارش در دست نیست.

بر اساس نتایج مقدماتی آمار سال ۱۳۶۴ مرکز آمار ایران و با توجه به جغرافیای طبیعی سرزمین ایران، می‌کوشیم تا پراکندگی عشایر کوچ‌رو کشور را ترسیم کنیم.

حوزه غرب و جنوب کشور (حوزه زاگرس)

سلسله جبال عظیم و پهناور زاگرس، که ادامه آن در خارج از سرزمین ایران در شمال به کوه‌های آدرات ارمنستان و در غرب به کوه‌های توروس سوریه می‌رسد، در حرکت خود به جنوب ایران منطقه‌ای کوهستانی به طول ۱۶۰۰ کیلومتر و به عرض ۱۶۰ تا ۳۶۰ کیومتر پدید می‌آورد. این سلسله جبال در مسیر جنوبی خود تا استان فارس تداوم یافته و در آنجا به موازات خلیج فارس به شرق کشیده می‌شود و به کوه‌های پاکستان می‌پیوندد.

این منطقه با بیش از ۱۰ میلیون هکتار جنگل بلوط، که در منتهی‌الیه گرمسیری آن به جنوب شرقی، به جنگل‌های پراکنده بن (پسته وحشی) و بادام کوهی بدل می‌شود، دارای آب و هوای نسبتاً مرطوب و مرطوب، مراتع غنی و انواع گیاهان و درختان و در اکثر نقاط دارای دو نوع شرایط اقلیمی گرمسیری و سردسیری در محدوده‌ای نزدیک به هم می‌باشد. کوهپایه‌ها غالباً ۱۰۰۰ متر و قله‌ها گاه بیش از ۳۰۰۰ متر ارتفاع دارد و بلندترین قله آن زردکوه، ۴۵۴۷ متر با سطح دریا فاصله دارد.

منطقه گسترده فوق، شامل استان‌های کردستان، باختران، لرستان، ایلام، بخشی از اصفهان، چهارمحال بختیاری، کهگیلویه و بویراحمد، فارس می‌باشد.

مجموعه عوامل اقلیمی، طبیعت غنی زاگرس را از کهن‌ترین ازمه به مأوای قبائل کوچ‌نشین بدل ساخته است. وجود ارتفاعات سرسبز و خنک، در کنار دره‌های پر آب و جنگلی و دشت‌های معتدل و نسبتاً گرم در یک محدوده نزدیک، گاه زندگی کوچ‌نشینی در چارچوب یک منطقه محدود (کوچ

درون منطقه‌ای) را میسر ساخته، و دامداران را از رنج کوچ‌های طولانی و برون منطقه‌ای رهایی بخشیده است.

علت تفکیک این منطقه گسترده در یک حوزه کوچ‌نشینی، در همسانی و مشابهت‌های بنیادین شیوه زیست و ساخت‌های اجتماعی و فرهنگی طوایف این سامان است، که صرف نظر از پاره‌ای استثنائات، اغلب آنها را می‌توان با عنوان «قبائل زاگرس‌نشین» مشخص و متمایز ساخت:

(۱) **عشایر کرده:** در شمالی‌ترین بخش زاگرس (نواحی غرب دریاچه ارومیه) در استان آذربایجان غربی (استان کردستان) طوایف کرد از ازمه کهن اقامت داشته‌اند که امروزه عموماً در روستاهای کوهستانی اسکان یافته‌اند. علاوه بر ایلات مشهور شکاک، مامش، زرزا، قره‌پاپاق و سایر طوایف کرد آذربایجان غربی، در استان کردستان باید از ایلات اسکان یافته گلباغی، طوایف اورامانات، طوایف مریوان، طوایف سنندج، طوایف بانه، عشایر جوانرود، طوایف سقز و طوایف مستقل پراکنده یاد کرد.

در استان باختران، زندگی کوچ‌نشینی عشایر کرد هنوز نیز تداوم دارد و از مهم‌ترین ایلات کوچ‌رو این منطقه باید از ایل کرد جاف، ایل کلهر، ایل قلخانی، نام برد. امروز، از ایل مشهور سنجابی تنها ۵۲۸ خانوار کوچ‌رو، از ایل گوران تنها ۴۹۰ خانوار کوچ‌رو و از ایل کرند ۳۴۲ خانوار کوچ‌رو به جای مانده است. در سال ۱۳۶۴، مجموع عشایر کوچ‌رو استان باختران ۸۲۶۸ خانوار گزارش شده است.

در استان ایلام نیز ایل کرد ایلام می‌زید، که بزرگترین واحد کوچ‌رو این استان را با ۱۵۸۳ خانوار کوچنده تشکیل می‌دهد. علاوه بر این، عشایر دارای منشاء قومی کرد یا منسوب به کرد در سایر نقاط ایران (مانند خراسان و کرمان) نیز پراکنده هستند.

(۲) **عشایر لر و لک:** طوایف لرستان در یک تقسیم‌بندی به دو بخش لر و لک تقسیم می‌شوند. لرها و لک‌ها از نظر لهجه، سنن و آداب و برخی مسائل مذهبی از هم متفاوتند.

ایلات و طوایف لک در شمال و شمال باختری لرستان سکونت دارند و سرزمین لک نشین به صورت خط منحنی در دره‌های رودخانه صیمره میان بروجرد، نهاوند، خرم‌آباد، کرمانشاه و ایلام قرار گرفته است. در

گذشته، لك‌ها به «طوایف‌وند» شهرت داشتند و لر‌ها را «فیلی» می‌گفتند. الوار ایران در لرستان، بخشی از ایلام، چهارمحال و بختیاری، کهکیلویه و بویراحمد و بخشی از استان فارس و بوشهر زندگی می‌کنند. در سایر نقاط کشور، مانند کرمان، نیز طوایف پراکنده لر وجود دارد. عشایر را به لرکوچك (الوار لرستان و ایلام) و لر بزرگ (الوار بختیاری و کهکیلویه و بویراحمد و ممسنی فارس) تقسیم می‌کنند. لك‌ها، که در اصل جنوبی‌ترین گروه قبائل کرد به شمار می‌آمده‌اند، امروز، با طوایف لر آمیخته و همسان شده‌اند. لك‌ها شامل طوایفی چون سلسله، دلفان، باجلان و مافی می‌باشند. برخی محققین طوایفی چون کلهر را نیز لك به حساب می‌آورند.

آمار سال ۱۳۶۴، در استان لرستان (یا پیشکوه) ۱۷۹۵۱ خانوار کوچ‌رو را گزارش می‌دهد که مهم‌ترین طوایف بالفعل کوچنده آن عبارتند از: ایل میوند (میوند - که در اصل طایفه مستقلی بوده که به همراه بختیاری و ممسنی و غیره به ایران کوچیده و سپس بعنوان شاخه‌ای از ایل چهار لنگ بختیاری محسوب می‌شد)، ایل ذلکه (زلقی؟)، طوایف دلفان نورآباد (کاکاوند، ایتاوند، مومیاوند یا میر بیگ)، ایل پای، ایل دریکوند و طوایف دیگر. بیشتر طوایف لرستان یا کاملاً اسکان یافته‌اند (مانند: بهاروند، بیرانوند، ساکی، چگنی و...) و یا بخش اندکی از آنها به زندگی کوچ‌نشینی ادامه می‌دهند (مانند: سگون، و تراکا شوندها در استان همدان).

آمار سال ۱۳۶۴، در استان ایلام (یا پشتکوه) ۵۷۹۶ خانوار کوچ‌رو را نشان می‌دهد، که ۴۲۱۳ خانوار آن از طوایف لر می‌باشند. از ایلات و طوایف مشهور لر این خطه باید از ملکشاهی، میش خاص، شوهان، خزل، دیناروند، بولی، ایوان، بدره، ارکوازی و پنج سنون نام برد.

در استان چهارمحال بختیاری، ایل بختیاری زندگی می‌کند که با ۳۴۳۳۳ خانوار کوچ‌رو، بزرگترین ایل کوچنده کشور است. در استان کهکیلویه و بویراحمد، ایلات بویراحمد (علیا، سفلی، گرمسیری)، بهمنی، طیبی، دشمن زیاری، چرام و بابوئی (باوی) سکونت دارند. این منطقه با ۱۹۶۲۶۰ خانوار کوچنده یکی از مراکز مهم عشایری کشور است. در بخش اسکان یافته این سامان، فرهنگ و روانشناسی اجتماعی

قبیله‌ای چشمگیر است.

منطقه ایل ممسنی فارس نیز مأوای ۴ طایفه لر (دشمن زیاری، جاوید، رستم، بکش) می‌باشد، که امروزه تنها بخش اندکی از آن (۳۷۶۵ خانوار) به کوچ‌نشینی ادامه می‌دهند.

سلسله جبال زاگرس در امتداد خویش به سوی جنوب شرقی کشور، منطقه‌ای جنگلی و از نظر اقلیمی متنوع بنام کوهمره را پدید می‌آورد، که منطقه‌ای به وسعت بیش از ۳۰۰ کیلومتر مربع از جنوب شیراز و جد فاصل کازرون و فیروزآباد را در بر می‌گیرد. منطقه کوهمره، نیز در محدوده خود ۲۰ ایل و طایفه کوه‌نشین را در بر دارد، که بزرگترین قبیله آن ایل سرخسی خوانده می‌شود. در این منطقه با ۳۰۶۸ خانوار کوچنده، هنوز نیز زندگی کوچ‌نشینی رونق دارد و در بخش‌های اسکان یافته اهالی، فرهنگ عشیره‌ای و روان‌شناسی اجتماعی قبیله‌ای و گویش‌های متنوع و خودویژه پایدار است.

شاخه‌های پایانی جبال زاگرس، که بتدریج مختصات گرمسیری می‌یابد و جنگل‌های انبوه بلوط جای خود را به جنگل‌های تنک بادام و بن می‌دهد، خالی از سکنه کوچ‌نشین نیست و این سامان، که ناشناخته‌ترین قبائل زاگرس‌نشین را در بر می‌گیرد و تالارستان فارس تداوم دارد، مأوای قبائل کوه‌نشین و بدوی است، که معشیت آنان بیشتر بر بزداری و جنگل‌کاو و زراعت دیم مبتنی است.

(۳) عشایر ترك و خمسه فارس: استان فارس، علاوه بر قبائل کوچ‌نشین پیشگفته، مأوای دو اتحادیه ایلی بزرگ و مشهور است:

ایل ترك قشقائی، که با کوچ دراز مدت خود خطه اصفهان را به خلیج فارس می‌پیوندد، از مشهورترین ایلات کشور است، که هر چند بخش قاطع آن در جوامع شهری و روستائی مستحیل شده و به یکجانشینی روی آورده، ولی همچنان با ۱۷،۴۴۴ خانوار کوچنده دومین واحد عشایری (پس از بختیاری) و با ۳،۶۹۵،۳۷۷ رأس دام نخستین واحد دامداری متحرك کشور محسوب می‌شود. پیوندهای تاریخی و فرهنگی و روانشناختی، امروزه از مجموعه قشقائی‌ها (یکجانشین و کوچ‌رو و نیمه کوچ‌نشین) تصویر يك واحد قومی-قبیله‌ای را ارائه می‌دهد.

ایلات خمرسه، شامل ایل عرب و ایل باصری و ایل بهارلو و ایل اینالو و ایل نفر می‌باشد، که بدلائل سیاسی در دوران قاجاریه در يك اتحادیه ایلی سازمان یافته‌اند. نام مشترك (خمرسه) و قلمرو مشترك یا همسایه تنها عوامل پیوند دهنده مجموعه ناهمگون فوق است. ایل عرب، عرب نژاد و عرب زبان است. ایل باصری فارس است و ایلات اینالو و بهارلو و نفر از قبائل ترکی هستند که از دیر باز به فارس کوچیده‌اند. امروزه، تنها بخشی از ایلات عرب و باصری به کوچ‌نشینی ادامه می‌دهند و اکثریت مطلق ایلات بهارلو و اینالو و نفر اسکان یافته‌اند. ایلات خمرسه با ۵۴۵۴ خانوار کوچنده پنجمین واحد عشایری کشور و با ۲،۳۰۸،۵۷۰ راس دام سومین واحد دامداری متحرک کشور (پس از قشلاقی و بختیاری) محسوب می‌شوند.

در مجموع، حوزه پهناور و گسترده زاگرس، که با نگاهی اجمالی پراکندگی قومی و قبیله‌ای آن را بیان داشتیم، ۲۳۷، ۱۱۷ خانوار کوچنده یعنی ۶۲/۲٪ کل عشایر کوچرو کشور را در خود جای داده و این عشایر با ۱۵،۳۲۹،۳۵۳ راس گوسفند و بز (۶۴/۳٪ کل دام‌های عشایر کوچنده کشور) و ۱۶۳۵۳۲ راس گاو و گاومیش (۶۴/۸٪ کل کشور) جای نخست را در اقتصاد دامی کشور اشغال می‌کنند.

اگر کوچ عمودی را مختص عشایر کوه‌نشین بدانیم، علیرغم تفاوت ارتفاع میان ییلاق و قشلاق (۱۲۰۰ متر) عشایر جلگه‌نشین قشقای و خمرسه، کوچ‌آنان را باید از کوچ افقی و طولانی محسوب داشت.

حوزه شرق و جنوب شرقی

این حوزه کوچ‌نشینی، بخشی از جنوب خراسان و مناطق سیستان و بلوچستان و کرمان و هرمزگان را در بر می‌گیرد و دارای شرایط توپولوژیک و اقلیمی خاصی است. در این حوزه، تنوع و تضاد اقلیمی شدید در مجموع منطقه‌ای کم آب و کم باران و با آب و هوای گرم‌کویری را رقم می‌زند، که اختلاف درجه حرارت در شبانه روز چشمگیر است.

در شمال این حوزه، کویر وسیع لوت با مختصات خود ویژه قرار دارد. پیشرفت کویر را رشته‌کوه‌های متعددی محدود می‌کند: امتداد جبال شرقی کشور از خراسان به جنوب کشیده می‌شود و در حاشیه مرز شرقی

بلوچستان تا منتهی‌الیه جنوبی تداوم می‌یابد و بلندترین قله آن، تفتان، ۳۹۷۲ متر ارتفاع دارد.

ادامه رشته‌کوه‌های مرکزی ایران، به صورت دو شاخه از شمال غربی و غرب وارد استان کرمان می‌شود. يك رشته با گذر از جنوب رفسنجان به سمت بلوچستان تداوم می‌یابد (بلندترین قله‌ها هزار با ۴۴۶۵ متر و لاله‌زار با ۴۳۵۱ متر ارتفاع است). رشته دیگر، از شمال زرنند، در حاشیه کویر لوت، از میان کرمان و شهداد، به سوی بم کشیده می‌شود و در کوه جوپار (۴۱۳۵) به رشته اول می‌پیوندد و بزرگترین سد طبیعی را در مقابل کویر پدید می‌سازد. بلندترین قله این رشته کوه پلوار با ۴۲۳۳ متر ارتفاع است.

جبال زاگرس نیز، که تا لارستان فارس کشیده شده، در امتداد خود به موازات خلیج و به سوی شرق، هرمزگان و جنوب کرمان و جنوب بلوچستان را به منطقه‌ای کوهستانی بدل می‌سازد.

مجموع این شگفتی طبیعت، حوزه فوق را به ۴ منطقه اقلیمی متضاد: ییلاقی (مانند دره‌های کوه تفتان و منطقه بردسیر و لاله‌زار و جبال بارش، با آب و هوای لطیف و چشمه‌های گوارا)، معتدل (با اختلاف شدید درجه حرارت در روز و شب)، گرمسیری (با هوای خفان‌آور و گرمای شدید در شبانه روز) و ساحلی (با هوای گرم و مرطوب) تقسیم کرده است.

در برخی نواحی مانند «سرحد» (کوه‌های تفتان و پنج انگشت و مودپیش) شرایط جنگلی حکمفرما است و علفزارهای کافی و مناسب وجود دارد. در حالی که در مناطق کویری، زیست انسان بسیار دشوار و گاه ناممکن است. در این حوزه کوچ‌نشینی بیش از ۲۰۰،۰۰۰ هکتار جنگل پراکنده بن (پسته وحشی) و بادام کوهی و... وجود دارد.

مجموعه عوامل جغرافیائی فوق، شرایط زیست کوچ‌نشینی را در این حوزه مهیا ساخته است. بنحوی که در سیستان و بلوچستان هر فرد بومی خود را به يك ایل و طایفه (اعم از اسکان یافته یا کوچنده) متعلق می‌داند و استان کرمان را به ماوای قبائل بزرگ و دارای رمه‌های بزرگ مواشی، چون طوایف مهنی و ایل افشار و ایل جبال باردزی، بدل ساخته است. کوچ عشایر این حوزه، عموماً از نوع «عمودی» (کوچ به ارتفاعات)

و به منظور تعلیف دام می‌باشد، هر چند طوایفی از بیابانگردان بلوچ^۱ (مانند زین الدینی‌ها) و بادیه‌نشینان حواشی هامون جازموریان (کرمان) به کوچ افقی کوتاه مدت و کوچ دورانی می‌پردازند.

بیشترین تراکم جمعیت عشایری این حوزه را در امتداد کوهستان‌های مرتفع مرکزی کرمان می‌یابیم (شهرستان‌های کهنوج، بافت، سیرجان، جیرفت و بـم)، که وجود دونوع شرایط اقلیمی «سرحدی» و «گرمسیری» امکان زیست انسان را فراهم ساخته است مانند: ایل بچاقچی، که ماوای آن کوهستان چهارگنبد در شمال شرقی سیرجان است. ایل ترک افشار، که در زمان شاه طهماسب صفوی به این ناحیه کوچانده شد و در منطقه‌ای کوهستانی و وسیع، از جنوب غربی رفسنجان تا جاده کرمان - بم، می‌کوچد.

با حرکت به سمت جنوب شرقی، در امتداد سلسله جبال فوق با ایا کوه‌نشین جبال بارزی مواجه می‌شویم که در منتهی‌الیه سلسله جبال مرکزی کرمان، در کوهستان‌های جبال بارز (میان بسم و جیرفت - قله ۳۷۴۱ متر) می‌زید.

در جنوب منطقه ایل افشار، و در امتداد جبال فوق، طوایف کهن و سلحشور مهنی سکونت دارند و در غرب آنان، در کوهپایه‌های غربی جبال بهر آسمان (۳۸۸۶ متر) تا جیرفت، طوایف لر کرمان (که منشاء خود را فارس می‌دانند) می‌زیند.

در منتهی‌الیه جنوب شرقی کرمان و مرز استان بلوچستان، در غرب آبخیز هامون جازموریان، به طوایف بادیه‌نشین برمی‌خوریم، که با کوچ دورانی - افقی در حوالی دریاچه جازموریان و بخش‌های رودبار و قلعه گنج رمه گردانی می‌کنند.

علاوه بر عشایر فوق، طوایف عرب نیز در کرمان، در مرز فارس، سکونت دارند (حوالی رفسنجان و شهر بابک).

در حاشیه شرقی این حوزه، در امتداد سلسله جبال که از خراسان به جنوب بلوچستان کشیده می‌شود و بلندترین قله آن تفتان است، نیز زندگی

۱. از ۱۲ میلیون هکتار مراتع سیستان و بلوچستان تنها ۳۰٪ آن مراتع درجه یک (۳،۶۰۰،۰۰۰ هکتار) می‌باشد که ۱۸/۹٪ کل مراتع مرغوب کشور را تشکیل می‌دهد. مابقی مراتع متوسط و فقیر است.

کوچ‌نشینی شکوفا است. در شمال شرقی این منطقه، طوایف سیستانی (براهوئی، سرگلزائی، سراپندی، شهرکی، میر، جهان تیغ، کلانتری، ناروئی، سنجرائی، گرگیج، سارانی، سالاری، بارکزائی، جنگی و غیره) سکونت دارند.

در حرکت به جنوب، در جنوب غربی زاهدان با طایفه اسماعیل-زائی (شه‌بخش) مواجه می‌شویم و سپس در پیرامون جبال تفتان، که دارای دره‌های خنک است، قبائل کوچنده را در تکاپومی‌یابیم. جنوب تفتان (خاش) ماوای ۱۶ طایفه بلوچ است، که مهم‌ترین آنان ناروئی و ریگی و کرد و تمیندانی و شهنوازی می‌باشد. در جنوب شرقی تفتان، در سراوان نیز ۱۹ طایفه بلوچ می‌زیند، که برخی از آنان عبارتند از: گمشاد زائی و بزرگ‌زاده و صالح زائی و سیاهانی. در جنوب غربی تفتان، در منطقه ایران‌شهر نیز طوایف بلوچ مانند بازکزائی و مبارکی و لاشاری و بامری و شاهلی و رند و عبداللهی می‌زیند. حاشیه جنوبی سرزمین بلوچستان، شهرستان چاه‌بهار، نیز ماوای ده‌ها قبیله بلوچ است، مانند سردار زائی، بلیدای، رئیس، میر و کنارکی.

امروزه، اکثریت جمعیت صدها ایل و طایفه ساکن این حوزه به‌دلائل گوناگون اسکان یافته و به اقتصاد روستائی یا شهری روی آورده‌اند. آمار سال ۱۳۶۴ مرکز آمار ایران، کل جمعیت کوچ‌نشین این حوزه (اعسم از سیستانی، بلوچ، براهوئی، ترک، کرد، لر و...) را ۴۵۶۶۱ خانوار (۲/۲۴٪ جمعیت عشایر کوچنده کشور) نشان می‌دهد، که با ۷۰،۴۷۰،۹۹۹ راس گوسفند و بز (۱۷/۱٪ کل دام عشایر کوچنده کشور) و ۳۰۲۱۷ رأس گاو و گاو میش (۱۲٪ کل کشور) دومین حوزه عشایری کشور را رقم می‌زند.

حوزه شمال غربی

این حوزه کوچ‌نشینی، شامل سرزمین آذربایجان (شرقی و غربی) و بخش غربی استان گیلان است. این منطقه پوشیده از رشته‌کوه‌هائی است، که از جبال آراتات ارمنستان (شوروی) آغاز شده و بصورت موازی به‌درون منطقه گسترش می‌یابد. کوه‌های شمالی (گیامکی داغ با ۳۳۴۷ متر و کسبه با ۲۹۵۲ متر ارتفاع)، کوه‌های شرقی (طالش و حصار بلاغی و آق داغ و

ماسوله داغ) و کوه‌های مرکزی (سبلان و سهند و بزقوش) است. بلندترین قله سهند (حرم داغ) ۳۷۰۷ متر و بلندترین قله سبلان ۴۸۱۱ متر ارتفاع دارد. کوه‌های فوق جزء سلسله جبال البرز به شمار می‌روند.

در حاشیه غربی این حوزه کوچ‌نشینی، رشته‌کوه زاگرس (باطاق) از آراغات جدا می‌شود و از غرب دریاچه ارومیه به جنوب کشیده می‌شود. این رشته‌کوه از شمال به جنوب به نام‌های: قره‌داغ ماکو (۲۷۷۶ متر)، دره رش (۳۶۰۸ متر)، سیاه‌کوه (۳۵۷۸ متر) و شیخان (۳۰۵۱ متر) خوانده می‌شود.

حوزه شمال غربی از مناطق پرآب کشور به شمار می‌رود و میزان بارندگی آن، پس از کرانه جنوبی دریای خزر، بیش از سایر نقاط ایران است؛ ولی به دلیل سرمای شدید زمستان‌ها و بارش برف سنگین جنگل‌های آن تنگ است.

این حوزه از تنوع اقلیمی و آب و هوایی برخوردار است. هوای آن در شمال و شرق سرد، در غرب و مرکز معتدل و در جنوب دریاچه ارومیه تا حدودی گرم و مرطوب است. این حوزه، تابستانی معتدل دارد و زمستانی پر برف و بارش. ارتفاعات پائین‌تر از ۲۵۰۰ متر پوشیده از مرغزارهای سرسبز است. مراتع آذربایجان ۵،۱۷۴،۹۷۴ هکتار است، که به سه نوع قشلاقی و ییلاقی و میان بند (آران) تقسیم می‌شود.

در آذربایجان شرقی، طوایف متعددی مانند ایل ایل سون (شاهسون سابق)، که ییلاق آنان در کوهپایه‌های سبلان و قوشه‌داغ در پیرامون اهر و مشکین شهر است، و طوایف ارسباران (قره‌داغ) و طوایف خلخال (کوه‌های طالش) می‌زیند، که کوچ آنان از نوع عمودی است. آنان در گرمای تابستان دام خود را در ارتفاعات سرسبز منطقه تعلیف می‌کنند و بتدریج با دگرگونی آب و هوایی به سوی قشلاق خود رهسپار می‌گردند. قشلاق ایل سون‌ها و طوایف ارسباران جلگه کم عمق مغان است و گرمسیر طوایف خلخال حاشیه رود قزل اوزون می‌باشد.

در منتهی‌الیه شمال غربی این حوزه کوچ‌نشینی، ایل ترک زبان میلان (ییلاق: حوالی سیه چشمه در مرز ترکیه، قشلاق: ساحل رود ارس) و ایل جلالی (کوه قره‌داغ در شهرستان ماکو) می‌زیند.

کوچ‌نشینی در ایران امروز * ۱۴۱

در امتداد این حاشیه غربی به جنوب، و در غرب دریاچه ارومیه، طسویسف زاگرس نشین کرد، چون شکاک (یسن سلماس و ارومیه)، زرزا (پیرامون اشنویه)، مامش (از طوایف مکرری، میان مهاباد و نقده)، قره‌پاپاق (حوالی نقده و پیران شهر) به سر می‌برند. آمار سال ۱۳۶۴، کوچروان ایل شکاک را تنها ۲۶ خانوار و ایل قره‌پاپاق را ۳۹ خانوار ذکر می‌کند و از کوچروان مامش و زرزا شماری گزارش نشده است. این آمار نشان می‌دهد که ایلات و طوایف نامدار این خطه عموماً اسکان یافته‌اند.

عشایر این حوزه کوچ‌نشینی، با ۱۳۴۲۵ خانوار کوچنده ۷/۲٪ جمعیت عشایر کوچرو کشور را در بر می‌گیرند، که ۱،۹۵۵،۹۹۲، رأس گوسفند و بز (۸/۲٪ کل دام‌های عشایر کوچنده کشور) و ۲۹۳۱۸ رأس گاو و گاومیش (۱۹/۶٪ کل کشور) را در اختیار دارند و سومین حوزه کوچ‌نشینی ایران را تشکیل می‌دهند.

حوزه شمال شرقی

این حوزه سرزمین پهناور خراسان را در بر می‌گیرد، که بدلیل وسعت زیاد و وجود نواحی پست و مرتفع دارای آب و هوای مختلف و نواحی گوناگون اقلیمی است. در نقاط کوهستانی آب و هوا معتدل است و در جنوب و جنوب غربی آب و هوای کویری و نیمه بیابانی دارد. وجود آب و هوای متنوع، معتدل و بیابانی، و خاک‌های متنوع، خطه خراسان را به رستگاه گیاهان متنوع بدل ساخته و شرایط توپولوژیک لازم را برای کوچ‌نشینی شبانی فراهم ساخته است.

سرزمین خراسان دارای ۱/۵ میلیون هکتار جنگل (در شمال غربی) و ۱۲/۵ میلیون هکتار مرتع می‌باشد، که عموماً از نوع مراتع متوسط و فقیر است.

در شمال خراسان، دنباله رشته‌کوه‌های البرز بصورت رشته‌های موازی از شمال غربی به درون منطقه کشیده می‌شود و تا شرق خراسان تداوم می‌یابد: جبال کپه داغ و کوران داغ در شمال (کوه هزار مسجد: ۳۰۴۰ متر)، که دارای تپه ماهورهای خاکی خشک است. و کوه‌های الاداغ و بینالود به طول ۳۶۰ کیلومتر و عرض ۱۰ تا ۶۰ کیلومتر از شمال غربی به جنوب

شرقی امتداد دارد (بینالود در شرق نیشابور: ۳۲۱۱ متر). در جنوب این ارتفاعات کویر نمک واقع است که کوهستان‌های شمالی را از کوهستان‌های جنوبی خراسان جدا می‌سازد.

در جنوب خراسان، ارتفاعات طبس در غرب (دیهوک: ۲۸۴۰ متر) و ارتفاعات بیرجند و قائنات در مرکز و شرق (قله میناباد: ۳۰۰۰ متر) چین خوردگی‌هایی می‌زاید که در حرکت خود به جنوب سلسله جبال شرقی سیستان و بلوچستان را پدید می‌سازد.

در گذشته، عشایر خراسان، گاه تا ۷۴۰۰۰ خانوار تخمین زده می‌شدند (هنری فیلد در سال ۱۳۰۸ ش.). ولی امروز، اکثر آنان اسکان یافته‌اند. وجود شرایط مساعد اقتصاد زراعی و فقدان مراتع غنی عامل مهمی در این اسکان گسترده بوده است.

ایلات و طوایف خراسان نیز از تنوع قومی و نژادی برخوردارند. بخشی مانند ایلات زعفرانلو و شادلو و قراچورلو از اکراد هستند که در زمان شاه عباس اول صفوی به خراسان کوچانده شدند. ایل افشار، که از دیر زمان در خراسان ساکن بوده، از ایلات ترک است.

در شمال و شمال شرقی خراسان، که کوهستانی و دارای شرایط اقلیمی مساعدتری برای کوچ‌نشینی است، ایلات کردزعفرانلو اقامت دارند (اسفراین، بجنورد، درگز، شیروان، قوچان، نیشابور، مشهد). از منتهی الیه شمالی خراسان درگز و کوهپایه‌های کپه داغ تا الله اکبر تا هزار مسجد ایلات ترک افشار و قره‌قویونلو... کوچ می‌کنند. از شرقی‌ترین شاخه‌های این جبال، که به افغانستان می‌پیوندند، در مناطق تربت جام و تایباد و خواف، ایلات تیموری، هزاره و طوایف بلوچ و سیستانی می‌زینند. در حرکت به جنوب، با ایل بهلولی مواجه می‌شویم، که ارتفاعات بیرجند و قائنات را بیلاق خود قرار داده است.

آمار سال ۱۳۶۳ مرکز آمار ایران نشان می‌دهد که عشایر کوچنده این حوضه کوچ‌نشینی، با ۶۳۷۶ خانوار کوچنده ۳/۴٪ عشایر کوچ‌رو کشور را در برمی‌گیرند. آنان با ۱۷۸،۱۸۱ رأس گوسفند و بزینه (۳/۷٪ کل کشور) و ۴۲۶ رأس گاو و گاومیش (۰/۱۲٪ کل کشور) چهارمین حوضه کوچ‌نشینی ایران را تشکیل می‌دهند.

حوزه مرکزی

این حوضه کوچ‌نشینی شامل استان‌های زنجان و همدان و سمنان و مرکزی و تهران و بخشی از استان مازندران می‌باشد.

ویژگی عمده این حوضه نزدیکی و همجواری‌شان با پایتخت می‌باشد، که خصوصیات اجتماعی و اقتصادی و روانشناختی متمایزی را سبب شده است. بخش مهمی از کوچ‌نشینان این حوضه، عشایری هستند که، بویژه در دوران قاجاریه، بدلائل سیاسی به حول و حوش و نزدیکی پایتخت انتقال یافته‌اند. لذا در کوچ‌نشینان این حوضه تنوع قومی و نژادی چشمگیر است: (۱) عشایر زنجان و استان مرکزی: استان زنجان از نظر شرایط اقلیمی

و طبیعی کم و بیش مشابه آذربایجان شرقی است و ارتفاعات آن تداوم کوه‌های آذربایجان است. در شمال استان، رود قزل اوزون جریان دارد، که ارتفاعات شمالی ماسوله داغ (۳۰۵۰ متر) و لاته برهنه (۲۸۶۷ متر) را از ارتفاعات جنوبی خیر مسجد (۲۸۴۷) متر و شه‌دشت (۲۷۸۵ متر) جدا می‌سازد. در غرب زنجان کوه دمرلو (۲۸۵۰ متر) به سوی جنوب شرقی امتداد دارد و در منتهی الیه غربی زنجان کوه بلقیس (۳۳۳۲ متر) واقع است.

در استان زنجان، طوایف لر چگینی و غیاثوند، طایفه ترک شاهسون بغدادی و بقایائی از طایفه کلهر سکونت دارند.

هم چنین، در استان مرکزی، در منطقه میان ساوه و استان زنجان، بقایائی از طوایف مختلف مانند کل کوهی و میش مستی و... زندگی می‌کنند.

مجموع عشایر کوچنده استان زنجان و طوایف پراکنده استان مرکزی ۱۰۵۳ خانوار گزارش شده است.

(۲) عشایر همدان: استان همدان منطقه‌ای کوهستانی است و در دامنه رشته‌کوه الوند واقع است. مراتع سرسبز و دره‌های خرم این خطه جاذبه طبیعی برای رمداری است. همدان از آب و هوای سرد و زمستان طولانی برخوردار است و مجموعه شرایط اقلیمی عوامل مساعد کوچ‌نشینی را فراهم ساخته است. در استان همدان طوایف ترکاشوند و یارم طاقلو و جمیسر و شاهسون می‌زینند و تعدادی از ایلات باختران و ایلام و لرستان و مرکزی نیز از این سامان بعنوان بیلاق استفاده می‌کنند. آمار سال ۱۳۶۴ کوچ‌نشینان

همدان را ۸۰۸ خانوار نشان می‌دهد.

۳) عشایر جنوب البرز: در دامنه‌های جنوبی جبال البرز، در شمال استان سمنان و شمال و شمال غربی استان تهران، طوایف نیمه کوچ‌نشین، با تنوع فراوان نژادی و قومی، می‌زیند. این عشایر، که گاه بیشتر به رمله گردان و شبان شباهت دارند تا «عشایر»، مراتع مناسب و ارتفاعات خنک و دره‌های پرآب جبال البرز را منطقه مناسبی برای ثیلاق خود و گریز از گرمای کویری تشخیص داده‌اند. مهم‌ترین این طوایف، عشایر بومی و کهن سنگسری هستند؛ که مراتع فیروزکوه و دامنه البرز را ییلاق (لار) قرار داده و سراسر خطهٔ علف‌خیز از سمنان تا طبرستان و بیرجند و کویر لوت و بخشی از مراتع دشت گرگان قشلاق‌شان است.

در این منطقه ۳۴ طایفه کوچک با ۳۷۹۴ خانوار کوچنده اقامت دارند، که ۱۲۰، ۱۰۱۰۰ رأس گوسفند بزینه و ۴۳۰۷ رأس گاو و گاومیش در اختیار دارند.

عشایر و رمله گردانان حوزه مرکزی جمعاً با ۵،۶۵۵ خانوار کوچنده، ۳٪ عشایر کوچرو کشور را تشکیل می‌دهند و ۱،۵۸۹،۸۰۴ رأس گوسفند و بزینه (۶/۷٪ کل کشور) و ۸۵۳۶ رأس گاو و گاومیش (۳/۴٪ کل کشور) در اختیار دارند.

شیراز- ۲۲ بهمن ۱۳۶۷

مهم ترین واحدهای کوچ نشین کشور (۱۳۶۴ ش.)

(این جدول بر اساس «یافته‌های مهم سرشماری اجتماعی - اقتصادی عشایر کوچنده ایران»:

از انتشارات مرکز آمار ایران، تهیه شده است)

ردیف (بر حسب خانوار کوچرو)	نام ایل - عشایر	منطقه (استان)	تعداد خانوار کوچرو	تعداد دام	دام متوسط خانوار	درصد بزرگسال بزرگساله	درصد گوسفند و بره	ردیف (بر حسب تعداد دام)
۱	بختیاری	چهارمحال و بختیاری، بخشی از اصفهان و خوزستان	۳۴۳۳۳	۲۴۰۶۵۹۳	۷۰	۴۹٪	۵۱٪	۲
۲	قشقایی	فارس، بوشهر، بخشی از اصفهان و چهارمحال و بختیاری	۱۷۴۴۴	۳۶۹۵۳۷۷	۲۱۱/۸	۳۴٪	۶۶٪	۱
۳	میوند میوند	لرستان، بخشی از خوزستان و همدان	۷۱۲۷	۱۰۲۵۰۵۶	۱۴۳/۸	۵۱٪	۴۹٪	۴
۴	بویراحمد سفلی	کهکیلویه و بویراحمد بخشی از فارس و خوزستان	۶۱۶۴	۴۳۱۹۲۰	۷۰	۵۴٪	۴۶٪	۸
۵	خمسه	فارس، بوشهر، بخشی از اصفهان و چهارمحال و بختیاری	۵۴۵۳	۲۳۰۸۵۷۰	۴۲۳/۳	۴۹٪	۵۱٪	۳
۶	ایل‌سون (شاهسون)	آذربایجان شرقی و گیلان	۴۵۸۷	۸۳۷۷۷۲	۱۸۲/۸	۴٪	۹۶٪	۵
۷	جبال بارزی	کرمان و هرمزگان	۳۸۹۲	۵۶۳۰۳۶	۱۴۴/۶	۷۸٪	۲۲٪	۶
۸	ممسنی	فارس، بوشهر، بخشی از اصفهان و چهارمحال و بختیاری	۳۷۶۵	۳۹۱۸۰۰	۱۰۴	۳۴٪	۶۶٪	۹
۹	بهمنی	کهکیلویه و بویراحمد، بخشی از فارس و خوزستان	۳۷۵۴	۳۸۵۸۷۰	۱۰۲/۷	۷۷٪	۲۳٪	۱۱
۱۰	فره‌داغ - ارسیاران (طوایف)	آذربایجان شرقی، گیلان	۳۷۲۴	۳۸۸۶۶۲	۱۰۴/۳	۸٪	۹۲٪	۱۰
۱۱	بلوچ	کرمان، هرمزگان	۳۳۷۶	۱۴۷۳۰۳	۴۳/۶	۶۹٪	۳۱٪	۲۵
۱۲	بویراحمد علیا	کهکیلویه و بویراحمد بخشی از فارس و خوزستان	۳۲۶۰	۳۵۵۱۱۳	۱۰۸/۹	۳۷٪	۶۳٪	۱۲
۱۳	طوسی	د	۳۱۷۰	۲۶۶۹۴۴	۸۴/۲	۷۳٪	۲۷٪	۱۵
۱۴	کوهمره (طوایف)	فارس	۳۰۶۸	۵۴۳۲۹۰	۱۷۷/۱	۶۳٪	۳۷٪	۷
۱۵	جلالی	آذربایجان غربی	۲۲۳۸	۳۰۲۴۳۴	۱۳۵/۱	۱۴٪	۸۶٪	۱۳
۱۶	ذلکده	لرستان، بخشی از خوزستان و همدان	۴۱۲۹	۹۹۲۷۹	۴۶/۶	۵۴٪	۴۶٪	۲۸
۱۷	افشار	کرمان، هرمزگان	۲۰۸۰	۲۳۸۹۱۵	۱۱۴/۸	۶۸٪	۳۲٪	۱۷
۱۸	جاق	باختران	۱۸۵۰	۲۸۷۷۳	۱۵/۵	۶۳٪	۳۷٪	۳۱
۱۹	دشمن‌زبیری	کهکیلویه و بویراحمد، بخشی از فارس و خوزستان	۱۸۳۵	۲۰۴۰۱۵	۱۱۱/۲	۴۸٪	۵۲٪	۲۰
۲۰	کلهر	باختران	۱۷۷۰	۲۲۶۲۴۸	۱۲۷/۸	۲۹٪	۷۱٪	۱۸
۲۱	مهنی	کرمان، هرمزگان	۱۷۴۵	۲۹۵۳۶۶	۱۶۹/۳	۸۸٪	۱۲٪	۱۴
۲۲	کرد	ایلام	۱۵۸۳	۲۶۱۸۳۰	۱۶۵/۴	۵۹٪	۴۱٪	۱۶
۲۳	قلخانی	باختران	۱۵۷۶	۶۹۰۹۳	۴۳/۸	۳۱٪	۶۹٪	۲۹
۲۴	دلفان نورآباد	لرستان، بخشی از خوزستان و همدان	۱۴۳۱	۲۲۲۹۸۰	۱۵۵/۸	۲۵٪	۷۵٪	۱۹
۲۵	میان	آذربایجان غربی	۱۳۸۷	۳۰۶۶۹۶	۱۴۹	۷٪	۹۳٪	۲۱
۲۶	دریگوند	لرستان، بخشی از خوزستان و همدان	۱۲۹۱	۱۹۸۴۵۵	۱۵۳/۷	۵۲٪	۴۸٪	۲۳
۲۷	بهلولی	خراسان، بخشی از مازندران	۱۲۸۲	۱۱۳۷۱۶	۸۸/۷	۵۷٪	۴۳٪	۲۶
۲۸	ریگی	سیستان و بلوچستان، بخشی از خراسان	۱۲۳۴	۶۵۱۳۸	۵۲/۷	۷۰٪	۳۰٪	۳۰
۲۹	یابی	لرستان، بخشی از خوزستان و همدان	۱۱۶۶	۱۰۰۸۷۲	۸۶/۵	۵۸٪	۴۲٪	۲۷
۳۰	جاویدان	کرمان، هرمزگان	۱۱۲۷	۱۵۲۴۰۰	۱۳۵/۲	۸۶٪	۱۴٪	۲۴
۳۱	لری	کرمان، هرمزگان	۱۰۹۳	۲۰۳۶۵۰	۱۸۶/۳	۸۸٪	۱۲٪	۲۲

۷۳۰ دینار



نشرنی

